نام كتاب : اسرار نماز

نام نويسنده : شهيد ثانى

مترجم : على اكبر مهدوى پور

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# مقدمه چاپ دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

رازها و رمزهاى نماز، اسرار بى پايان و آثار درخشان آن، درسهاى ارزنده اى كه در آن نهفته، تاءثيرات شگرف و ژرف آن در ساختن فرد و اجتماع در اين سطور نمى گنجد.

نماز پشتوانه محكم و ذخيره بى پايان انسان در مبارزه هميشگى نمازگزار با شيطان نفس است كه همواره تلاش مى كند او را به پستى و زبونى بكشد.

مبارزه با شيطان نفس تنها در پرتو نماز حقيقى ميسر است كه دلها را با ياد خدا زنده نگه مى دارد و انسان با چنگ زدن به دستگيره محكم مى تواند با همه مظاهر شرك و فساد مبارزه كند و بتهاى درونى خود را بشكند.

براى ارتباط با خدا هيچ وسيله اى محكمتر و مطمئن تر از نماز يافت نمى شود.

هر فرازى از كلمات و اذكار آن بخش مهمى از معارف عاليه و عقايد حقه را در بر گرفته است.

بسيارى از شخصيتهاى برجسته اسلامى براى تشريح قسمتى از اين رازها و رمزها دست به تألیف آثار ارزشمندى زده اند كه با عناوين 30 مجلد آن در مقدمه كتاب آشنا مى شويد.

در اين ميان كتاب حاضر كه به قلم فقيهى نامدار به رشته تحرير در آمده، بيش از هر كتاب ديگر مورد توجه قرار گرفته است.

چاپ نخستين برگردان فارسى آن در آستانه پانصدمين سالروز ولادت مؤلف بزرگوار به قلم اين ناچيز منتشر شد و در ميان اقشار مختلف، به ويژه قشر جوان و تحصيل كرده دلهاى بسيارى را به سوى خود جلب نمود.

روشن است كه تاءثير شگرف اين كتاب مربوط به مؤلف گرانقدر آن است كه سر آمد فقهاى قرن دهم است و كتاب «شرح لمعه» ايشان پس از گذشت پنج قرن كتاب درسى حوزه هاى علميه است.

استقبال گرم خوانندگان از اين كتاب ما را بر آن داشت كه چاپ دوم آن را با كيفيت بهترى عرضه بداريم، از اين رهگذر متن كتاب را يك بار ديگر مورد بررسى قرار داده، با متن عربى مقابله نموده، احاديث كتاب ديگر مورد بررسى قرار داده، با متن عربى مقابله نموده، مشخصات منابع مورد اعتماد و استناد را در پايان كتاب يادآور شديم.

اميدواريم نشر اين كتاب چراغى هر چند كم فروغ فرا راه نمازگزاران باشد و همه ما با رازها و رمزهاى نماز آشنا شويم و از فيوضات و بركات بى پايان آن برخوردار باشيم، و درخشش معنويت و صفاى ياد پروردگار همه سلولهاى مغز و دلمان را روشن و منور سازد و ما را شايسته درك محضر حضرت بقيه الله ارواحنا فداه در عهد موفور السرور ظهور حضرتش قرار دهد. ان شاءالله.

15/2/75 برابر 15 ذيحجه الحرام 1416 ه‍

سالروز ميلاد مسعود امام هادى عليه‌السلام

حوزه علميه قم على اكبر مهدى پور

# يادداشتهاى مترجم

سپاس و ستايش بيكران به پيشگاه خداوند منان و درود بى پايان به پيشگاه خاتم پيامبران صلى‌الله‌عليه‌وآله و خاندان عصمت و طهارت، به خصوص خاتم آنان : جان جانان، حجت يزدان حضرت بقيه الله روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء.

## معراج انسان

خداى منان از روى لطف بى پايان بر آدميان منت نهاده، به آنها اجازه معراج به عالم ملك و ملكوت عطا فرموده و نماز را نردبان ترقى و ابزار ارتقاء به عالم بالا قرار داده است.

انسان خاكى كه همواره اسير اميال نفسانى و غرايز حيوانى است، به هنگام نماز پرده هاى ظلمانى جهان ماده را كنار مى زند، جاذبه دست و پاگير كره خاكى را مى شكند، موانع نيرومند عالم سفلى را از جلوى پايش بر مى دارد و به جهان بالا راه مى يابد، با خداى خود بى واسطه سخن مى گويد، راز دل مى كند و خود را از چنگال نفس و شيطان مى رهاند.

نماز اوج معراج انسان، راز و نياز با خداى سبحان، موجب نزول رحمت يزدان سنگر مبارزه با نفس و شيطان، باز دارنده انسان از خطا و عصيان، وسيله تقرب پارسايان و رمز بندگى مخلصان است.

سخن در پيرامون نماز، آداب، حدود و اسرار آن بسيار فراوان است كه شرح آن در اين صفحات نمى گنجد، فقط براى تيمن و تبرك، و نورانيت دلهاى خوانندگان جملاتى كوتاه از سخنان معصومين عليهم‌السلام را زينت بخش اين صفحات قرار مى دهيم :

1 - رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله: «الصلاة معراج المؤمن»:

«نماز معراج مؤمن است (1)».

2 - اميرالمؤمنان عليه‌السلام: «الصلاة عمودالدين»:

«نماز ستون دين است (2)».

3 - حضرت على عليه‌السلام: الصلاة حصن من سطوات الشيطان.

«نماز قلعه مستحكمى است كه از حمله هاى شيطان باز مى دارد (3)».

4 - امام صادق عليه‌السلام: الصلاة ميزان، من وفى استوفى.

«نماز ميزان و الگوست، هر كس آن را كامل انجام دهد، پاداش كامل دريافت مى دارد (4)».

5 - امام رضا عليه‌السلام: الصلاة قربان كل تقى.

«نماز وسيله تقرب هر پارساست (5)».

6 - حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله:

الا ان الصلاة مادبة الله فى الارض، قد هناها لاهل رحمته فى كل خمس ‍ مرات.

«نماز سفره گسترده خداى متعال در روى زمين است، كه آن را روزى پنج بار براى اهل رحمتش گوارا قرار داده است (6)».

7 - اميرالمومنان عليه‌السلام: الصلاة تستنزل الرحمة.

«نماز موجب نزول رحمت پروردگار است (7)».

8 - از محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيدند: بهترين اعمال كدام است؟

فرمود:

الصلاة لاول وقتها.

«نماز در اول وقت آن (8)».

9 - پيشواى ششم شيعيان عليه‌السلام:

امتحنوا شيعتنا عند مواقيت الصلاة كيف محافظتهم عليها.

«شيعيان ما را در اوقات نماز بيازماييد كه آن را چگونه رعايت مى كنند (9)».

10 - امام صادق عليه‌السلام:لا ينال شفاعتنا من استخف بصلاته.

«كسى كه نمازش را سبك بشمارد به شفاعت ما نايل نمى شود (10)».

سبك شمردن نماز غير از ترك نماز است، كه ترك نماز به تنهايى موجب دورى از رحمت خدا و سقوط در آتش دوزخ است چنان كه قرآن كريم از اهل دوزخ نقل مى كند كه از آنها سئوال مى شود:

«ما سلككم فى سقر»: «چه چيز شما را در آتش جهنم افكند؟»، در پاسخ مى گويند: «لم نك من المصلين»: «از نمازگزاران نبوديم (11)».

در روايات بسيارى تأکید شده كه نماز مرز بين اسلام و كفر است. كسى كه پاى در زمره مسلمانان مى گذارد بعد از شهادتين نماز را به او تعليم مى كنند و هنگامى كه از زمره مسلمانان بيرون مى رود با كنار گذاشتن نماز از اسلام جدا مى شود. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

بين العبد و بين الكفر ترك الصلاة.

«فاصله ميان انسان و كفر ترك نماز است (12)».

## ميزان اعمال

نماز ميزان اعمال است و نخستين چيزى كه از اعمال انسان در روز قيامت مورد محاسبه و بررسى قرار مى گيرد نماز است، چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

اول ما يحاسب به العبد صلاة.

«نخستين چيزى كه انسان از آن باز خواست مى شود نماز اوست (13)».

امام صادق عليه‌السلام در اين رابطه مى فرمايد:

اول ما يحاسب به العبد الصلاة، فان قبلت قبل سائر عمله، و اذا ردت رد عليه سائر عمله.

«نخستين چيزى كه از اعمال بندگان بررسى مى شود نماز است، اگر پذيرفته شود ديگر اعمال نيز پذيرفته مى شود و اگر رد شود ديگر اعمال نيز رد مى شود (14)».

اگر نماز مقبول واقع نشود از ديگر اعمال پرس و جو نمى شود كه شرط قبولى ديگر اعمال پذيرفته شدن نماز است.

## شرايط قبولى نماز

براى اينكه نماز بندهاى مقبول واقع شود شرايطى است كه هرگز بدون آنها نمازش پذيرفته نمى شود كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم :

### 1 - ولايت

از آنجا كه ولايت اولياى خدا روح نماز، و نماز تجسم عينى ولايت است هرگز نماز بنده اى بدون ولايت مولاى متقيان اميرالمومنان على بن ابى طالب عليه‌السلام پذيرفته نمى شود. در اين رابطه روايات بسيارى از معصومين عليهم‌السلام وارد شده كه به يكى از آنها اشاره مى كنيم :

«امام صادق عليه‌السلام به يكى از اصحاب خود به نام «ميسر» فرمود: اى ميسر كدامين نقطه روى زمين از همه نقاط آن شريف تر است؟ عرض داشت : خدا و رسول خدا داناتر است. فرمود: بين ركن و مقام (مسجدالحرام) روضه اى از روضه هاى بهشتى است و ميان قبر پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و منبر آن حضرت (مسجدالنبى) روضه اى از روضه هاى بهشتى است. اگر خداوند به كسى عمر دراز عطا فرمايد و او هزار سال در ميان ركن و مقام و در ميان قبر و منبر رسول خدا، خدا را پرستش كند آنگاه در بسترش مظلومانه كشته شود ولى خدا را بدون ولايت ما ملاقات كند، بر خداوند شايسته است كه او را به روى دماغش در آتش ‍ افكند (15)».

در اين رابطه اخبار و احاديث بسيار است و كتابهايى مستقلا در اين زمينه تألیف شده كه يكى از آنها كتاب پرارج الصلاة لا تقبل الا بالولاية از شخصيت بزرگ جهان تشيع «شهيد ثانى» (ره) مى باشد. (16)

بر اساس روايات فراوانى كه از امامان اهلبيت عليه‌السلام رسيده است روح نماز اعتقاد به ولايت حقه مولاى متقيان اميرمؤمنان على بن ابى طالب عليه‌السلام مى باشد. علامه مجلسى قسمتى از اين احاديث را در دايرة المعارف بزرگ خود گرد آورده و فصلى را به نقل اين احاديث اختصاص ‍ داده است. علاقمندان به جلد 24 بحارالانوار صفحات 286 تا 304 مراجعه فرمايند.

و در ذيل آيه 45 سوره عنكبوت روايتى است كه از آن استفاده مى شود كه منظور از «صلاة» وجود مقدس اميرمؤمنان و منظور از «فحشا و منكر» دو بت بزرگ قريش مى باشد. (17)

### 2 - خضوع و خشوع

قرآن كريم شرط رهايى و رستگارى مؤمنان را خشوع در نماز معرفى كرده مى فرمايد: قد افلح المومنون، الذين هم فى صلاتهم خاشعون :

«به راستى مؤمنان رستگار شدند، آنان كه در نمازهايشان خشوع كنندگانند. (18)»

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين رابطه مى فرمايد:

«نماز بر چهار پايه استوار شده است : يك پايه آن وضوى كامل است، يك پايه اش ركوع، و يك پايه اش سجود و يك پايه اش تواضع در نماز است و آن به اين است كه انسان با تمام دل متوجه خداى متعال باشد. اگر ركوع و سجودش كامل كند و همه اين اركان را به جا آورد، چنين نمازى با نورى درخشان به سوى آسمان بالا مى رود، درهاى آسمان براى آن گشوده مى شود و مى گويد: مرا محافظت كردى خدا تو را محفوظ بدارد. و فرشتگان مى گويند: خداوند بر صاحب اين نماز رحمت كند. ولى اگر اين جهات را رعايت نكند به صورت تيره و تار بالا مى رود و درهاى آسمان بسته مى شود و مى گويد: مرا ضايع كردى، خداوند تو را ضايع كند. چنين نمازى به صورت نمازگزار زده مى شود (19)».

در اين زمينه سخن بسيار است ولى چون مرحوم شهيد ثانى در همين كتاب به طور مبسوط در اين زمينه بحث كرده است ما دامن سخن را فرا مى چينيم.

### 3 - رعايت آداب و اركان

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: نماز چهار هزار حد دارد (20) كه برخى از آنها واجب و برخى ديگر مستحب است.

«شهيد اول» حدود واجب نماز را يك هزار بيان كرده است و آنها را در كتابى گرد آورده و آن را «الفيه» نام نهاده است و حدود مستحب نماز را در سه هزار حد در كتابى گرده آورده و آن را «نفليه» ناميده است. جاى ترديد نيست كه براى قبولى نماز حداقل بايد آداب و اركان واجب آن رعايت شود وگرنه پذيرفته نخواهد شد.

روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نمازگزارى را مشاهده كرد كه ركوع و سجود نماز را به طورى كامل انجام نمى داد، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله خطاب به اصحاب خود فرمود:

نقر كنقر الغراب : لئن مات هذا و هكذا صلاته ليموتن على غير دينى.

«اين مرد همانند كلاغ نوك بر زمين مى زند، اگر اين مرد با اين نماز بميرد بيرون از آيين من مرده است (21)».

و در مورد كسى كه در حال نماز با ريشش بازى مى كرد فرمود:

لو خشع قلبه لخشعت جوارحه : «اگر قلب اين مرد خشوع كرده بود، اعضا و جوارحش نيز خشوع مى كرد (22)».

### 4 - تفكر و تعقل

شخص نمازگزار بايد موقعيت خود را دقيقا بشناسد و بداند كه در كجا ايستاده؟ چه مى كند؟، با چه كسى سخن مى گويد؟ و....

رسول گرامى اسلام مى فرمايد:

انما يكتب للعبد من صلاته ما عقل منها.

«از نماز يك بنده فقط به مقدارى كه مى فهمد چه مى كند، در نامه اعمالش نوشته مى شود (23)».

و يكبار ديگر خطاب به «ابوذر غفارى» فرمود:

يا اباذر! ركعتان مقتصدتان فى تفكر، خير من قيام ليلة و القلب ساه :

«اى ابوذر! دو ركعت نماز متوسط كه تواءم با تفكر و تعقل باشد، بهتر از شب زنده دارى يك شب با دل غافل است (24)».

از اينجاست كه پيشوايان معصوم عليهم‌السلام وقتى به نماز مى ايستادند رنگ مباركشان دگرگون مى شد و رنگ چهره شان به زردى مى گراييد و چون از علت آن مى پرسيدند، مى فرمودند: مى خواهيم در برابر پروردگار جهانيان بايستيم (25).

اگر كسى اركان و آداب نماز را رعايت نكند و بخصوص شرايط اصلى آن را رعايت نكند هرگز نمازش پذيرفته نمى شود و خداى ناكرده مشمول اين حديث مى شود كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

يمضى على الرجل ستون سنة او سبعون سنة، ما قبل الله منه صلاة واحدة :

«60 سال يا 70 سال بر انسان مى گذرد و خداوند حتى يك نماز از او قبول نمى كند!! (26)».

## اسرار نماز

اگر چه ما در مسائل تعبدى تابع فلسفه نيستيم، چه فلسفه احكام را بدانيم يا از آن بى اطلاع باشيم، فرمان حق تعالى را اطاعت خواهيم كرد و هرگز از علت و فلسفه آن نخواهيم پرسيد، ولى نماز از آن احكامى است كه در قرآن كريم و احاديث معصومين عليهم‌السلام به برخى از اسرار و حكمتهاى آن اشاره شده است كه به چند نمونه آن اشاره مى كنيم :

### 1 - ياد خدا

قرآن كريم يكى از اسرار نماز را ياد خدا معرفى كرده مى فرمايد:

اقم الصلوة لذكرى.

«نماز را براى ياد من بپا داريد (27)».

بدون ترديد ياد خدا بسيارى از فضايل انسانى را در درون انسان زنده مى كند و انسان را به انجام وظايف فردى و اجتماعى خود وا مى دارد و او را از هر گونه خيانت و كارهاى ناشايست باز مى دارد.

ياد خدا، ياد اولياى خدا، ياد پاداشها و كيفرهاى خدا به انسان آرامش ‍ مى بخشد و او را از هرگونه اضطراب و دلهره رهايى مى دهد.

انسان تا از بستر خواب سر بر مى دارد به وسيله نماز صبح به ياد خدا مى افتد و تا مدتى در برابر حملات نفس و شيطان در امان است. تا هجوم افكار مادى و نفسانى بر او غلبه مى كند اوقات نماز ظهر و عصر و مغرب با فاصله هاى كوتاه فرا مى رسد و او را با ياد خدا بيمه مى كند. هنگامى كه تاريكى شب به او فرصت مى دهد كه برخى از مرزها را ناديده بگيرد، وقت نماز عشا و نمازهاى آخر شب مى رسد و او را با ياد خدا جلا مى دهد و هر يادى را جز ياد خدا از دلش مى زدايد.

### 2 - مصونيت از گناه

راز ديگر نماز از نظر قرآن عامل باز دارنده بودن آن از هرگونه گناه و عصيان است، چنان كه مى فرمايد:

ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر.

«به راستى نماز از فحشا و منكر باز مى دارد (28)».

انسانى كه با انواع غرايز حيوانى مجهز و در برابر خواستهاى نفسانى اسير و بيچاره است چون به نماز مى ايستد و از روز رستاخيز ياد مى كند و از عذابهاى دردناكى كه در انتظار ستمگران و گمراهان است ياد مى كند، بدون ترديد به خود مى آيد و از گناهان باز مى گردد و بدين گونه غرايز سركش و طغيانگر او تعديل مى شود.

شرايط خاص نماز ايجاب مى كند كه انسان از مكان غصبى، پول حرام و تجاوز به حقوق فردى و اجتماعى خوددارى كند، هرگز لقمه حرام نخورد، جامه غصبى نپوشد، در مكان غصبى اقامت نكند، پول حرام به ثروت خود وارد نكند. و بدين گونه انسان از بسيارى از گناهان بازداشته مى شود.

كسى كه نماز مى خواند و گناه هم مى كند، نمازش در مقياس واقع نماز محسوب نمى شود، چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من احب ان يعلم اقبلت صلاته ام لم تقبل، فلينظر هل منعته صلاته عن الفحشاء و المنكر، فبقدرما منعته قبلت منه :

«هر كس دوست دارد بداند كه آيا نمازش قبول شده است يا نه؟ نگاه كند كه آيا نماز او را از گناه باز مى دارد يا نه؟ هر مقدار كه نماز او را از گناه باز دارد به همان مقدار مقبول واقع مى شود (29)».

### 3 - استقامت در برابر شدايد

راز سوم نماز از نظر قرآن اين است كه نماز پناهگاه مطمئنى در برابر شدايد است، چنان كه مى فرمايد:

و استعينوا بالصبر و الصلوة.

«از صبر و نماز استمداد بجوييد (30)».

در روايات آمده است كه هنگامى كه امرى بر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله سخت مى شد به نماز پناه مى برد (31).

### 4 - رمز وحدت

روزى پنج بار در ساعتهاى معين بيش از يك ميليارد مسلمان در چهار گوشه جهان در صفهاى فشرده و منظم به سوى يك نقطه (كعبه) روى مى كنند و به نماز مى ايستند و اين والاترين نشانه وحدت بين امت اسلامى است.

آيين مقدس اسلام به اجتماع و اتحاد عنايت خاصى نشان داده نماز را به عنوان يكى از مظاهر وحدت در ميان امت اسلامى تشريع كرده، با تعبيراتى نظير

واركعوا مع الراكعين (32).

به بعد اجتماعى نماز و نقش شگرف آن در پيدايش وحدت اشاره فرموده است.

برخى از دشمنان قسم خورده اسلام به اين نكته توجه كرده، مقامات توطئه گر انگليس را هشدار داده مى گويد:

«تا مسلمانان به سوى يك قبله نماز مى خوانند و به دور يك خانه طواف مى كنند شما نمى توانيد بر آنها غلبه كنيد».

از آن روز همه استعمار گران تلاش كردند كه از هر فرصتى براى ايجاد اختلاف در ميان مسلمانان استفاده كنند.

### 5 - ايجاد نظم

دقت عجيب و شگفت انگيزى كه در مورد اوقات نماز در آيين مقدس اسلام به كار رفته، هر انسان صاحب رشدى را به اهميت نظم در زندگى متوجه مى كند و انسان را منظم بار مى آورد و به رعايت نظم در تمام شؤون زندگى وا مى دارد.

در روزگارى كه واژه «نظم» در قاموس زندگى راه نيافته بود پيشواى نخستين شيعيان مولاى متقيان، امير مؤمنان، على بن ابى طالب عليه‌السلام در واپسين لحظات زندگى، عليرغم نامساعد بودن حال مباركشان، اهل و اولاد و شيعيان خود را به رعايت نظم توصيه مى كند و مى فرمايد:

«اوصيكما و جميع ولدى و اهلى و من بلغه كتابى، بتقوى الله و نظم امركم...»:

«به شما و همه فرزندان و اهل و عيالم و همه كسانى كه وصيتم به آنها برسد، سفارش مى كنم تقوى و نظم امور را... ».

اميرالمؤمنان در اين وصيت گرانبها كه لحظاتى چند از شهادتشان خطاب به امام حسن و امام حسين عليه‌السلام فرموده است. (33) پس از تقوى، نظم را سفارش مى كند ولى با كمال تأسف شيعيان آن حضرت اين چنين از نظم و برنامه گريزان هستند.

اوقات نماز طورى تنظيم شده كه نماز خوان عملا به نظم عادت مى كند و در تمام شؤون زندگى منظم تربيت مى شود.

اسرار و رموز اجتماعى، اخلاقى، سياسى و بهداشتى نماز بيش از آن است كه در اين مختصر بگنجد، ما به عنوان نمونه به چند نكته اشاره كرديم وگرنه دهها كتاب مستقل توسط بزرگان در شرح ابعاد فردى و اجتماعى و اخلاقى و بهداشتى نماز نوشته اند كه به برخى از آنها در زير اشاره خواهيم نمود.

## كتابنامه اسرار نماز

در پيرامون اسرار و رموز نماز دهها كتاب ارزنده از علماى بزرگ و فقهاى عاليقدر در طول چهارده قرن به رشته تحرير در آمده كه اسامى قسمتى از آنها را در زير مى آوريم :

1 - اسرار الصلاة

از حسين بن عبدالله بن سينا متوفاى 427 ه‍.

ابن سينا اين كتاب را در سه بخش تحت عنوانهاى : ماهيت نماز، احكام ظاهرى و اسرار باطنى نماز، ظاهر و باطن نماز بر چه كسانى واجب است، تألیف نموده است.

اين كتاب در ضمن «كلمات المحققين» به سال 1315 ه‍. در تهران چاپ و در سال 1402 ه‍. در قم افست شده است.

ترجمه فارسى آن به قلم «ضياء الدين درى» به سال 1326 شمسى در تهران به چاپ رسيده است. (34)

2 - اسرار الصلاة

از سيد ابن طاووس، متوفاى 664 ه‍. اسم كامل آن «اسرار الصلاة و انوار الدعوات» است.

3 - اسرار الصلاة

از شيخ جمال الدين، احمد بن شمس الدين محمد بن فهد اسدى حلى، متوفاى 841 ه‍. مدفون در بقعه معروفش در كربلا.

4 - اسرار الصلاة

از مولى محمد سعيد شريف، بن محمد مفيد قمى متوفاى بعد از 1126 ه‍. اين كتاب به سال 1313 ه‍. در حاشيه كتاب شرح الهدايه چاپ شده است. در اين رابطه دو كتاب ديگر به نامهاى :

«روح الصلاة» و «حقيقة الصلاة» به قاضى سعيد قمى نسبت داده شده، كه احتمالا همان «اسرار الصلاة» مى باشد. (35)

برخى از بزرگان معتقدند كه اين كتاب بهترين كتابى است كه در اين رابطه نوشته شده است. (36)

5 - اسرار الصلاة

از مولى على اكبر كرمانى، از علماى معاصر ناصرالدين شاه. اين كتاب به فارسى نگارش يافته و در سال 1271 ه‍. به طبع رسيده است.

6 - اسرار الصلاة

از صائن الدين على بن محمد بن افضل الدين تركه، متوفاى چهارم ذيحجة الحرام 830 ه‍. (37)

نسخه اى از اين كتاب در 60 صفحه به تاريخ 1084 ه‍. در كتابخانه آيت الله مرعشى در قم موجود است. (38)

7 - اسرار الصلاة

از مصطفى بن محمد خوئى، كه نسخه اى از آن به خط مؤلف در 166 صفحه در كتابخانه وزيرى يزد موجود است. (39)

8 - اسرار الصلاة

از على نقى بن محمد رضا همدانى، كه نسخه اى از آن در كتابخانه مرحوم آخوند در همدان (40) و نسخه ناقصى در كتابخانه آيت الله گلپايگانى در قم موجود است. (41)

9 - اسرار الصلاة

از حاج محمد بن نادعلى بروجردى، كه نسخه اى از آن در 156 صفحه در كتابخانه آيت الله مرعشى قم موجود است. (42)

10 - اسرار الصلاة

از شيخ محمد حسين خراسانى، كه در تاريخ 1389 ه‍ در 173 صفحه رقعى در تهران چاپ و منتشر شده است.

11 - اسرار الصلاة

از سيد كاظم رشتى، متوفاى 1259 ه‍ كه نسخه خطى آن در 30 صفحه در كتابخانه آيت الله مرعشى در قم موجود است. (43)

12 - اسرار الصلاة

از سيد امير محمد صالح بن امير عبدالواسع خاتون آبادى، متوفاى 1116 ه‍.

13 - اسرار الصلاة

از سيد جعفر سبزوارى، خواهرزاده سيد محمد سبزوارى متوفاى 1198 ه‍.

14 - اسرار الصلاة

از سيد مرتضى بن سيد محمد كشميرى، از شاگردان سيد دلدار على، متوفاى 1235 ه‍.

15 - اسرار الصلاة

از سيد موسى بن سيد محمد مستوفى همدانى، متوفاى حدود 1300 ه‍.

16 - اسرار الصلاة

از حاج ميرزا جواد آقا ملكى تبريزى، متوفاى 1343 ه‍. از تربيت يافتگان مكتب مولى حسين قلى همدانى، كه در سال 1320 ه‍. از نجف اشرف به ايران بازگشت و در قم رحل اقامت افكند. برخى از مراجع بزرگ عصر در خدمت ايشان تلمذ نموده اند. معظم له روز عيد سعيد اضحى 1343 ه‍. وفات نموده، در كنار بقعه ميرزاى قمى در شيخان قم مدفون شدند. (44)

مرحوم ملكى كتاب پر ارج «اسرار الصلاة» را در قم تألیف كردند و به سال 1338 ه‍. با چاپ سنگى منتشر نمودند و چاپ سوم آن به سال 1391 ه‍. در 320 صفحه در تهران منتشر شد. اين كتاب اخيرا به فارسى نيز ترجمه و منتشر شده است.

17 - اسرار الصلاة

از حاج شيخ عباس حائرى تهرانى، متوفاى 1360 ه‍ صاحب كتاب :

الجواب الصائب عن شبهة ايمان ابى طالب و ديگر آثار ارزشمند. (45)

18 - اسرار الصلاة

از مولى عباس بن اسماعيل بن على بن معصوم قزوينى، كه در سال 1294 و 1304 ه‍. در ايران به چاپ رسيده است. اسم كامل آن :

«اسرار الصلاة و آدابها و ادعيتها» مى باشد. (46)

19 - اسرار الصلاة

از شيخ محمد بن على اكبر فريد نهاوندى، متوفاى 1330 شمسى. اين كتاب تحت عنوان «اسرار الصلاة يا رموز نماز» در 448 صفحه به چاپ رسيده است. (47)

20 - اسرار العبادات

از مولى محمد تقى خرقانى، كه آن را به فارسى تألیف كرده و تا «سر الاسلام» نوشته است و پسرش شيخ محسن «اسرار تشريع الصلاة» را به آن افزوده است. تاريخ كتابت آن 1321 ه‍. است. (48)

21 - ترجمة الصلاة

از مولى محسن فيض كاشانى، متوفاى 1091 ه‍ كه در 168 صفحه به قطع رحلى به چاپ رسيده است.

تاكنون بيش از 10 كتاب تحت عنوان «ترجمة الصلاة» از بزرگان شيعه به زبانهاى عربى، فارسى و اردو به رشته تحرير درآمده است. (49)

22 - التنبيهات العلية

از شهيد ثانى، معروف به «اسرار الصلاة» كه اسم كامل آن «التنبيهات العلية على وظائف الصلاة القلبية» مى باشد. در پايان مقدمه راجع به اين كتاب و مولف بزرگوار آن مشروحا سخن خواهيم گفت.

23 - جامع الخيرات

از مولى محمد على بن محمد حسن ارانى كاشانى، متوفاى 1259 ه‍. اين كتاب شرح كتاب اسرار الصلاة شهيد ثانى است. (50)

24 - الدرة البيضاء

از شيخ على بن غلامعلى قزوينى، معاصر ناصرالدين شاه، كه نسخه اى از آن در 600 صفحه در كتابخانه مسجد اعظم در قم موجود است. (51)

25 - غرة الجبين

از مولى محمد مهدى استرآبادى، متوفاى 1259 ه‍. در لكهنو، كه آن را در اسرار نماز به رشته تحرير درآورده است. (52)

26 - مرآت الصلاة

از خطيب تواناى معاصر، مرحوم حاج ميرزا حسن ناصرزاده تبريزى، متوفاى 1400 ه‍. كه عمرى در سنگر وعظ و خطابه از حريم اهلبيت عصمت و طهارت دفاع كرد. اين كتاب در 240 صفحه به سال 1392 ه‍. در تبريز به چاپ رسيده است.

27 - مصباح النجاة فى اسرار الصلاة

از شيخ عبدالحسين تهرانى، همنام و معاصر شيخ عبدالحسين تهرانى مشهور به «شيخ العراقين» متوفاى 1286 ه‍.

مؤلف به سال 1283 ه‍ كتاب اسرار الصلاة شهيد را نوشته، حواشى و شروحى بر آن افزود. (53)

اين كتاب به سال 1391 ه‍. در 297 صفحه رقعى در تهران چاپ و منتشر شد.

28 - معيار الصلاة

از عبد الوحيد بن نعمة الله بن يحيى استرآبادى، از علماى قرن يازدهم و از شاگردان شيخ بهائى (ره). (54)

29 - منهاج الولاة فى اسرار الصلاة

از آقاى محمد حسين بن آقا محمد باقر، كه در سال 1268 ه‍. در بروجرد آن را به رشته تحرير در آورده است. (55)

30 - هشت بهشت

از ميرزا محمد طبيب زاده احمد آبادى، صاحب شمس طالعه در شرح زيارت جامعه.

اين كتاب به سال 1371 ه‍. در 178 صفحه در اصفهان به چاپ رسيده است. (56)

### كتاب حاضر

كتابى كه در پيش رو داريد ترجمه كتاب پرارج «اسرار الصلاة» از فقيه بزرگ جهان تشيع، زين الدين بن على بن احمد شامى عاملى، معروف به «شهيد ثانى» است، كه به سال 966 ه‍. به جرم دفاع از حريم ولايت به پايتخت پادشاه عثمانى «استانبول» برده شده، در آن جا به شهادت رسيد.

اسرار الصلاة شهيد ثانى كه التنبيهات العلية على وظائف الصلاة القلبية نام دارد، همانند ديگر كتب مؤلف مورد توجه فضلا و دانشمندان قرار گرفته، نسخه هاى فراوانى از آن استنساخ شده در اقطار و اكناف جهان منتشر شده است و پس از پيدايش و گسترش صنعت چاپ، مكرر به چاپ رسيده و منتشر شده است.

بر كتاب اسرار الصلاة شهيد ثانى شرحهايى نوشته شده كه به يكى از آنها تحت عنوان «جامع الخيرات» اشاره كرديم، و شرح ديگرى توسط سيد مرتضى حسين، از علماى برجسته لاهور، تحت عنوان «شرح اسرار الصلاة» نگارش يافته است. (57)

اين كتاب به زبانهاى مختلف ترجمه شده و دو بار به فارسى ترجمه و منتشر شده است. يكبار توسط «محمد صالح بن محمد صادق واعظ» كه به اهتمام «سيد جلال الدين محدث» به سال 1368 ه‍. در 160 صفحه به چاپ رسيده است و يكبار ديگر توسط «محمد حسين بختيارى كوه سرخى» استاد دانشكده الهيات مشهد ترجمه شده و به صورت سلسله مقالاتى در «نامه آستان قدس رضوى» در 5 شماره منتشر شده است. (58)

مترجم اول مطالب بسيارى را بر متن كتاب افزوده، بدون اين كه موارد تغيير يافته را مشخص كند و مترجم دوم مطالب بسيارى را از كتاب انداخته، بدون اين كه به مطالب حذف شده اشاره كند، يكبار ديگر اين كتاب به دستور شاه سلطان حسين صفوى و توسط مولى محمد زمان تنكابنى به فارسى ترجمه شده، كه نسخه اى از آن به تاريخ كتابت 1118 ه‍. در كتابخانه مرحوم سيد حسن صدر موجود است (59) كه ما دسترسى به آن نداريم، از اين رهگذر به ترجمه سومى نياز بود كه با حفظ امانت در ترجمه مطالب كتاب در حد امكان با تعبيراتى ساده و روان در اختيار خوانندگان فارسى زبان قرار گيرد.

اين ترجمه از روى متن عربى «اسرار الصلاة» چاپ 1313 هجرى در ضمن «رسائل شهيد» به فارسى برگردان شده است. (60)

## بيوگرافى اجمالى مؤلف

مؤلف بزرگوار سرآمد فقهاى شيعه، نابغه عصر، نادره زمان استوارترين استوانه فقه شيعه، درخشانترين چهره فقاهت، «زين الدين، پسر احمد، پسر محمد جمال الدين، پسر تقى الدين، پسر صالح عاملى جبعى، معروف به شهيد ثانى» مى باشد. (61)

نياهاى ششگانه اش همگى از بزرگان دانش و تقوى و از اجله علماى شيعه بودند و نياى ششم ايشان «شيخ صالح» شاگرد علامه حلى بود. (62)

مدتى بس دراز دانش و فضيلت در اين خاندان دور مى زد و به همين مناسبت اين خاندان به «سلسلة الذهب» شهرت يافتند. (63)

اگر بخواهيم ستايشهاى بزرگان را در پيرامون شخصيت بى نظير «شهيد ثانى» نقل كنيم مثنوى هفتاد من كاغذ مى شود، براى تبرك به چند نمونه كوتاه بسنده مى كنيم.

1 - شيخ حر عاملى در پيرامون شخصيت آن اسطوره فقاهت مى نويسد:

«موقعيت او در دانش و تقوى و فضيلت و زهد و عبادت و تحقيق و جلالت قدر و عظمت شأن و جامع فضايل و كمالات بودن، مشهورتر از آن است كه نيازى به بيان داشته باشد و صفحات برجسته او بيشتر از آن است كه به شمار آيد و آثار گرانقدرش بسيار فراوان و در دسترس همگان است. (64)»

2 - استاد اساتيد ما حضرت آية الله خوئى (ره) نيز عين فراز بالا را در رجال خود آورده است. (65)

3 - شاگردش شيخ محمد عودى جزينى در سيرت او مى نويسد:

«با همه صفات برجسته آراسته بود، همه فضيلتها را به خود اختصاص ‍ داده بود، كمالات روحى و فضايل معنوى او در حدى بود كه همگان را به خضوع وا مى داشت. شيخ امت و پيشواى مطلق بود كه همه فضيلتها از او و به سوى او بود. حتى يك لحظه از عمر پربارش را در غير كسب فضيلت صرف نكرد. همه ساعات شبانه روزى اش را به كارهاى ارزنده تقسيم كرد بود (66)».

4 - صاحب «روضات» مى نويسد: «تا به امروز كه تاريخ 1263 هجرى است، احدى از دانشمندان بزرگ را از نظر جلالت قدر، سعه صدر، عظمت شأن، بلندى موقعيت، دقت نظر، متانت در تصميم، حسن سليقه، استحكام راءى، نظم در تحصيل، كثرت اساتيد، لطافت طبع، ظرافت روش، معنويت در گفتار و تماميت تألیفات، سراغ ندارم كه همانند او باشد، او در تخلق به اخلاق الهى نزديك است كه تالى تلو مقام معصومين عليهم‌السلام باشد او همانند نقطه پرگار است كه گردش همه علوم و فنون و فضايل به دور اوست (67)».

ناگفته نماند كه سيد محسن عالمى شهيد اول را از جهت دقت نظر بر او ترجيح داده است. (68)

5 - صاحب «ريحانة الادب» سيرت او را چنين مى نويسد: «مخفى نماند كه شهيد بيشتر اوقات ناگزير به اختفاء بود و هرگز از شر متعصبين اهل سنت ايمن نبود، و در عين حال همه نيازمنديهاى خود و خانواده اش را شخصا انجام مى داد، شبها براى اهل و عيالش هيمه مى آورد... با همه اين گرفتاريها وقتى در مجلس درس مى نشست مانند دريا موج مى زد و جواهرات گرانبهايى به ساحل مى انداخت. نكات و دقايقى اظهار مى نمود كه بيرون از افكار معمولى فحول بود و تألیفات طريفه و منيفه اش اكابر هر عصرى را رهين قلم خود فرموده است. پر واضح است كه اين همه آثار ارزشمند جز با تاءييدات خداى متعال امكان پذير نيست (69)».

## تألیفات گرانبهاى شهيد

شهيد ثانى همواره با توفيقات الهى مؤ فق بود وگرنه چگونه ممكن است يك دانشمند بزرگ با آن همه مراجعات و گرفتاريها اين همه آثار گرانبها به يادگار بگذارد. مدت زمانى كه مرحوم شهيد براى تألیف اين آثار گرانبها صرف كرده براى استنساخ آنها كافى نيست. (70)

كتاب پرارج و معروف شهيد «شرح لمعه» كه كتاب درسى حوزه هاى علميه است و فضلا و دانشمندان آن را در طول چند سال مى خوانند مرحوم شهيد آن را در شش ماه و شش روز تألیف كرده است. (71)

كتاب «مسالك» را كه به نظر مراجع بزرگ دقيق ترين كتاب شهيد است، در مدت 9 ماه تألیف نموده است. (72)

شهيد ثانى در ادبيات، فقه، حديث تفسير، هيئت، هندسه، كلام و غير آنها به حد اعلاى كمال رسيده بود و در همه اين رشته ها آثار سودمندى از خود به يادگار گذاشته است. وى نخستين كسى است كه از علماى شيعه در «دراية الحديث » كتاب نوشته است. (73)

اولين اثر او شرح ارشاد علامه در فقه است كه آن را «روض الجنان فى شرح ارشاد الاذهان» نام نهاده است. (74)

و آخرين اثر او كتاب پرارج «شرح لمعه» است، كه هم اكنون كتاب درسى حوزه هاى علميه مى باشد. (75)

آية الله خوئى و شيخ حر عاملى از هفتاد كتاب پرارج شهيد ثانى نام برده اند (76) و سيد محسن عاملى و مدرس خيابانى از هشتاد اثر ارزنده وى نام برده اند. (77)

يكى از آثار گرانبهاى شهيد ثانى كتاب پرارج «اسرار الصلاة» است كه ترجمه آن را در دست داريد. كه مشروحا در اين باره سخن گفتيم، تكرار نمى كنيم فقط اين نكته را مى افزاييم كه اين كتاب «اسرار نماز» به معناى اصطلاحى آن نيست بلكه شرح وظايف قلبى نمازگزار، از اقبال دل و حضور قلب و توجه درون و اخلاص در عمل مى باشد و لذا مؤلف بزرگوار آن را «التنبيهات العليه على وظائف الصلاة القلبيه» ناميده است كه بعدها به نام «اسرار الصلاة» شهرت يافته است و ما ناگزير ترجمه خود را «اسرار نماز» نام نهاديم.

شهيد ثانى آثار گرانبهاى ديگرى در پيرامون نماز دارد كه از آن جمله است :

### 1 - المقاصد العلية

اين كتاب شرح الفيه شهيد اول است و بيانگر هزار واجب از واجبات نماز است. (78)

### 2 - الفوائد الملية

اين كتاب نيز شرح نفليه شهيد اول است و بيانگر سه هزار مستحب از احكام استحبابى نماز مى باشد. (79)

### 3 - الصلاة لا تقبل الا بالولاية

اين كتاب بيانگر اين حقيقت است كه اعتقاد به ولايت اميرمؤمنان عليه‌السلام و فرزندان معصومش روح نماز است و هرگز نماز بنده اى بدون ولايت قبول نمى شود. (80)

## اساتيد و شاگردان

اساتيد و شهيد ثانى از علماى شيعه بسيار است كه از آن جمله است :

1 - پدر بزرگوارش على بن احمد، معروف به ابن الحاجه نحاريرى.

2 - شيخ على بن عبدالعالى ميسى.

3 - سيد حسن بن سيد جعفر كركى.

4 - شمس الدين محمد بن مكى دمشقى.

5 - شيخ احمد بن جابر.

6 - شيخ جمال الدين احمد بن شمس الدين عاملى.

و اساتيد وى از اهل سنت بسيار فراوان است كه اسامى 19 تن از آنها از مصر و دمشق و غزه و بيت المقدس، در كتابها مسطور است. (81)

شاگردان بسيارى تربيت كرده كه از آن جمله است :

1 - شيخ حسين بن عبدالصمد، پدر شيخ بهائى، كه در مسافرت مصر و استانبول، در محضر شهيد ثانى بود و كرامتى از او نقل مى كند كه بعدا اشاره خواهيم كرد. شهيد ثانى اجازه مبسوطى به او داده، كه در آن طرق روايتى خود به همه مؤلفات علماى شيعه را بيان فرموده است. متن اجازه در بحارالانوار موجود است. (82)

2 - پدر صاحب مدارك، كه او را همان پسرش تربيت كرد و دخترش را نيز به او تزويج كرد. (83)

3 - محمد بن حسين حر عاملى، نياى بزرگ صاحب وسائل، كه دخترش را به عقد شهيد در آورد. (84)

4 - على بن عبد الصمد، عموى شيخ بهائى و دهها نفر ديگر كه در كتب مبسوطه از آنها بحث شده است. (85)

در سيرت شهيد نوشته اند كه با شاگردان همانند يكى از آنان رفتار مى كرد، هرگز براى خود امتيازى قايل نبود، همه نيازهاى زندگى اش را شخصا تهيه مى كرد و از كسى استمداد نمى جست. نماز عشا را در مسجد با جماعت مى خواند و آنگاه براى حفاظت و حراست تاكهايش به باغ مى رفت و صبح و نماز را در مسجد اقامه مى كرد و بعد از تعقيبات نماز به درس و بحث مى پرداخت. (86)

## مسافرتهاى پربار شهيد

مسافرتهاى شهيد از سال 925 شروع مى شود، به سال 925 كه شهيد 14 ساله بود پدر بزرگوارش را از دست داد.

شهيد كه صرف و نحو و فقه در نزد پدر آموخته بود پس از رحلت پدر براى ادامه تحصيل به «ميس» (يكى از قراء جبل عامل) رفت و در آن جا در نزد شوهر خاله اش «على بن عبدالعالى» به تحصيل پرداخت. (87)

در اواخر 933 ه‍. از «ميس» به «كرك نوح» مهاجرت كرد و در آن جا قسمتى از فنون علمى را از «سيد حسن بن سيد جعفر» صاحب «المحجة البيضاء» آموخت. (88)

يك سال بعد به زادگاه خود «جبع» بازگشت و سپس براى تكميل دروس خود به دمشق رفت و از محضر دانشمندانى چون «شمس الدين محمد بن مكى» و «شيخ احمد بن جابر» كسب فيض ‍ نمود. (89)

در سال 938 به زادگاه خود بازگشته، چهار سال در آن جا اقامت نموده به سال 942 ه‍. به دمشق رفت و صحيحين را در نزد «ابن طولون» قرائت كرده، اجازه روايتى دريافت نمود. (90)

در اواخر همان سال براى تكميل معلومات خود به مصر رفت و در آنجا در نزد 16 تن از رجال برجسته اهل سنت، حديث و فقه و ديگر رشته هاى علوم را فرا گرفت. (91) كه اسامى آنها در كتب مبسوطه چون «خاتمه مستدرك» مندرج است. (92)

شهيد پس از 18 ماه توقف در مصر، در 17 شؤ ال 943 ه‍. مصر را به قصد خانه خدا ترك نمود و پس از اداى مناسك حج به زادگاه خود باز گشت. (93)

ورود شهيد به «جبع» موجب تشكيل حوزه علميه در آن سامان و اجتماع علاقمندان و ازدحام آنان در حوزه درسى او شد.

در آن هنگام شهيد 33 سال داشت و به عالى ترين مرحله اجتهاد رسيده بود ولى به شدت در كتمان آن مى كوشيد. تاءسيس حوزه علميه و تدريس فقه استدلالى موجب شد كه اجتهادش بر سر زبانها بيفتد و ديگر كتمان فايده نداشته باشد. (94)

شهيد در سال 946 ه‍. براى زيارت عتبات عاليات به عراق رفت و پس از چهار ماه توقف در عتبات عاليات روز نيمه شعبان به زادگاه خود بازگشت و پس از دو سال اقامت رهسپار بيت المقدس شد. (95)

سه سال بعد رهسپار تركيه شده، مدت سه ماه و نيم در قسطنطنيه (استانبول) اقامت نمود. (96)

به هنگام ورود شهيد به استانبول از او گواهينامه قاضى صيدا را خواستند كه در آن زمان هيچ دانشمندى را بدون چنين گواهينامه اى نمى پذيرفتند. وى مدت 18 روز در منزل نشست و كتابى پيرامون 10 مساءله از مشكلات علوم تألیف كرد و به قاضى استانبول فرستاد و گفت : اين گواهينامه من است. قاضى استانبول گواهينامه ارزشمندى به او داد و مدرسه نورى بعلبك را به او سپرد.

آنگاه مدت 21 روز در اسكدار (بخش آسيايى استانبول) توقف نموده، روز دوم شعبان 952 ه‍. از طريق سيواس - مالاتيا به عتبات عاليات رفته، پس از درك روز عرفه در كربلا روز غدير در نجف اشرف و روز مباهله در كاظمين، به بعلبك رفته مدت 5 سال در آن جا به تدريس فقه بر مذاهب پنجگانه پرداخت. (97)

## سبب شهادت

در مدت تدريس شهيد در بعلبك آوازه او در سراسر منطقه پخش مى شود و مورد رشك علماى اهل سنت قرار مى گيرد. و شكايتهاى مختلفى به قاضى صيدا و دربار عثمانى ارسال مى شود تا در سال 965 ه‍. دو نفر نزد شهيد ترافع مى كنند و شهيد در ميان آنها داورى مى كند، كسى كه بر عليه او حكم شده بود خشمگين مى شود و شكايت به قاضى صيدا مى برد قاضى صيدا كه «معروف» نام داشت به سلطان سليمان قانونى مى نويسد كه در شامات مردى پيدا شده كه مذهب تازه اى آورده و از چهار مذهب رسمى پيروى نمى كند. پادشاه دستور مى دهد كه او را به استانبول بفرستند تا با علماى پايتخت بحث كند و حقيقت مذهبش معلوم گردد. (98)

در همين مقطع به رستم پاشا وزير دربار عثمانى اطلاع مى دهند كه شهيد ادعاى اجتهاد مى كند و جمعى از علماى شيعه به نزد او رفت و آمد دارند و مى خواهند مذهب شيعه را ترويج كنند. (99) او نيز دستور جلب شهيد را صادر مى كند. (100)

وقتى مأمور جلب وارد «جبع» مى شود، وى در باغ انگورش مشغول نوشتن «شرح لمعه» بود. چون مأمور به جستجوى او مى پردازد مردم مى گويند: او به مسافرت رفته است. هنگامى كه اين خبر به گوش ‍ شهيد مى رسد، او نيز تصميم به مسافرت مى گيرد و به سوى مكه حركت مى كند.

مأمور در راه مكه به او مى رسد و حكم را به او ابلاغ مى كند. شهيد پيشنهاد مى كند كه با هم به مكه رفته پس از اداى فريضه حج به استانبول بروند، مأمور موافقت مى كند.

پس از اداى مناسك حج او را در يكى از خانه هاى شهر مكه به مدت چهل روز زندانى مى كنند و سپس به سوى استانبول مى برند. (101)

در استانبول يكى از دشمنان اهلبيت توطئه مى كند و به مأمور مى گويد: اين كيست؟ او مى گويد: اين مرد يكى از بزرگان علماى شيعه است كه به نزد پادشاه مى برم. آن مرد فاسق مى گويد: آيا نمى ترسى كه او به پادشاه بگويد كه اين مأمور در حق من كوتاهى كرده است. و پادشاه تو را ادب كند؟! اين جا شيعيان زيادى هستند كه ممكن است پادشاه را بشورانند و موجبات هلاكت تو را فراهم كنند!!

مأمور تحت تاءثير سخنان او شهيد را به كنار دريا مى برد و در كنار دريا سر مقدسش را از تنش جدا مى كند و سرش را به نزد پادشاه مى برد. (102)

اين جنايت هولناك در عهد سلطان سليمان قانونى، دهمين پادشاه عثمانى انجام شده، كه در سال 900 متولد شده، از سال 926 تا 974 بر تخت سلطنت تكيه داشت. (103)

پادشاه عثمانى سخت برآشفته مى گويد: مگر من دستور نداده بودم كه او را زنده به نزد من بياورى؟! آنگاه به پيشنهاد «سيد عبدالرحيم عباسى » دستور مى دهد مأمور را گردن بزنند. (104)

سيد عبدالرحيم عباسى صاحب «معاهد التنصيص» است كه در سفر اول شهيد به استانبول در سال 952 ه‍. به خدمت شهيد رسيده بود و با عظمت علمى و قدرت فقهى او آشنا بود. (105)

## محل شهادت

از بررسى مجموع كتب تراجم به دست مى آيد كه محل شهادت شهيد بزرگوار در محله بايزيد استانبول، در كنار درياى مرمره و در بيرون حصار شهر بوده است. و تعبير «قريه بايزيد (106)» اشتباه است كه قريه بايزيد در استان «آغرى» و در مرز ايران قرار دارد و در مسير مرحوم شهيد قرار نداشت، بخصوص كه در برخى منابع تصريح شده كه شهيد به شهر استانبول رسيده بود. لذا منظور از بايزيد بى گمان محله بايزيد است.

محله بايزيد مرتفع ترين نقطه استانبول، مركز شهر، منطقه توريستى و مشرف بر درياى مرمره است.

اين منطقه به نام سلطان بايزيد دوم، هشتمين پادشاه عثمانى و پسر سلطان محمد فاتح، و نخستين پادشاهى است كه در استانبول بر تخت نشست و پايتخت عثمانى را به استانبول انتقال داد. مسجد بايزيد نيز به دستور او در همين نقطه ساخته شده است. (107)

## محلدفن

جماعتى از تركمانها پس از مشاهده كرامتى از جنازه شهيد، جسد مطهر او را در كنار دريا دفن كردند و بر فراز قبر او قبه اى ساختند. «سيد نعمت الله جزايرى» در كتاب «مقامات» نقل مى كند كه مقبره شهيد هم اكنون به نام «مزار زين الدين ولى» در همان منطقه معروف است. (108)

## كرامتهايى از شهيد ثانى

از مرحوم شهيد ثانى كرامتهايى نقل شده كه به دو نمونه آن در زير اشاره مى كنيم :

1 - در شب شهيد بعد از شهادت شهيد ثانى، جماعتى از تركمانها مشاهده كردند كه انوار درخشانى از آسمان بر كرانه دريا فرود مى آيد، چون به آن نقطه نزديك شدند جسد مطهر او را مشاهده كردند و ديدند كه انوار به اين جسد مربوط است، پس آن را در ساحل درياى مرمره دفن كردند و قبه اى بر فراز قبر او بنيان نهادند. (109)

2 - در سفر اول شهيد به استانبول پدر شيخ بهائى او را همراهى مى كرد. پدر شيخ بهائى مى گويد در استانبول به نقطه اى رسيديم، رنگ استاد دگرگون شد و به من فرمود: در اين نقطه خون مرد با فضيلتى ريخته مى شود، پس از شهادت مرحوم شهيد چون تحقيق شد معلوم گرديد كه درست در همان نقطه به شهادت رسيده است. روى اين بيان مرحوم شهيد چهارده سال پيش از شهادتش از محل شهادت خود خبر داده است. بعدها اين مطلب از پدر شيخ بهائى سوال شد او نيز تاءييد كرد و مشروح آن را به خط خود نوشت (110) نوه شهيد ثانى نيز اين داستان را در كتاب «در منثور» نقل كرده (111) و متن دست نويس پدر شيخ بهائى در پاورقى «در منثور» آمده است. (112)

## تاريخ شهادت

ولادت شهيد ثانى روز سه شنبه (113) 13 شوال 911 هجرى (114) برابر 1505 ميلادى اتفاق افتاد. (115) در مورد تاريخ تولد او هيچ اختلافى نيست اما شهادت او روز جمعه (116) در ماه رجب (117) به سال 966 هجرى (118) برابر 1559 ميلادى (119) در حال تلاوت قرآن (120) اتفاق افتاده است.

عاش سعيدا و مات سعيدا

از پسرش شيخ حسن (صاحب معالم) نقل شده كه شهادتش به سال 965 بوده (121) ولى 966 صحيح تر است، و ماده تاريخى كه از شيخ بهائى نقل شده، آن هم با 966 تطبيق مى كند، آن جا كه مى فرمايد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تاريخ وفاة ذلك الاواه |  | الجنة مستقره والله |

## مراثى

در سوك شهيد سوگنامه هاى بسيارى سروده شده، كه يكى از آنها اثر طبع «شيخ محمد بن على بن حسن عودى جزينى» شاگرد شهيد و مولف كتاب پرارج «بغية المريد من الكشف عن احوال الشيخ زين الدين الشهيد» در شرح زندگى شهيد ثانى است. اشعار او را شيخ حر عاملى و ديگران نقل كرده اند. (122)

دو سوكنامه ديگر توسط سيد رحمت الله نجفى و سيد عبيد نجفى سروده شده كه متن آنها را سيد محسن عاملى نقل كرده است. (123)

شهيد ثانى نيز گاهى شعر مى سرود كه نمونه آن قصيده اى است كه در سال 943 به هنگام تشرف به مدينه منوره در روضه مطهره سروده است. متن اين قصيده در دست است. (124)

از شهيد ثانى كتابى نيز به نظم به يادگار مانده كه در آن قواعد نحو را به نظم در آورده و آن را «منظومة فى النحو» ناميده است. (125 )

## يادى از شهيد اول

در پايان اين نوشتار لازم است كه يادى از شهيد اول نيز بكنيم كه شهيد ثانى در مقابل او به شهيد ثانى شهرت يافته است.

در ميان صدها دانشمند ارزشمندى كه به درجه رفيعه شهادت رسيده اند، لقب شهيد اول و دوم به او فقيه بزرگوار مصطلح شده است.

شهيد اول : شمس الدين محمد بن مكى، سرآمد فقهاى شيعه در قرن هشتم بود، كه به جرم تشيع يكسال در شرايط بسيار سختى زندانى شده، سپس به فتواى قاضى مالكى به روز نهم جمادى الاولى به سال 786 هجرى در حضيرة المقدس شام به شهادت رسيد. در شهادت آن فقيه بزرگ از هيچ جنايتى دريغ نكردند: نخست او را گردن زدند، سپس سنگسارش كردند و بعدا جسد شريفش را آتش زدند!!! و تنها جرمش دفاع از حريم ولايت و پيروى از خاندان عصمت و طهارت بود.

جالب توجه اين كه قاضى پليد مالكى «برهان الدين» وضو گرفت، دو ركعت نماز خواند و سپس به قصد قربت حكم اعدام آن فقيه بزرگ را امضا كرد!!! (126)

تاريخ مرجعيت شيعه در تمام قرون و اعصار در برابر قاضى هاى فاقد تقوى و فضيلت سرنوشت مشابهى داشت ولى مراجع بزرگ تقليد در طول غيبت كبرى با پذيرش زندان، تبعيد، اعدام و شكنجه، مكتب اهلبيت عصمت و طهارت را همچنان نفوذ ناپذير حفظ كرده اند، تا روزى كه منتقم خون هاى به ناحق ريخته شده در راستاى تاريخ ظهور كند و انتقام خون هاى مظلومان تاريخ را از ستمگران خون آشام بگيرد. ان شاءالله

حوزه علميه قم

على اكبر مهدى پور

# پيشگفتار مؤلف

سپاس و ستايش بى پايان خداى منان را، كه بندگان شايسته اش را از رازهاى واقعى جهان آگاه ساخت و اسرار شناخت را كه دلها و ديده ها از درك آن ناتوان است در دل بندگان برگزيده اش به وديعت نهاد. و دلها را وسيله نجات، محل مناجات، كانون خيرات، وسيله بلندى درجات، و تفاوت مراتب عبادات در پذيرش انوار درخشان برخاسته از مطلع مسرات قرار داد، و دلهاى بندگان شايسته و برگزيده اش را با كليدهاى غيبى بگشود و پرده ها و زنگارها را از برابر ديدگانشان بزدود و اسرار طبيعت و رازهاى خلقت را بر آنها بنمود و دلهاى نامحرمان از درك آن اسرار در حيرت و وحشت بغنود.

درود بيكران به پيشگاه خاتم پيامبران حبيب يزدان و معدن اسرار بى پايان، حضرت محمد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله و فرزندان والا مقامش امامان پاك و معصوم، و اصحاب پاك سرشت و با ايمانش. درودى بى پايان و گسترده در پهناى زمان، تا هنگامى كه زمين و زمان مى چرخد و شب و روز به دنبال يكديگر مى غلطند.

خوشبختى و سعادت همانند گلشنى است كه روح و ريحان آن اقبال قلبى است. بندگى و عبادت مانند كالبد و تنى است كه جان و روان همان توجه قلبى به پيشگاه حضرت پروردگار است. اين توجه و اقبال ميزان قبولى اعمال و معيار افزايش پاداشها در دارالجنان است. و در پرتو همين توجه و اقبال، انسان مى تواند خود را شايسته بهشت برين و نعمتهاى جاويدان آن سازد. نعمتهايى كه هرگز ديده اى نظير آن را نديده، گوشى شبيه آن را نشنيده و قلب انسانى وصف آن را ننموده است. (127)

به وسيله همين اقبال و توجه، انسان خاكى مى تواند به جهان پاك ملكوت بپيوندد و در افق پهناور فرشتگان بال بگشايد و از جهان غيب و شهود كسب فيض بنمايد.

در پرتو توجه و اقبال از عبادتى اندك پاداشى بيكران به دست آيد كه ميزان پاداشها بستگى به توجه درونى و اقبال قلبى در افعال و اقوال، و حركات و سكنات، و تفكر در اسرار نهفته در عبادت مورد نظر دارد.

گاهى عبادت عبارت از صدق و اخلاص، و انقطاع از خلق و اتصال به خالق بى همتاست، و هنگامى عبارت از تكبير و تمجيد و سپاس و ستايش است، و گاهى دعا و نيايش است، و هنگامى پيشانى بر آستان سودن و در برابر خالق منان در خاك غلطيدن است، و گاهى اعتقادات قلبى را بر زبان راندن و با كلمه توحيد تجديد عهد نمودن و پيمان نخستين را به ياد آوردن است، و هنگامى درود و تحيت به مقربان الهى و پيشوايان آسمانى فرستادن است. و گاهى دقايق و حقايق ديگرى است كه براى نمازگزار حقيقى در پرتو شاهباز انديشه اش آشكار مى شود.

از اينجاست كه به فرموده قرآن كريم و اخبار و احاديث خاندان عصمت و طهارت، نماز انسان را از فحشا و منكر باز مى دارد و به مقام قرب الهى و ادراك فيوضات نامتناهى مى رساند.

از اين رو نمازگزار بيدار و هشيار بايد به هنگام نمازگزاردن دقيقا متوجه پروردگار باشد و شاهباز انديشه اش در اسرار آن پر زند و آداب و اركان آن را دقيقا رعايت كند. وگرنه نماز او جسدى بى روح تنى بى جان، درختى بى بار و كردارى بى مقدار خواهد بود.

ما در اين كتاب شمه اى از اسرار و آداب آن را گرد آورده ايم كه بيشتر آنها در مطاوى اخبار و احاديث از پيشوايان معصوم عليهم‌السلام به دست ما رسيده است، با رعايت اين نكات نمازگزار هشيار از مراحل نازله فهم اسرار به مدارج عاليه آن ارتقا مى يابد و از تجليات انوار الهى به فيوضات نامتناهى نايل مى آيد.

اگر چه مفردات اين حقايق در آيات الهى و اخبار آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و كلمات گرانقدر علماى عامل و فقهاى كامل مندرج است، ولى مجموع آنها جز در نزد عده اى انگشت شمار از او حديون يافت نمى شود و بر همه آنها جز يگانه هاى روزگار آگاهى نيابند. از اين رو همه آنها را در يك جا گرد آوردم و آنها را بر روالى خاص ترتيب دادم تا شايد در ثواب آنان سهيم باشم.

قبلا كتابى به نام «الفيه» نوشته بودم كه واجبات نماز را در برداشت و كتابى به نام «نفليه» به رشته تحرير درآورده بودم كه مستحبات نماز را در برگرفته بود و اينك با نگارش اين كتاب سرى آنها كامل گرديد و ارزش ‍ آنها بالا رفت كه اين كتاب نيز «اسرار قلبى نماز» را در بر دارد و آن را «التنبيهات العلية، على وظائف الصلاة القلبيه» نام نهادم كه شامل يك مقدمه، سه بخش و يك خاتمه است.

# مقدمه

در اين مقدمه از سه مطلب سخن خواهيم گفت :

## مطلب اول : در تحقيق معناى قلب

وقتى مى گوييم : به هنگام عبادت بايد حضور قلب داشت و ميزان در ارزش ‍ عبادات حضور قلب است، آيا منظور از «قلب» چيست؟

قلب به يكى از دو معناى زير به كار مى رود:

1 - يك قطعه گوشت صنوبرى شكل كه در قسمت چپ سينه به وديعت نهاده شده و آن گوشت مخصوصى است كه ميانش تهى است و در قسمت ميانى آن خون سياهى است كه منبع روح و كان روان است.

اين معناى قلب در همه حيوانات حتى مردگان موجود است و هرگز مورد بحث ما نيست.

2 - يك موجود لطيف روحانى و ربانى، كه نوع ارتباطى با قلب جسمانى انسان دارد. اين موجود لطيف به نامهاى : قلب، نفس، روح و انسان ناميده مى شود. و درك و شناخت بوسيله آن است و خطابات الهى به سوى آن متوجه است و عتاب و خطاب نيز بر آن متعلق است.

اين موجود لطيف ربانى يك نوع ارتباط با قلب صنوبرى انسان دارد ولى كيفيت ارتباط آن براى همگان نامعلوم است و خرد در فهم آن در حيرت و شگفت است. رابطه اين قلب با قلب جسمانى از قبيل رابطه جسم و عرض، صفت و موصوف، ابراز و به كار گيرنده آن، مكان و شى ء جاى گرفته در آن است. بحث در كيفيت اين ارتباط نيز از هدف اين كتاب بيرون است.

در قرآن و اخبار هر كجا واژه «قلب» به كار رفته باشد منظور از آن قلب به معناى دوم است و گاهى از آن به دلى كه در سينه جاى دارد تعبير مى شود چنان كه در قرآن كريم مى خوانيم :

فانها لا تعمى الابصار و لكن تعمى القلوب التى فى الصدور:

«كه ديدگان كور نمى باشند، بلكه دلهايى كه در سينه ها جاى دارند كور مى باشند (128)».

اين تعبير به دليل ارتباط خاص آن به قلب جسمانى است. اگر چه قلب به معناى دوم با همه اندامهاى بدن ارتباط دارد و آنها را به كار مى اندازد ولى اولين ارتباط آن با قلب جسمانى است كه آن جا جايگاه و مملكت آن است و به واسطه آن با ديگر اندامها ارتباط برقرار مى كند.

برخى از دانشمندان قلب را به عرش و سينه را به كرسى تشبيه كرده اند و منظورشان اين است كه سينه كشور قلب است و فرمانها از قلب به سينه صادر مى شود و از آن جا به كشور تن ابلاغ مى گردد. پس نسبت قلب و سينه به انسان همانند نسبت عرش و كرسى به خداى متعال است و اين تشبيه فقط از بعضى جهات صحيح است.

قلب در كشور تن همانند پادشاه است كه از طرفى اعوان و انصار و سپاه و سرباز دارد و از طرفى ديگر دشمنانى از داخل و خارج او را تهديد مى كنند.

قلب به دليل صفا و جلايى كه دارد همانند يك آيينه صاف و شفاف مى تواند انوار و تجليات الهى را به سوى خود جذب كند ولى در اثر عوامل خارجى كه بر خلاف روحانيت و نورانيت ذاتى اش بر آن عارض شود، استعداد پذيرش تجليات ربانى را از دست مى دهد و قابليت پذيرش ‍ تاريكيها و تباهى ها و محروميتها در آن پديد مى آيد.

استعداد پذيرش انوار الهى در قلب در حدى است كه مى تواند در اثر تابشهاى انوار الهى به جايى برسد كه حقايق براى او كشف شود و دقايق براى او منكشف گردد. رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله به چنين قلبى اشاره مى كند آن جا كه مى فرمايد:

اذا اراد الله بعبد خيرا جعل له واعظا من قلبه :

«هنگامى كه خداوند براى بنده اى نيكى اراده كند براى او واعظى از قلب او قرار مى دهد (129)» و مى فرمايد:

من كان له من قلبه واعظ، كان عليه من الله حافظ:

«هر كس واعظى از قلب خود داشته باشد براى او از جانب خداوند حافظ و نگهبان خواهد بود (130)» در برابر اين واعظ درونى كه قلب را با موعظه هاى خود صيقل مى دهد، عوامل بازدارنده هست كه همانند دود و بخارى كه به سوى آينه متصاعد شود و آن را تيره و تار سازد، به سوى قلب متصاعد مى شود و سرانجام آن را از قابليت پذيرش انوار الهى محروم مى كند. قرآن كريم از اين حالت «طبع» و «رين» تعبير مى كند، آن جا كه مى فرمايد:

ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم و نطبع على قلوبهم فهم لايسمعون :

«اگر مى خواستم آنها را در برابر گناهشان مى گرفتيم و بر دلهايشان مهر مى زديم، پس ديگر آنها نمى شنيدند (131)».

خداوند تبارك و تعالى در اين آيه مهر خوردن و نشنيدن را به «گناه» مربوط دانسته، چنان كه شنيدن را در آيه اى ديگر به «تقوى» ارتباط داده است : «و اتقوا الله و اسمعوا»: «از خداى تقوى كنيد و بشنويد (132)» و مى فرمايد: «و اتقوا الله و يعلمكم الله»: «از خدا تقوا كنيد كه خداوند شما را تعليم فرمايد (133)» كه در اين دو آيه شنيدن و فراگرفتن به تقوى مربوط شده است، چنان كه كارهاى نكوهيده موجب زنگار دل مى باشد: كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون :

«آنچه انجام مى دادند به راستى بر دلهايشان زنگ زد (134)».

چون گناهان روى يكديگر انباشته شوند موجب مهر خوردن دلها مى شوند و مهر خوردن دلها انسان را از درك حق و اصلاح دين باز مى دارد و موجب سستى در امور دين و اهتمام به امر دنيا مى شود كه هدفى جز دنيا نخواهد داشت و چون مطلبى در پيرامون آخرت و هشدار باش در مورد قيامت به گوشش بخورد از يك گوش فرو رفته و از گوش ديگر بيرون مى آيد و در دلش ‍ جاى نمى گيرد و او را به سوى توبه و بازگشت و جبران گذشته وا نمى دارد. و اين همان معناى سياه شدن دل است كه در قرآن و اخبار از آن گفتگو شده است. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

قلب المؤمن اجرد، فيه سراج يزهر، و قلب الكافر اسود منكوس : «دل مؤمن صاف است و در آن چراغى است كه روشنايى مى دهد. و دل كافر سياه و برگشته است (135)».

امام باقر عليه‌السلام در اين رابطه مى فرمايد:

ان القلوب ثلاثة : قلب منكوس لا يعى شيئا من الخير، و هو قلب الكافر، و قلب فيه نكتة سوداء، فالخير و الشر فيه يختلجان، فاءيهما كانت منه غلب عليه، و قلب مفتوح فيه مصابيح تزهر، لا يطفاء نوره الى يوم القيامة : «دلها بر سه گونه است :

1 - دلى كه برگشته و واژگون است و چيزى از خير در آن داخل نمى شود و آن قلب كافر است.

2 - دلى كه نقطه سياهى در آن است و خير و شر در آن وارد مى شود تا يكى از آنها بر ديگرى غلبه كند.

3 - دلى كه باز است و چراغ فروزانى در آن است كه تا روز قيامت خاموش ‍ نمى شود (136)».

تعبير «تا روز قيامت خاموش نمى شود» بسيار جالب است و قلب به معناى دوم را بيان مى كند كه تا روز قيامت نور آن خاموش نمى شود و بعد از پوسيدن بدن نيز اين قلب ادامه دارد ولى قلب به معناى اول (قلب صنوبرى) همزمان با بدن انسان مى پوسد و از بين مى رود.

زراره از امام باقر عليه‌السلام روايت مى كند كه فرمود:

ما من عبد الا و فى قلبه نكتة بيضاء فان اءذنب ذنبا خرج فى تلك النكتة نكتة سوداء، فان تاب ذهب ذلك السواد، و ان تمادى فى الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطى البياض، فاذا غطى البياض لم يرجع صاحبه الى خير ابدا.

«هيچ بنده اى نيست جز اين كه در دل او نقطه سفيدى هست. هنگامى كه گناهى از او سر بزند در ميان نقطه سفيد نقطه سياهى پديد مى آيد. اگر توبه كند آن نقطه سياه از بين مى رود، و اگر در گناهان غوطه ور شود با هر گناهى بر ابعاد نقطه سياه افزوده مى شود تا همه نقطه سفيد را بپوشاند. هنگامى كه نقطه سياه بر نقطه سفيد غلبه كند ديگر صاحب آن قلب به سوى خير باز نمى گردد (137)».

اين است معناى آيه شريفه كه مى فرمايد:

«آنچه انجام دادند بر دلهايشان زنگ زد (138)» و در جاى ديگر مى فرمايد: ان الذين اتقوا، اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون.

«آنان كه تقوى پيشه كردند، هنگامى كه وسوسه كننده اى از شيطان آنها را مس كند، متذكر مى شوند، پس آنگاه آنها بينايانند (139)».

در اين آيه بيان مى كند كه جلاء قلب با ياد خدا حاصل مى شود و پرهيزكاران ياد خدا كنندگانند، تقوى درى است به سوى ياد خدا، ياد خدا درى است به سوى كشف حقايق، كشف حقايق درى است به سوى فوز اكبر.

بدان كه دل مانند قلعه اى محكم است و شيطان چون دشمن مهاجم، كه تلاش مى كند وارد قلعه شده، و آن را تصاحب كند. حفظ و حراست از اين قلعه جز با نگهدارى از درهاى ورودى آن امكان پذير نيست. براى حفاظت قلعه بايد همه درهاى ورودى و راههاى نفوذى آن به خوبى شناخته شود، چيزى كه همه راههاى نفوذ شيطان در قلعه دل را مى بندد، توجه به خدا و روى آوردن به درگاه حضرت احديت است. بايد با خود بينديشى كه در برابر حضرت پروردگار ايستاده اى، اگر تو او را نبينى، او تو را مى بيند، چنان كه در احاديث وارد شده است. (140)

هنگامى كه اين معنى را با اعماق دلت درك نمودى و به آن جامه عمل پوشاندى، همه راههاى نفوذ به روى شيطان پليد بسته مى شود و قلب كاملا متوجه خداى متعال مى گردد و خلوص در عبادت حاصل مى شود. از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه فرمود:

ان العبد اذا اشتغل بالصلاة جاءه الشيطان و قال له : اذكر كذا، اذكر كذا، حتى يضل الرجل، لايدرى كم صلى :

«هنگامى كه انسان مشغول نماز است شيطان مى آيد و به او مى گويد: به يادآور فلان را، ياد آور فلان را، تا او را گمراه كند، ديگر متوجه نشود كه چند ركعت خوانده است (141)».

از اين جا استفاده مى شود كه مجرد تلفظ به ذكر الهى، انسان را از وسوسه شيطان حفظ نمى كند، بلكه لازم است قلب انسان به وسيله تقوى آراسته گردد و از صفات نكوهيده پيراسته باشد، كه صفات نكوهيده تورهاى شيطان و جنود ابليس است و ذكر مانند ديگر عبادتها از نيرومندترين موارد نفوذ و رخنه شياطين است. از اينجاست كه خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

«آنان كه تقوى پيشه كردند، هنگامى كه وسوسه كننده اى از شيطان آنها را مس كند، متذكر مى شوند، پس آنگاه آنها بينايانند (142)».

در اين آيه شريفه تذكر و يادآورى و به پرهيزكاران اختصاص داده شده است.

آنگاه نيك بينديش در عبادتهاى خويش، بخصوص در بهترين آنها كه عبارت است از نماز، كه شنيدن كى بود مانند ديدن. خوب مراقب دل خويش باشد، هنگامى كه مشغول نماز هستى، چگونه شيطان دلت را مى ربايد و به كوچه و بازار مى برد و در پيرامون معاملات مردم و پاسخ مخالفان و مسائل ديگر به انديشيدن وا مى دارد، يك مرتبه مى بينى كه در بيابانها حركت مى كنى، از مهلكه ها و مخاطره ها خودت را مى رهانى، و مسائل بى اعتبارى كه هرگز در غير نماز توجهى به آن ندارى، در برابر ديدگانت مجسم مى شود و افكارت را پريشان مى سازد و شيطان جز در نماز بر تو فشار نمى آورد و اين افكار را به تو عرضه نمى دارد.

كوتاه سخن اين كه با مجرد صورت نماز و تلاش براى اداى تكليف، شيطان از تو دور نمى شود، بلكه براى راندن آن رعايت اصول ديگر و اصلاح درون و پيراستن خويش از رذايل لازم است كه صفات نكوهيده اعوان و انصار شيطان است و بدون دفع صفات رذيله عبادت نه تنها سودى نمى بخشد بلكه احيانا ضرر هم مى رساند، چنان كه مصرف دارو پيش از رعايت پرهيز موجب افزايش بيمارى مى گردد. انسان نيز بعد از برطرف نمودن صفات نكوهيده با فضايل و صفات برجسته متصف مى شود و قابليت اقبال و توجه به پيشگاه حضرت احديت و جذب انوار الهى و فيوضات ربانى پيدا مى كند و با ياد خدا از هر گونه سستى و تنبلى پرهيز مى كند و از هرگونه تقصير و كوتاهى در انجام وظيفه دچار وحشت و اضطراب مى شود و با ياد خدا وحشت و اضطراب را از خود دور مى سازد كه خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

الا بذكر الله تطمئن القلوب :

«آگاه باش كه تنها با ياد خدا دلها آرام مى شود (143)».

اين نشانه ها را به خاطر بسپار و تلاش كن كه در مسير حق و صراط مستقيم ثابت و پا بر جا بمانى. خداوند ما و شما را در شاهراه هدايت ثابت و مستقيم نگه دارد و به احترام محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله به ما و شما حضور دل و استقامت در دين عطا فرمايد.

براى رعايت اختصار در پيرامون «قلب» به همين مقدار بسنده مى كنيم.

## مطلب دوم : در اثبات لزوم حضور قلب

در اين قسمت از مقدمه اثبات مى كنيم كه در همه عبادتها بخصوص نماز كه ستون دين است و در راءس همه عبادتها قرار گرفته، حضور قلب لازم است. خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

الذينهم فى صلاتهم خاشعون.

«به راستى مؤمنان رستگار شدند، آنان كه در نمازهايشان خشوع كنندگانند (144)» و مى فرمايد:

فويل للمصلين، الذينهم عن صلاتهم ساهون.

«واى بر نمازگزاران، آنان كه از نماز خود سهو كنندگانند (145)» خداى متعال در اين آيه نمازگزارانى را كه در نمازهاى خود حضور قلب ندارند و دچار سهو و غفلت مى شوند نكوهش مى كند كه چرا در نماز سهو مى كنند و حضور قلب را ترك مى كنند. آنگاه خداى تبارك و تعالى در ستايش مؤمنان مى فرمايد: «والذين يؤ منون ما اتوا و قلوبهم و جلة» «آنان كه مى دهند آنچه را كه مى دهند (از صدقات) در حاليكه دلهايشان ترسان است (146)» خداوند متعال آنها را ستايش مى كند كه در حين انجام عبادت داراى خوف و خشيت هستند و آن مستلزم حضور قلب در حد اعلى است.

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

الصلاة ميزان، من وفى استوفى

«نماز ميزان و الگو است، هر كس همه شرايط و آداب آن را به طور شايسته رعايت كند، اجر و پاداش كامل دريافت مى كند (147)».

و در همين رابطه مى فرمايد:

اعبد الله كانك تراه، فان لم تكن تراه فانه يراك.

«خداى را پرستش كن آن سان كه گويى او را مى بينى، اگر تو او را نبينى، بى ترديد او تو را مى بيند (148)».

و در پيرامون فضيلت اتمام و اكمال آن مى فرمايد:

ان الرجلين من امتى يقومان فى الصلاة و ركوعهما و سجودهما واحد، و ان ما بين صلوتهما ما بين السماء و الارض.

«دو تن از امت من به نماز بر مى خيزند و ركوع و سجود را يكنواخت انجام مى دهند، ولى ميان اين دو نماز از آسمان تا زمين فاصله است (149 )».

و در همين رابطه مى فرمايد:

اما يخاف الذى يحول وجهه فى الصلاة ان يحول الله وجهه وجه حمار

«كسى كه در نماز صورتش را به اين طرف و آن طرف مى چرخاند، آيا نمى ترسد كه خداوند صورتش را به صورت الاغ بگرداند (150 )».

و مى فرمايد: من صلى ركعتين لم يحدث فيهما نفسه بشى ء من الدنيا غفرالله له ذنوبه.

«هر كس دو ركعت نماز بگزارد كه در آن چيزى از امور دنيا را از قلب خود خطور ندهد خداوند او را مى آمرزد (151)».

من حبس نفسه فى صلاة فريضة فاءتم ركوعها و سجودها و خشوعها ثم مجدالله عزوجل و عظمه و حمده حتى يدخل وقت فريضة اخرى، لم يلغ بينهما، كتب الله له كاءجر الحاج المعتمر، و كان من اهل عليين.

«كسى كه قلب خود را در يك نماز واجب از افكار پراكنده باز دارد و ركوع و سجود و خشوع آن را به طور كامل انجام دهد و آنگاه خداى تبارك و تعالى را تقديس و تمجيد كند و او را سپاس و ستايش بگويد و تا هنگامى فرا رسيدن وقت نماز ديگر كار بيهوده انجام ندهد، خداوند براى او پاداش ‍ حج و عمره مى دهد و او را از اهل عليين قرار دهد (152)».

ان من الصلاة لما يقبل نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها الى العشر، و ان منها لما تلف كما يلف الثوب الخلق فيضرب بها وجه صاحبها، و انما لك من صلاتك الا ما اقبلت عليه بقلبك.

«نماز هست كه نصف آن پذيرفته مى شود، نمازى هست كه ثلث آن (يك سوم) پذيرفته مى شود، نمازى هست كه ربع آن (يك چهارم) پذيرفته مى شود و نمازى هست كه خمس آن (يك پنجم) پذيرفته مى شود و بالاخره نمازى هست كه عشر آن (يك دهم) پذيرفته مى شود و برخى از اقسام نماز چون جامعه كهنه درهم پيچيده شده به صورت نمازگزار زده مى شود. از نماز سودى به تو نمى رسد جز به مقدارى كه توجه قلبى و اقبال درونى داشته باشى (153)» پيشواى پنجم شيعيان امام باقر عليه‌السلام از رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل مى كند كه فرمود: اذا قام العبد المؤمن فى صلاته نظر الله اليه (او قال : اقل الله عليه) حتى ينصرف و اظلته الرحمة من فوق راءسه الى افق السماء و الملائكة تحفه من حوله الى افق السماء، و وكل الله به ملكا قائما على راءسه يقول : ايها المصلى لو تعلم من ينظر اليك و من تناجى؟ ما التفت و لا زلت من موضعك ابدا.

«چون بنده مؤمنى به نماز برخيزد، خداوند متعال با نظر رحمت به سوى او نگاه مى كند تا از نمازش بپردازد و رحمت الهى بر او سايه مى افكند از بالاى سرش تا افق آسمان، و فرشتگان در اطراف او تا افق آسمان گرد مى آيند. خداوند فرشته اى را براى او موكل مى سازد كه بالاى سرش ايستاده به او بگويد: اى نمازگزار! اگر بدانى كه چه كسى به سوى تو مى نگرد و با چه كسى سخن مى گويى؟! هرگز از جايت تكان نمى خورى و از اين حالت بر نمى گردى (154)».

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

لا يجمع الرغبة والرهبة فى قلب الا وجبت له الجنة، فاذا صليت فاقبل بقلبك على الله عزوجل، فانه ليس من عبد مؤمن يقبل بقلبه على الله عزوجل فى صلاته و دعائه الا اقبل الله عليه بقلوب المؤمنين و ايده مع مودتهم اياه بالجنتة.

«خوف و رجا (ترس و اميد) در دل كسى جمع نمى شود جز اين كه بهشت بر او واجب مى گردد، چون مشغول نماز شدى با تمام قلب متوجه خداى متعال باش، هيچ بنده مؤمنى نيست كه در نماز و دعايش به خداى تبارك و تعالى روى كند جز اين كه خداوند دلهاى مؤمنان را به سوى او باز مى گرداند و او را با محبت آنها تاءييد مى كند تا وارد بهشت گرداند (155)».

ابو حمزه ثمالى مى گويد: امام زين العابدين عليه‌السلام را ديدم كه مشغول نماز است، عبا از دوش مباركشان افتاد، آن را درست نكرد تا از نماز فارغ شد. در اين رابطه از آن حضرت پرسيدم، فرمود: واى بر تو، آيا مى دانى كه در حضور چه كسى ايستاده بود؟! «نماز بنده اى پذيرفته نمى شود جز به مقدار اقبال و توجه قلبى او»، گفتم : جانم به فداى تو، در اين صورت ما هلاك شديم. فرمود: «نخير بلكه خداوند آن را به وسيله نافله ها تكميل مى گرداند (156)».

فضيل بن يسار از امام باقر عليه‌السلام و امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه فرموده اند:

انما لك من صلاتك الا ما اقبلت عليه فيها (157) فان او همها كلها او غفل عن ادابها، لفت فضرب بها وجه صاحبها

«حصئه تو از نماز فقط به مقدارى است كه در آن اقبال و توجه داشته باشى، اگر نمازگزار همه نماز را باخيالات بگذراند يا از آداب آن غفلت ورزد، چنين نمازى در هم پيچيده شده به صورت صاحبش زده مى شود (158)».

زراره از امام باقر عليه‌السلام نقل مى كند كه فرمود:

اذا قمت فى الصلاة فعليك بالاقبال على صلاتك فانما (يحسب) لك من صلاتك، الا ما اقبلت عليه بقلبك، و لا تعبث فيها بيدك و لا براءسك و لا بلحيتك و لا تحدث نفسك و لا تثائب فيها و لا تتمط.

«هنگامى كه براى نماز برخاستى، بر تو باد توجه و حضور قلب، كه نصيب تو از نماز فقط به مقدار اقبال قلبى توست. هرگز در نماز با دستت بازى نكن، با سر و صورتت بازى نكن، در دل خود حرف مزن، دهن دره مكن و خميازه مكش (159)».

حلبى از امام صادق عليه‌السلام روايت مى كند كه فرمود:

اذا كنت فى صلاتك فعليك بالخشوع و الاقبال على صلاتك فان الله يقول : (والذين هم فى صلوتهم خاشعون) (160)».

«چون به نماز پرداختى بر تو باد خضوع و خشوع و حضور قلب، كه خداى تبارك و تعالى مى فرمايد: آنان كه در نمازهايشان خشوع كننندگانند. (161)»

از آن حضرت روايت است كه فرمود:

كان على بن الحسين عليه‌السلام اذا قام الى (162) الصلاة تغير لونه فاذا سجد لم يرفع راءسه حتى يرفض عرقا:

«امام زين العابدين عليه‌السلام چون براى نماز برمى خاست، رنگ شريفش دگرگون مى شد، چون به سجده مى رفت، سرش را بلند نمى كرد جز هنگامى كه عرق بريزد (163)».

و فرمود: كان على بن الحسين عليه‌السلام اذا قام فى الصلاة كانه ساق شجرة، لا يتحرك منه الا ما حركت الريح منه :

«هنگامى كه در نماز مى ايستاد همانند ساق درختى بود كه هيچ حركتى نداشت جز به مقداريى كه باد حركت دهد (164)».

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

ان اول ما يحاسب به العبد الصلاة، فان قبلت قبل ما سواها، ان الصلاة اذا ارتفعت فى وقتها رجعت الى صاحبها و هى بيضاء مشرقة، تقول : حفظتنى حفظك الله، و اذا ارتفعت فى غير وقتها بغير حدودها، رجعت الى صاحبها و هى سوداء مظلمة، تقول ضيعتنى ضيعك الله :

«نخستين چيزى كه از يك بنده محاسبه مى شود نماز است، اگر نماز پذيرفته شود ديگر عبادتها نيز پذيرفته مى شود. اگر نماز در وقت خود به آسمانها بالا رود به سوى صاحبش بر مى گردد در حالى كه سفيد و نورانى است و مى گويد: تو مرا مراعات كردى خداوند تو را مراعات كند، و اگر در غير وقت خود و بدون آداب و حدود لازمه بالا رود به سوى صاحبش بر مى گردد در حالى كه تيره و تار است و مى گويد: تو مرا تباه ساختى خداوند تو را تباه سازد (165)».

عيص بن قاسم از امام صادق عليه‌السلام روايت مى كند كه فرمود:

و الله انه لياءتى على الرجل خمسون سنة و ما قبل الله منه صلاة واحدة، فاى شى ء اشد من هذا، والله انكم لتعرفون من جيرانكم و اصحابكم من لو كان يصلى لبعضكم ما قبلها منه، لاستخفافه بها، ان الله عزوجل لا يقبل الا الحسن، فكيف يقبل ما يستخف به :

«به خداى سوگند، براى افرادى پنجاه سال مى گذرد كه خداوند يك نماز از آنها قبول نمى كند، آيا چه مصيبتى بالاتر از اين؟ به خدا سوگند، شما در ميان همسايگان و آشنايان خود افرادى را مى شناسيد كه اگر براى شما نماز بخوانند شما از آنها نمى پذيريد، زيرا آنها سبك مى شمارند. خداى تبارك و تعالى جز عمل نيكو را نمى پذيرد، پس چگونه ممكن است چيزى را كه سبك شمرده مى شود بپذيرد؟ (166)».

از امام رضا عليه‌السلام روايت شده كه اميرمؤمنان عليه‌السلام مى فرمود:

طوبى لمن اخلص لله العبادة و الدعاء و لم يشغل قلبه بما تراه عيناه و لم ينس ذكر الله بما تسمع اذناه، و لم يحزن صدره بما اعطى غيره : «خوشا به حال كسى كه پرستش و نيايش خود را براى خدا خالص ‍ گرداند، و قلبش را به وسيله آنچه ديدگانش مى بيند مشغول نكند، و ياد خدا را به وسيله آنچه گوشهايش مى شنود از ياد نبرد، و دلش به خاطر آنچه به ديگران عطا شده اندوهگين نشود (167)».

سفيان به عيينه از امام صادق عليه‌السلام روايت مى كند كه در تفسير آيه شريفه ليبلوكم ايكم احسن عملا: «تا شما را بيازمايد كه كداميك از شما از جهت عمل نيكوتر است (168)».

مى فرمايد: ليس يعنى اكثر عملا و لكن اصوبكم عملا، و انما الاصابة خشية الله و النية الصادقة و الحسنة :

«منظور از عمل نيكو حجم عمل نيست كه بيشتر آن منظور باشد بلكه درست تر آن منظور است، و درستى آن با خوف و خشيت از خدا، نيت درست و اعمال نيكو است». سپس فرمود: الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل و العمل الخالص الذى لا تريد ان يحمدك عليه احد الا الله عزوجل، و النية افضل من العمل، الا و ان النية هى العمل :

«به پايان رسانيدن يك عمل، از خود آن سخت تر است. (عملى را به خلوص انجام دادن از خود آن سخت تر است)، عمل خالص عملى است كه از غير خداى تبارك و تعالى انتظار سپاس و ستايش نداشته باشى، نيت از خود عمل برتر است، و نيت جزيى از عمل است (169)».

آنگاه اين آيه را تلاوت فرمود: قل كل يعمل على شاكلته «بگو: هر كسى بر طبق شيوه خود عمل مى كند (170)» و سپس فرمود: منظور از «شاكله» همان «نيت» است.

همچنين سفيان بن عيينه، از امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند كه تفسير آيه زير را از آن حضرت پرسيدم كه مى فرمايد: الا من اتى الله بقلب سليم.

«جز كسى كه با قلبى سالم و دلى پاك به حضور خدا مى آيد (171)»:

فرمود:

[القلب] السليم : الذى يلقى ربه و ليس فيه احد سواه.

«قلب سالم، آن دلى است كه با پروردگارش ملاقات مى كند در حالى كه مهر احدى جز او در دلش نيست». سپس فرمود:

و كل قلب فيه شك او شرك فهو ساقط، و انما اراد (172) الزهد فى الدنيا، لتفرغ قلوبهم للاخرة :

«هر دلى كه شك و شرك در آن باشد، آن دل از ارزش و اعتبار ساقط است. خداوند از بندگانش در دنيا زهد خواسته تا دلهايشان براى آخرت خالص باشد (173)».

ابان بن تغلب مى گويد: در مزدلفه (شب عيد اضحى در مشعر الحرام) پشت سر امام صادق عليه‌السلام نماز مى خواندم، چون از نماز بپرداخت به سوى من متوجه شد و فرمود:

يا ابان! الصلوات الخمس المفروضات (هذا) من اقام حدود هن و حافظ على مواقيتهن، لقى الله يوم القيامة و له عنده عهد يدخله به الجنة، و من لم يقم حدود هن و لم يحافظ على مواقيتهن لقى الله و لا عهد له، ان شاء عذبه و ان شاء غفرله.

«اى ابان! اين نمازهاى واجب پنجگانه را هر كس با حدود و آدابش بر پا دارد و بر اوقاتش محافظت نمايد، خدا را در روز قيامت ملاقات مى كند در حالى كه پيمانى در نزد خداى دارد كه او را وارد بهشت سازد. ولى اگر حدود آن را رعايت نكند و بر اوقات آن مواظبت ننمايد خداى را ملاقات مى كند در حالى كه پيمانى پيش او ندارد، اگر بخواهد او را وارد دوزخ سازد و اگر بخواهد او را مى آمرزد (174)».

اخبار و احاديث در اين زمينه بسيار فراوان است، ما به هيمن مقدار بسنده مى كنيم.

از احاديثى كه در اين رابطه نقل كرديم استفاده مى شود كه قبولى نماز موقوف است بر توجه قلبى و روى آوردن به سوى خداوند و روى گرداندن از غير او، و قبولى آن موجب قبولى ديگر اعمال است. روى اين بيان اهميت حضور قلب و توجه به خوبى روشن مى شود و بى توجهى به آن و غفلت از آن موجب خساراتى بزرگ و خسرانى جبران ناپذير است، اين چه غفلت مرگبارى است كه موجب مى شود انسان شب و روز خودش را با عبادت و اطاعت به زحمت بيندازد، شبها بى خوابى بكشد، روزها به مشقت بيفتد، و سرانجام هيچ سودى نبرد و هيچ نفعى عايدش نشود و مصداق اين آيه شريفه واقع شود كه مى فرمايد:

قل هل ننبئكم بالاخسرين اعمالا، الذين ضل سعيهم فى الحيوة الدنيا و هم يحسبون انهم يحسبون صنعا:

«بگو: آيا شما را خبر دهم از زيانكارترين مردمان؟ آنان كه تلاششان در حيات دنيا تباه شد و آنها خيال مى كنند كه كار نيكو انجام مى دهند (175)».

اگر به اهميت نماز، اين نكته را نيز اضافه كنيم كه طبق روايات قبولى نماز موجب قبولى ديگر عبادات و رد آن موجب رد ديگر اعمال است، (176) اهميت آن صد چندان مى شود. از خداوند منان مى خواهم كه با لطف عميم خود بر ما منت نهاده توجه دايم بر ما عنايت فرمايد و اعمال ما را مورد پذيرش و قبول قرار دهد. انشاء الله.

## مطلب سوم : راه تحليل حضور قلب

شخص با ايمان بايد حريم او امر الهى را بسيار بزرگ بشمارد، از عظمت پروردگار خويش خائف باشد و رحمت واسعه پروردگارش شرمسار باشد. شخص با ايمان هرگز از اين حالات خالى نمى شود، اگر چه همه اعمالش را در حد تمام و كمال انجام دهد و بر آن يقين پيدا كند. چنين شخص با ايمانى كه در تمام لحظات عمر از اين حالت خالى نيست، ديگر نبايد در حين اشتغال به نماز از اين حالات خالى باشد، مگر اين كه خاطرش آشفته باشد و از مناجات پروردگار غفلت ورزد و به جاى راز و نياز به اوهام و افكار پراكنده پردازد. روى اين بيان بهترين راه ايجاد حضور قلب و توجه خاطر، مبارزه جدى با هجوم افكار پراكنده است. براى دفع هجوم افكار و اوهام راهى جز دفع انگيزه هاى آن نيست، براى اين كه افكار پراكنده به انسان فشار نياورد بايد علل و اسباب آن را از بين برد. علل هجوم اين افكار دو نوع است : خارجى و داخلى.

### 1 - امور خارجى

مانند اصواتى كه به گوش مى رسد و يا صورى كه بر مردمك ديده ظاهر مى شود. اين ديدنيها و شنيدنيها هنگامى كه در معرض ديد و شنيد انسان قرار بگيرند، افكار انسان را به سوى خود جذب مى كنند تا او را از چيزى به چيزى، از شاخه اى به شاخه اى و از موضوعى به موضوع ديگرى سوق دهند و به انديشيدن در پيرامون آنها وا دارند، آنگاه برخى از اين موضوعات، موضوعات ديگرى را تداعى مى كنند و انسان را به افكار دور و دراز وا مى دارند. كسيكه اراده قوى و همت عالى دارد در برابر هجوم اين افكار چون كوه مى ايستد و دستخوش اوهام نمى شود، ولى غالب مردم كه از چنين اراده و همتى محروم هستند دستخوش افكار و اوهام مى شوند و نمى توانند نيروى متخليه را يك جا متمركز كنند، آنها بايد براى مبارزه با هجوم اين افكار، اسباب و عوامل اين افكار را از بين ببرند، مثلا ديدگان خود را فرو بندند، در خانه تاريك نماز بخوانند، آنچه انسان را مشغول مى كند در نمازگاه باقى نگذارند و يا در نزديكى ديوار نماز بخوانند كه ديدگاهشان بسيار محدود باشد و چيزى در معرض ديد آنها نباشد.

چنين افرادى هرگز نبايد در مكانهايى نماز بخوانند كه خيابانها در معرض ‍ ديدشان قرار بگيرد، هرگز نبايد در مقابل تابلو و يا هر شى ء هنرى كه فنون هنر در آن به كار رفته نماز بخوانند و يا بر روى فرشهاى جالب و رنگ آميزى شده اى كه افكار شان را جذب مى كند نماز بخوانند. از اين رهگذر برخى از عبادت گزاران در خانه هاى كوچك و تاريك و در اطاقهاى مخصوصى نماز مى خوانند كه طول و عرض آن فقط براى ايستادن و نشستن يك نفر كافى بود، تا به اين وسيله رشته افكارشان گسسته نشود و در كوچه و بازار به سياحت نرود و در صحنه داد و ستد وارد نشود.

شايسته است كه انسان مادامى كه از راهى ديگر مى تواند جلو تشتت افكار را بگيرد، چشم فروبستن را انتخاب نكند، بلكه در عين اين كه مراقب خويش است با چشم باز نماز كند و چشمش را به جاى مهر و سجاده اش ‍ بدوزد و از چشم چرانى در پيرامون خود بپرهيزد. فقط در صورتى كه با چشم باز از انجام وظيفه فرو ماند، به ناچار ديده فرو بندد. زيرا نگاه كردن به محل سجده در حال قيام اگر چه مستحب است، ولى در موردى كه نگاه كردن موجب پراكندگى افكار شود، آنچه به وسيله نگاه از دست مى دهد از اين كار مستحبى اهميتش بيشتر است. اين رهگذر به ناچار از اين وظيفه استحبابى چشم بپوشد و ديدگان خود را فرو بندد.

هنگامى كه براى نماز ايستاده و ديده به محل سجده دوخته است، در ذهن خود مجسم كند كه در برابر خداى قادر متعالى ايستاده كه او را مى بيند و از آنچه در اعماق دلش مى گذرد آگاهست، اگر چه ديگران نيز او را مى بينند (ولى آنها از درون او آگاه نيستند و نمى توانند خيرى را به سوى او جلب كنند يا ضررى را از او دفع كنند).

نمازگزار بايد متوجه باشد كه توجه به خدا منحصرا بايد با قلب او باشد و درونش متوجه حضرت احديت باشد، اما سر و صورت او آيينه دل و تابع و پيرو دلست و توجه سر و صورت به تنهايى ارزش ندارد.

نمازگزار بايد اين معنى را در ذهن خود مجسم كند كه اگر روى دل را از خداى متعال بگرداند، ممكن است خداوند نيز او را از رحمت واسعه اش ‍ محروم نمايد و او را از مقام قرب خود دور سازد و توفيق خدمت و عبادت را از او سلب كند.

بنده اى كه دامن خدمت به كمر بسته، در برابر سيد و مولاى خود ايستاده، چگونه ممكن است از او روى بتابد و افكارش را در غير آنچه مولى مى خواهد به كار اندازد؟! كه بيگمان چنين كارى موجب محروميت او از توفيق بندگى خواهد بود. كجا رسد كه آن مولى، خداى قادر متعالى باشد كه او را آفريده و همه مقدراتش را تقدير نموده است. كه هرگز طرف مقايسه با ديگر مولى ها نيست. و در حديث آمده است :

ان الله لا ينظر الى صوركم و لكن ينظر الى قلوبكم :

«خداى متعال هرگز به صورتهاى شما نگاه نمى كند، بلكه به دلهاى شما نگاه مى كند (177)» رعايت نكات ياد شده و نكاتى نظير اينها، جلو تشتت افكار را مى گيرد و انسان را در برابر علل خارجى تشتت افكار بيمه مى كند.

### 2 - امور داخلى

علل داخلى تشتت افكار از علل خارجى شديدتر است و مبارزه با آن سخت تر است. زيرا كسى كه افكارش دستخوش امواج سهمگين اقيانوس ‍ زندگى شده، و رشته ارتباطش در هم گسسته، و طاير افكارش از شاخه اى به شاخه اى مى پرد، فرو بستن ديده او را سودى نمى بخشد، كه افكارش در يك نقطه تمركز پيدا نمى كند، كه آنچه در دل جاى گرفته براى پراكندگى خاطر كافيست. براى مبارزه با اين نوع تشتت افكار مناسب تر اين است كه نمازگزار خود را به فهم معناى مطالب نماز وادار كند، تا هر مطلبى كه به زبان مى راند معناى دقيق آن را بفهمد و روى آن تأمل كند و خود را با آن مشغول سازد تا افكار پراكنده در دلش جاى نگيرد.

براى تقويت اين معنى شايسته است كه پيش از تكبيرة الاحرام ياد آخرت كند و وقوف در عرصات محشر و موقف حساب و كتاب را به ياد آورد و فزع اكبر و هول مطلع (وحشت همگانى) روز رستاخيز را با خود بازگو كند و دلش را از مطالب دنيوى و افكار پراكنده خالى گرداند و در چنين حالى تكبيرة الاحرام بسته، وارد نماز شود و چيزى را اجازه ندهد كه وارد قلب شده، آن را مشغول سازد. اين راه آرامش دل و تسكين خاطر است. اگر با اين مسكن دلش آرام نشود، لازم است از يك داروى مؤ ثرى استفاده كند كه ريشه اضطرابها را بخشكاند و آن اين كه در مورد مشاغلى كه قلب او را مشغول مى كنند نيك بينديشد، پس از انديشه كامل خواهد يافت كه همه آنچه ذهن او را به خود متوجه مى كند و او را از حضور قلب باز مى دارد كارهاى به ظاهر مهمى است كه براى او با اهميت جلوه كرده است، ولى همه آنها در ارتباط با جهانى فانى و خواسته هاى نفسانى اوست. آنگاه نفس ‍ خويش را براى اين خواسته ها و دلبستگى ها سرزنش كند تا رشته اين پيوندها گسسته شود و ريشه اين رابطه ها كنده شود و بداند كه هر چيزى كه او را از نمازش باز مى دارد و حضور دل را از او باز مى ستاند، ضد دين است و از جنود ابليس است، كه ابليس دشمن بزرگ بنى آدم است و بايد او را از كشور تن بيرون كرد و هرگز وسوسه هاى او را در دل راه نداد.

آورده اند كه يكى از بزرگان در خانه اى مشغول نماز بود، كه بالهاى زيباى پرنده اى نظر او را جلب كرد، آن پرنده از شاخه اى به شاخه اى پريد و آن شخص نمازگزار مدتى چشم به او دوخت و طاير انديشه را به دنبالش روان ساخت تا از نماز غفلت كرد و تعداد ركعاتش را فراموش كرد. براى ابراز ندامت از اين غفلت و به اميد جبران آن كار ناشايست، آن خانه را در راه خدا وقف كرد! آرى مردان خدا براى مبارزه با هجوم افكار پراكنده و كفاره غفلت از توجه قلبى چنين مى كردند.

برخى از مردان خدا هنگامى كه يك نماز با جماعت از آنها فوت مى شد آن شب را تا به صبح احياء مى كردند، تا شايد فضيلت نماز جماعت را خداوند به آنها عنايت فرمايد.

يكى از بزرگان نماز مغرب را از اولين وقت خود به تاءخير انداخت تا دو ستاره در آسمان طالع شد، دو برده در راه خدا آزاد كرد تا كفاره تاءخير نماز او وقت فضيلتش باشد.

يكى از مؤمنان نماز صبحش قضا شد و براى كفاره آن بنده اى را آزاد كرد.

همه اينها براى مبارزه با نفس و بازداشتن نفس از غفلت است تا ديگر چنين فرصتهاى ارزنده را از دست ندهد و از پاداشهاى الهى كه براى عبادت گزاران آماده شد غفلت نكند.

اين تنها راه مبارزه با تهاجم افكار پراكنده است و اين داروى قطعى ريشه كن سازى علل و عوامل تشتت افكار است.

داروهاى مسكنى كه قبلا گفتيم براى كسانى مفيد است كه خواسته هاى نفسانى اش ضعيف باشد و مبارزه با آن برايش آسان باشد. اما در موردى افرادى كه اميال نفسانى اش قوى باشد، داروهاى مسكن مؤ ثر نيست، زيرا در آن جا كشش نيرومندى از دو طرف موجود است، از يك سو انسان آنها را به سوى خودى مى كشد و از طرف ديگر آنها انسان را به سوى خود مى كشند، تا سرانجام آنها پيروز مى شوند و در اعماق دل انسان جاى مى گيرند و از آغاز تا فرجام نماز لحظه اى را براى انسان خالى نمى گذراند تا به ياد خدا و حضور قلب و توجه به خدا بينديشد. يك نمونه آن مردى است كه تصميم گرفت نمازى با توجه قلبى بخواند و به چيزى نينديشد. از اين رو زير درختى به نماز پرداخت، چون افكارش را يك جا متمركز ساخت صداى پرندگان افكارش را مشوش ساخت، چوبى به دست گرفت و آنها را پراكنده ساخت. تا افكارش را متمركز نمود باز صداى پرندگان از فراز درخت بلند شد و رشته افكارش را بگسست. چندين بار به سوى نماز و حضور قلب بازگشت و گنجشكان به درخت و آواز خوانى بازگشتند و او با چوبدستى به پراكنده ساختن آنها همت گماشت و سرانجام به مقصود خود نايل نشد. ظريفى گفت : اگر مى خواهى از فتنه مرغان رهايى يابى بايد درخت را از ريشه و بن بركنى.

آرى تا ريشه شهوات از دل كنده نشده باشد، افكار شيطانى و تمايلات نفسانى از دل بيرون نمى رود و به طورى كه پرندگان از درخت دل نمى كنند و مگسها از پليديها جدا نمى شوند، اين افكار نيز از دل بيرون نمى رود. كه مگس را هر چه برانى برگردد و به همين سبب «ذباب» ناميده مى شود كه «كلها ذب آب» (هر قدر رانده شود باز گردد).

دل انسانى نيز همواره مورد تهاجم اين افكار است و هر قدر آنها را برانى، حريص تر مى شوند و با تلاش بيشتر باز مى گردند و هجوم مى آورند. و بسيار به ندرت اتفاق مى افتد كه قلب انسانى از هجوم اين افكار باز دارنده از توجه قلبى خالى باشد. همه اين تشتت افكار و تهاجم اوهام را يك چيز جمع مى كند و آن «حب دنيا» است كه طبق احاديث : «راءس كل خطيئة» مى باشد. (178) آرى محبت دنيا سر سلسله همه گناهان است، هر پليدى از آن ناشى مى شود و هر نقصى از آن پديد مى آيد، كسى كه دلش را بر محبت دنيا وا دارد و به هر حطام دنيوى روى آورد و دنيا را براى دنيا بخواهد (نه به عنوان توشه آخرت) ديگر طمع درك لذت مناجات را نداشته باشد، كه هر كس براى حطام دنيا فرحناك باشد براى مناجات پروردگار احساس فرح نخواهد كرد. هر كس هر چيزى را كه روشنايى چشم خود بداند همه همت خود را در راه آن صرف مى كند، كسى كه دنيا را نور ديده و روشنايى دل خود مى داند به ناگزير همه هم و غم خود را در اين راه صرف مى كند. چنين افرادى نيز نبايد تلاش و مبارزه با تشتت افكار را ترك كنند، بلكه بايد تلاش كنند كه دلشان متوجه خدا و ياد خدا شود و به قدر امكان از تهاجم اين افكار پراكنده در امان بماند.

اما كسى كه دنيا به او روى مى آورد ولى او خود را در برابر دنيا نمى بازد، بلكه آنچه از جاه و ثروت به دست مى آورد در راه آخرت و تحصيل رضاى الهى صرف مى كند و دنيا را وسيله آخرت قرار مى دهد، باكى براى او نيست، كه چنين دنياى خود در مسير آخرت است و وسيله تقرب به پروردگار، چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

نعم العون على تقوى الله الغنى :

«مال و ثروت چه كمك خوبى بر تقوى و پرهيزگارى است (179)».

آرى ثروت و جاه و مقام مى تواند بهترين يار و ياور انسان در تقوى و پرهيزگارى باشد، جز اين كه اين جا محل لغزش انسانها و فريب خوردن مردمان و محل پياده شدن نقشه هاى شيطان مكار است و اراده بسيار قوى مى خواهد كه در اين جا مقاومت كند و تسليم خواسته هاى نفس نشود و دنيا را به عنوان پشتوانه آخرت و وسيله تقرب به خداوند قرار دهد. كسى كه از نعمتهاى الهى برخوردار است بايد زود زود خودش را بيازمايد تا ناخودآگاه در مسير دنياپرستى قرار نگيرد و دنيا در نزد او به عنوان هدف جلوه نكند، چنان كه افراد بسيارى دنيا را وسيله قرار داده اند و از دنيا براى آخرت استفاده كرده اند و در طول مدت به سوى آن جذب شده اند و «وسيله »تبديل به «هدف» شده است.

اين درد و اين هم درمان. البته اين درمان براى افرادى كه در برابر خواسته اى نفس مغلوب باشند بسيار سخت و ناگوار است، از اين رهگذر آنها از اين درمان چشم مى پوشند و درد در آنها به حالت مزمن و صعب العلاج در مى آيد. از اين رهگذر بزرگانى را سراغ داريم كه تلاش كرده اند در تمام عمرشان فقط دو ركعت نماز بخوانند كه در آن، مسائل دنيوى از دلشان خطور نكند و موفق نشده اند، ديگر براى من و شما احتمال چنين توفيقى بسيار ضعيف است.

اكنون كه ما اين سعادت را نداريم كه همه نمازهايمان با حضور قلب انجام پذيرد، پس ايكاش لااقل اين سعادت را مى داشتيم كه نصف نمازهايمان و يا ثلث نمازهايمان از وسواس خناس تهى مى شد و ما حداقل مصداق اين آيه شريفه مى شديم كه :

خلطوا عملا صالحا و اخر سيئا:

«اعمال شايسته را با اعمال نكوهيده مخلوط كردند (180)».

جاى ترديد نيست كه اقبال به دنيا و اقبال به آخرت هر دو در قلب جاى مى گيرد، انسان هر چه به دنيا اهتمام بورزد، از اقبال به آخرتش كم مى شود، مانند ظرفى كه از سركه پر است اگر آبى در آن ريخته شود، به همان مقدار كه در آن آب ريخته مى شود، از سركه آن بيرون مى ريزد.

خداوند ما و شما را به راه راست هدايت كند و در صراط مستقيم ثابت قدم فرمايد.

پايان مقدمه

# بخش اول : در مقدمات نماز

مقدمات نماز :

مقدمات واجب نماز

1 - طهارت

2 - ازاله نجاست

3 - پوشانيدن بدن

4 - غصبى نبودن مكان نمازگزار

5 - وقت شناسى

6 - قبله شناسى

مقدمات مستحبى نماز

مقدمات مستحبى نماز بسيار فراوان است كه از آن جمله است :

1 - حضور در مساجد

2 - اذان و اقامه

3 - تكبيرهاى افتتاحيه

براى هر يك از اينها وظايف قلبى و اسرار درونى فراوانى است كه با حضور قلب و صفاى دل مى توان به آنها رسيد و اينك ما به برخى از آنها اشاره مى كنيم. آنچه ما در اين كتاب آورده ايم نمونه اى بيش نيست كه همچون نردبانى علاقمندان را به قله دقايق عبادت مى رساند:

## طهارت

شخص نمازگزار به هنگام وضو گرفتن بايد متوجه اين نكته باشد كه دستور شستن صورت و دستها علل و اسبابى دارد كه از آن جمله است :

1 - اين اعضاء بيش از همه اعضاى بدن با مردم مواجه است و با آنها تماس ‍ نزديك دارد.

2 - اين اعضا بيش از همه اعضاى ديگر با پليديها و آلودگيها برخورد مى كند، از اين رو در معرض آلوده شدن قرار مى گيرد.

با شستن اين اعضا به ياد آورد كه شستشوى دل و تطهير قلب از پليديهاى گناهان براى او ضرورى تر است كه آن جا مورد توجه و عنايت حق تعالى است و خداوند هرگز به چهره هاى مردم نگاه نمى كند بلكه به دل هاى آنها توجه مى فرمايد، (181) كه دل فرمانده ديگر اعضاى بدن است و اين اعضاء به فرمان دل به سوى پليديها حركت مى كنند و خود را از توجهات الهى دور مى سازند. شستشوى اين اعضا، زنگ خطر و اعلام بيدار باش است كه همزمان با شستن اين اعضا و مقدم بر آن، دل را شستشو كن كه اين اعضا به فرمان آن با پليديهاى ظاهرى و باطنى آلوده شده اند.

4 - شستن اين اعضاء به هنگام اراده نماز نشانه آن است كه براى توجه به خدا، شستن دست از دنيا و بر تافتن صورت از غير خدا لازم است كه سعادت و خوشبختى هنگامى نصيب انسان مى شود كه دست و صورتش با پليديهاى دنيا آلوده نباشد. دنيا و آخرت همانند دو «هوو» هستند كه هر قدر به يكى از آنها نزديك شوى از ديگرى به همان نسبت دور خواهى شد، (182) از اين رو اگر مى خواهى به نماز برخيزى، از دنيا دست بشوى تا به آخرت برسى.

5 - در وضو نخست بايد صورت شسته شود كه صورت ظاهرى كه آيينه صورت باطنى است، و آثار توجه به خداى بيش از هر عضو ديگر در صورت ظاهر مى شود، پس لازم است آن شسته شود و به دور از پليديهاى ظاهر متوجه درگاه ربوبى شود، كه آن مقدمه تطهير قلب است و تطهير قلب ركن اعظم توجه قلبى به پيشگاه حضرت حق تعالى است.

6 - آنگاه بايد دستها تا آرنج شسته شود، زيرا دستها بيش از هر عضو ديگر به سوى امور دنيوى دراز مى شود و بيش از هر عضو ديگر با پليديهاى ظاهرى و باطنى در تماس است، و لذا بايد شسته شود تا از آلودگيها پاك شود و آنگاه به سوى حق تعالى برافراشته شود.

7 - سپس بايد سر مسح شود كه نيروى دماغى در آن جاى دارد و اراده نيل به مقاصد دنيوى از آن جا سرچشمه مى گيرد و اراده توجه به امور مادى و شهوانى كه بزرگترين مانع توجهات معنوى است از آن جا نشاءت مى گيرد.

8 - آنگاه بايد پاها مسح شود كه وسيله حركت است و همه حركتها به سوى هر مقصد دنيوى به وسيله آنها انجام مى پذيرد، آنها نيز مسح شود كه تغيير جهت داده به سوى خدا حركت كنند و از ديگر مقاصد بازگردند و به سوى مقصد اعلى و مبداء والا متوجه شوند، تا انسان از نظر ظاهر شايستگى شروع نماز را پيدا كند و آن را نشان شايستگى درونى بداند و با دلى آرام وارد نماز شود و تلاش فراوان براى احراز سعادت توجه به خدا و لياقت مناجات با خدا انجام دهد.

ولى در غسل امر شده كه همه پوست بدن شسته شود، زيرا انسان از نظر غوطه ور شدن در شهوات نفسانى، پست ترين حالاتش هنگام آميزش ‍ جنسى است كه در آن هنگام بيش از هر زمان ديگر در خواستهاى نفسانى فرو رفته است و همه اعضاى بدن در آن حالت نقش دارد، چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: «ان تحت كل شعرة جنابة»: «زير هر مويى جنابت است (183)».

از اين رو بايد همه بشره بدن شسته شود تا آثار كششهاى حيوانى و جاذبه هاى شهوانى از بين برود و قلب، صفا و خلوص و اقبال خود را باز يابد و اهليت عبادت و مناجات را پيدا كند و از حضيض غوطه خوردن در وادى بهيميت به اوج مناجات با خداى متعال ارتقا يابد. و چون نقش دل در اين امر بيش از همه اعضاى ديگر است، اشتغال به تطهير و تصفيه آن از رذايل و پليديها، از تطهير همه اعضاى ديگر مهمتر است و شخص عاقل همه كوشش خود را صرف تطهير آن از همه رذايل و مشاغل نكوهيده اى كه مانع از ادراك فضايل است مى كند.

هنگامى كه آب نباشد و يا مانعى از بكار بردن آن باشد، امر به تيمم شده و نمازگزار بايد دستها را به خاك بزند و آن را به پيشانى و پشت دستها بكشد.

اعضاى رئيسه بدن كه مقرر بود شسته شوند، حال كه شستن آنها ممكن نيست به خاك زده شوند و اثر خاك به آنها برسد، تا نخوت و تكبر از ريشه و بن كنده شود و با كشيدن دستهاى خاك آلوده به پيشانى خود از قلب خود خطور دهد كه : هرگاه نتوانى قلب را از همه صفات نكوهيده تطهير نموده، با همه صفات برجسته انسانى آراسته نمايى، حداقل اين است كه بايد آن را در حد شكستگى و خوارى نگهداشت و تازيانه هاى ذلت و خوارى را بر سر و صورتش فرود آورد، تا شايد خداى رحيم و مولاى كريم با نظر رحمتش به او بنگرد و بر حال شكسته اش رحم آورد و از انوار كبريايى حق تعالى بر او بتابد و از نفحات رحمتش به افق زندگى اش بوزد. كه از معصوم عليه‌السلام پرسيدند خداوند كجاست؟ فرمود: «عند المنكسرة قلوبهم»: «در پيش دلهاى شكسته است (184)» اين نكات را غنيمت شمار و از اين اشارات به نكات والاى عبادات توجه كن، تا به سوى حق تعالى اقبال كنى و آنچه از اقبال و حضور قلب در گذشته اهمال شده جبران كنى.

در طى رواياتى از معصومين عليه‌السلام به فلسفه و اسرار وضو و غسل اشاره شده كه به برخى از آنها اشاره مى كنيم :

امام صادق عليه‌السلام در اين رابطه مى فرمايد:

اذا اردت الطهارة و الوضوء فتقدم الى الماء تقدمك الى رحمة الله، فان الله قد جعل الماء مفتاح قربته و مناجاته و دليلا الى بساط خدمته، فكما ان رحمته تطهر ذنوب العباد، كذلك النجاسات الظاهرة يطهرها الماء لا غير:

«هنگامى كه اراده تحصيل طهارت نمودى و براى وضو براستى، به سوى آب گام بردار، آن سان كه گويى به سوى رحمت پروردگار گام بر مى دارى، كه خداى تبارك و تعالى آب را وسيله تقرب به پيشگاه خدا و مناجات با خداى عزوجل قرار داده است، كه به وسيله آن انسان در وادى خدمت و اطاعت پروردگار گام مى سپارد، و به طورى كه گناهان را چيزى جز رحمت پروردگار از بين نمى برد، نجاسات ظاهرى را نيز چيزى جز آب پاك نمى كند (185)».

قرآن كريم مى فرمايد: و هو الذى ارسل الرياح بشرا بين يدى رحمته، و انزلنا من السماء ماء طهورا:

«او خداوند است كه بادها را نويد بخش باران رحمتش فرستاد، و از آسمان آبى پاكيزه و پاك كننده فرستاديم (186)».

و مى فرمايد: وجعلنا من الماء كل شى ء حى :

«هر شى ء زنده را از آب قرار داديم (187)».

به طورى كه هر شى ء زنده را از آب آفريده، با فضل و رحمت خود حيات دلها را به وسيله عبادات و اطاعات قرار داده است.

آنگاه نيك بينديش در صفا و لطافت و نظافت و بركت آب و حسن امتزاج آن با هر چيزى و لطف انحلال آن در هر چيزى. آن را در تطهير اندامهايى كه خداوند امر فرموده استعمال كن، و واجبات و مستحبات مربوطه را انجام ده، كه در هر يك از آنها سد فراوان است، كه اگر حريم آنها را دقيقا رعايت كنى، سرچشمه فوايد آنها بر تو مكشوف گردد.

آنگاه با بندگان خدا به لطافت آب زندگى كن و با صفاى آن تجلى كن و به نرمش آن رفتار كن و هر كجا وارد شدى آلودگيها را پاك كن، خود هرگز آلوده مشو، بركام همگان گوارا باشد و دل هر كسى را آرامش بخش، و دقيقا مصداق بيان شريف رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله باشد كه فرمود:

مثل المؤمن الخالص كمثل الماء:

«مثل مؤمن خالص در ميان اجتماع مثل آب است (188)».

صفا و بى آلايشى تو در همه عبادتها همانند صفاى آب باشد هنگامى كه از آسمان فرو مى بارد و خدايش آن را «طهور» (پاك و پاكيزه و پاك كننده) نام نهاده است.

هنگامى كه اعضاى جوارح خود را با آب طهور شستشو مى دهى، تلاش كن كه دل خويش را نيز با تقوى و يقين پاكيزه گردانى و آثار گناه و شك و ترديد را از آن بزدايى، چنان كه «ابن شاذان» در كتاب «علل» خود از امام رضا عليه‌السلام روايت مى كند كه فرمود:

انما امر بالوضوء ليكون العبد طاهرا اذا قام بين يدى الجبار، و عند مناجاته اياه مطيعا له فيما امره، نقيا من الاءدناس و النجاسة، مع ما فيه من ذهاب الكسل و طرد النعاس و تزكية الفؤ اد، للقيام بين يدى الجبار، و انما وجب على الوجه و اليدين و الراءس و الرجلين، لاءن العبد اذا قام بين يدى الجبار فانما ينكشف من جوارحه و يظهر ما وجب فيه الوضوء، و ذلك انه بوجهه يسجد و يخضع و بيده يساءل و يرغب و يتبتل و براءسه يستقبل فى ركوعه و سجوده و برجليه يقوم و يقعد، و امر بالغسل من الجنابة دون الخلاء، لاءن الجنابة من نفس الانسان و هو شى ء يخرج من جميع جسده، و الخلاء ليس من نفس الانسان، انما هو غذاء يدخل من باب و يخرج من باب :

«از اين جهت خداوند امر به وضو فرموده است كه انسان به هنگام وقوف در برابر خداى متعال و به هنگام مناجات با پروردگار منان پاك و پاكيزه باشد، در برابر اوامرش مطيع و فرمان بردار، و از هرگونه نجاست و پليدى به دور و كنار باشد. از طرف ديگر وضو موجب رفع كسالت و دفع پينگى مى شود و دل پاك و پاكيزه و مهيا مى شود براى ايستادن در برابر خداوند قهار. در وضو شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها واجب است، زيرا اينها عضوهايى است كه در نماز به كار گرفته مى شوند: زيرا با صورتش به سجده مى رود و در برابر خداوند متعال خاضع مى شود، دستها را به سوى خداوند بر مى دارد و نيايش مى كند و حاجتهايش را مطالبه مى كند، با سرش ‍ خضوع و خشوع مى كند و در برابر خداوند جبار براى ركوع خم مى شود و به هنگام سجده پيشانى بر زمين مى سايد، و با پاهايش بلند مى شود و مى نشيند و فرمان خداى به جاى مى آورد».

«به هنگام آميزش جنسى فرمان غسل داده ولى در مورد قضاى حاجت دستور غسل نداده، زيرا جنابت از خود انسان سر مى زند و از همه اندامهاى بدن سرچشمه مى گيرد ولى قضاى حاجت به نفس انسان مربوط نمى شود، بلكه تفاله هاى مواد غذايى از او دفع مى شود (189)».

## ازاله نجاست

بحث ما در مورد ازاله نجاست نيز همانند بحث در مورد طهارت است، يعنى از جهت تزكيه نفس و تطهير قلب از رذائل اخلاقى و صفات نكوهيده نفسانى است. هنگامى كه شارع مقدس به تو فرمان مى دهد كه بايد پوست بدنت را پاك و پاكيزه سازى، حتى جامه هايى را كه به تن دارى پاك و پاكيزه باشد، بايد از تزكيه نفس و تطهير درون غفلت نكنى، كه آن پوست و قشر و ظاهر است ولى اين لب و مغز و باطن. پس با تمام قدرت تلاش كن كه با توبه و ندامت آثار گناهان را از دلت بزدايى، و تصميم بگير كه در آينده هرگز در مورد اوامر الهى كوتاهى نكنى، و دلت را با آلودگى گناهان آلوده نسازى، كه آنجا محل توجه و عنايت حق تعالى است.

چون براى قضاى حاجت رفتى، به يادآور كه انسان عاجز و ناتوانى هستى، كه بايد در فاصله هاى نزديك خود را از پليديها تهى سازى و خود را از آثار آنها پاك سازى و با پوشيدن جامه هاى فاخر خود را بيارايى. در حاليكه خداوند از پليديهاى باطنت آگاه است و جامه هاى فاخر آنها را نمى پوشاند، پس تلاش كن كه پليديهاى اخلاقى را از خودت دور سازى و بذرهاى فساد را از درونت بيرون نمايى، تا خود را از آثار زشت و مرگبار آن برهانى و جانت را از سنگينى شقاوت بار آن آسوده سازى و روانت را براى ايستادن در برابر خداى قادر متعال مهيا كنى و روح مناجات را در خود مهيا سازى.

بكوش كه علل و عوامل تباهى را از دلت بيرون كنى، نه اين كه از بروز آثار آن جلوگيرى نمايى، زيرا طبيعت آفرينش اين است كه آنچه در اعماق دل نهان باشد، آثارش روزى براى همگان آشكار مى شود و انسان پس از يك عمر تزوير و ظاهر سازى، سرانجام رسوا و مفتضح مى شود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

سمى المستراح مستراحا لاستراحة النفوس من اثقال النجاسات و استفراغ الكثيفات و القذر فيها:

«محل قضاى حاجت را از اين جهت مستراح ناميده اند كه انسان از دفع نجاسات احساس راحتى مى كند و به وسيله تهى شدن از آلودگيها دلش ‍ آرامش مى يابد (190)».

مؤمن هنگامى كه براى قضاى حاجت به مستراح مى رود با خود مى انديشد كه پايان جهان ماديات اين است كه انسان چون از آن رهايى مى يابد احساس راحتى مى كند، پس اگر در آن بى رغبت باشد و خود را با آن نيالايد، همواره راحت و سبكبال است. از ثروت حرام و ثروت اندوزى حرام بگريزد آن چنان كه از نجاسات و مباشرت با آن مى گريزد. و با خود بينديشد كه نفس گرانبهايش با آميختن با اين متاع دنيا چگونه خوار و زبون خواهد شد آن چنان كه بهترين و لذيذترين غذاها روزى به صورت تنفر آورترين اشياء در مى آيد. چون عاقبت دنيا را خوب بشناسد با داشتن جاه و مقام دنيا دستخوش كبر و نخوت نمى شود و راه قناعت و پرهيزكارى را در پيش مى گيرد تا راحتى دنيا و آخرت را به دست آورد. و متوجه مى شود كه راحتى در ترك دنيا و آلوده نشدن با حطام دنيا و رستن از دامهاى دنياست.

او ديگر براى به دست آوردن چنين دنياى بدفرجامى به سوى گناه نمى رود و روزى كفاف را از راه حرام و شبهه به دست نمى آورد و به جاى كبر و فخر فروشى، به سوى تواضع و فروتنى مى گرايد، از گناهان گذشته ابراز توبه و ندامت، و در مورد آينده تصميم قطعى بر تقوى و پاكدامنى مى گيرد. آنگاه با تمام قدرت تلاش مى كند كه او امر او را اجرا كند و از نواهى او پرهيز نمايد و شبانه روز در طلب حسن عاقبت و طيب بازگشت گام برمى دارد، تا گام در حرم امن الهى بگذارد و به درياى نعمتهاى جاويدان الهى در سراى جاويد بپيوندد و طعم خوشنودى خداى را بچشد، كه تنها اميد و آرزو همان است و جز آن هر چه باشد به هيچ نمى ارزد. (191)

## پوشانيدن بدن

پوشيدن لباس براى پوشيده نگهداشتن اندامهايى از بدن است كه بايد از ديد مردم به دور باشد، كه همواره ظاهر بدن مورد توجه مردمان است. ولى آنچه مهم است پوشانيدن زشتيهاى باطن است كه لباسهاى ظاهرى آن را نمى پوشاند، زيرا همه ذرات عالم براى خالق متعال آشكار است و همه سلولهاى تن براى آفريدگار دانا و توانا آشكار و منكشف است. پس ‍ زشتيهاى باطنت را به يادآور و از خودت بخواه كه آنها را بپوشانى و يقين داشته باش كه چيزى جز توبه و ندامت آنها را نمى پوشاند. بكوش كه با ياد آورى آنها موجى از ندامت و شرم و حيا تو را فرا گيرد و فوجى از وحشت و دهشت بر كشور دلت بتازد، پس دلت در زير اين ضربات خوار و زبون شود و با يك حالت ذلت و شرمسارى در برابر خداوند قادر جبار چون بنده اى مجرم و شرمسار، كه از كيفر مولايش گريخته و نادم شده و بازگشته و سر خجلت به آستين فكرت فرو هشته، و از مولايش اميد عفو و مغفرت دارد، بايست.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ازين اللباس للمؤمنين لباس التقوى و انعمه الايمان :

«زيباترين لباس زينت براى مؤمن لباس تقوى است و گواراترين و نرمترين جامه ها جامه ايمان است (192)».

خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

و لباس التقوى ذلك خير:

«جامه تقوى بهتر است (193)».

جامه ظاهرى خود نعمتى بس بزرگ است كه خداوند به وسيله آن زشتيهاى بدن را مى پوشاند و آن جامه كرامت است كه خداوند جهان بشريت را به آن امتياز داده است و او را بر ديگر مخلوقات جهان برگزيده است. و براى شخص با ايمان وسيله انجام عبادات است، كه شرط صحت نماز و طواف و ديگر عباداتست.

بهترين لباسها، لباسى است كه تو را مشغول نسازد، بلكه موجب شكر و ذكر و قرب حضرت احديت بشود و تو را به عجب و ريا و فخر و مباهات وادار نكند كه آن از آفتهاى دين و موجب قساوت دل است.

هنگامى كه جامه ات را پوشيدى به يادآور كه چگونه خداى قادر جبار با صفت ستارى خود گناهانت را پوشانيده است. پس ظاهرت را با لباس ‍ كرنش و طاعت و باطنت را با لباس صدق و صفا و خوف و وفا بپوشان و رحمتهاى بيكران حق تعالى را به يادآور، كه چگونه جامه هاى آرامش ‍ بخشى براى پوشانيدن زشتيهاى بدن آفريده و در توبه را براى پوشانيدن گناهان گشوده است، تا زشتيهاى باطن و عيبهاى درون را به وسيله آن بپوشاند و تو را هرگز در ميان مردم رسوا نكرده است.

همواره با عيبهاى خويش مشغول باش و از عيب ديگران تجسس نكن و بگذار از عيوب ديگران كه دانستنش تو را سودى نبخشد. بر حذر باشد از اين كه عمر گرانمايه خود را كه تنها سرمايه تست در تجسس عيوب ديگران تباه سازى، كه زيانبارترين داد و ستدها، صرف سرمايه خويش در راه ديگران است.

هرگز از گناهان خويش غافل مباش، كه نسيان گناهان از بزرگترين عقوبتهاى حضرت احديت در دنيا، و از بيشترين موجبات عقاب در آخرت است.

تا هنگامى كه انسان مشغول طاعت حق و از عيوب خويش جستجو مى كند تا آفتهاى دين را بشناسد و از آن پرهيز كند، از آفتهاى محفوظ مى ماند و در رحمت بيكران حق تعالى غوطه ور مى شود تا به عاليترين مراحل از نعمتهاى پروردگار نايل شود و در درياى رحمت الهى قرار گيرد و از نور حكمت و معرفت حق برخوردار گردد. و تا هنگامى كه گناهانش را در بوته فراموشى نهاده و عيوبش را به دست فراموشى سپرده، هرگز روى سعادت و رستگارى نخواهد ديد.

## مكان نمازگزار

چون به نماز برخاستى، خوب مجسم كن كه در پيشگاه پادشاه پادشاهان ايستاده اى، مى خواهى با او سخن گويى راز دل نمايى، رضايتش را بجويى و نظر رحمتش را به سوى خود جلب نمايى.

پس مكانى را انتخاب كن كه شايسته چنين امر باشد، به قدر امكان مساجد شريفه، مشاهده مشرفه و اماكن متبركه را برگزين، كه خداوند اين اماكن را محل اجابت دعا و مكان رحمت و معدن مغفرت قرار داده است آن چنان كه سلاطين غرفه هايى را براى پذيرفتن مردم و رسيدن به مشكلات آنان تعيين مى كنند.

هنگامى كه وارد نمازگاه خود مى شوى، دقيقا وقار و آرامش خود را حفظ كن، بسيار خاضع و خاشع باش، از او بخواه كه تو را از بندگان خالص خود قرار دهد و به بندگان خالص خود ملحق سازد.

هنگامى كه كوچه و خيابان را به سوى مسجد طى مى كنى، خود را بر فراز پل صراط تصور كن، كه بايد شتابان از زبانه هاى آتش بگذرى و به حريم خلد برين خود را برسانى. در حالى كه از خشم و غضب خداوند قهار در وحشت و اضطرابى، به اميد عفو و مغفرت او گامهايت را استوار بردار و به سوى محراب عبادتت بشتاب، و ضربان دلت را در ميان خوف و رجا، رد و قبول، طرد و حضور، آرامش بخش، تا نسيم رحمتش بر تو بوزد و عطر مغفرتش بر مشامت برسد و باران رحمتش بر تو فرو بارد و اجازه ورود در سلك سالكان را بر تو ارزانى فرمايد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اذا بلغت باب المسجد، فاعلم انك قصدت ملكا عظيما لا يطاء بساطه الا المطهرون، و لا يؤ ذن لجالسته الا الصديقون، وهب القدوم الى بساط خدمته هيبة الملك، فانك على خطر عظيم ان غفلت :

«هنگامى كه به در مسجد رسيدى به ياد آورد كه مى خواهى در حريم بارگاه پادشاهى بزرگ گام نهى، كه جز پاكان گام در حريمش ننهند و جز به صديقان اجازه مصاحبت ندهند. بترس از گام نهادن در حريم كبريايى او، آن چنان كه از سطوت سلطان همواره مى ترسى. زيرا اگر غفلت كنى در سراشيبى پرتگاهى عظيم قرار گرفته اى (194)».

بدان كه او قادر است كه به مقتضاى عدالت با تو رفتار كند و مى تواند كه بر اساس فضل و كرمش با تو مدارا نمايد. اگر عبادت ناچيزت را بپذيرد و پاداشى عظيم به تو عطا فرمايد به مقتضاى راءفت و رحمت خود بر تو منت نهاده است، كه اگر بخواهد به مقتضاى عدلش عمل كند، عبادتى تواءم با صدق و صفا از تو خواهد خواست كه در پايه اولش فرو مانى و هر چه انجام دهى، به سويت برگردانده شود، اگر چه از نظر حجم عمل بزرگ باشد. كه هر چه اراده كند قادر است كه آن را انجام دهد: «فعال لما يريد (195)» همواره به عجز و ناتوانى خود اعتراف كن، به فقر و نياز خود اقرار كن، و دلت را از هر چيزى كه تو را مشغول كند تهى كن، كه براى عبادت آمده اى، و عذر تقصير آورده اى، و به سوى پروردگارى روى آورده اى كه جز خالص را نپذيرد و جز به پاكيزه با نظر رحمتش نمى نگرد.

اگر حلاوت عبادت را چشيدى و لذت مناجات را احساس كردى و شيرينى نيايش را در كام خود لمس كردى، پس بدان كه شايستگى عبادت را پيدا كرده اى، بى واهمه گام در حريم عبادت نهاده، پيشانى بر زمين خدمت بگذار. وگرنه همچون شخص مضطرى كه دستش از همه جا كوتاه شده و آرزوهايش تباه شده و همه درها به رويش بسته شده، گردن كج كرده، سر فرو هشته، دست بر سينه نهاده، مخلصانه التماس كن. تا خداوند از تو صدق و صفا بيند و با ديه راءفت و رحمتش به سويت بنگرد و بر طاعات و مرضاتش تو را موفق گرداند كه او دوست دارد بر بندگان مضطرش رحم آورد، چنان كه در قرآن كريم مى فرمايد:

امن يجيب المضطر اذا دعاء و يكشف السوء:

«يا آن كه اجابت مى كند مضطر را، هنگامى كه بخواند او را، و كشف مى كند بدى را از او (196)».

## وقت نماز

چون وقت نماز فرا رسد، به ياد آورد كه آن زمانى است كه حق تعالى آن را مقرر فرمود است كه در آن به عبادت و اطاعت او بپردازى، و در حضرتش ‍ به راز و نياز مشغول شوى و سعادت و لياقت انجام وظيفه را دريابى بايد هنگام فرا رسيدن وقت، آثار خوشحالى در روى تو آشكار گردد، كه زمان تقرب و وسيله رستگارى فرا رسيده است. پس براى طهارت و نظافت آماده باش و بهترين جامه هايت را بپوش، كه در حضور حق تعالى مناجات خواهى كرد. لباسى را بپوش كه اگر به ديدار يكى از سلاطين مى رفتى، آن را مى پوشيدى. با وقار و آرام و در عين حال ترسان و نگران باش، كه بندگان شايسته خدا همواره در ميان خوف و رجا به سر مى برند، كه از يكسو خداوند تواب و رحيم است و فضل كرمش به حال همگان شامل است، و از ديگر سو قادر و قهار است و در كمين ستمكاران است و راندن بدكاران به هنگام ارتكاب گناه و تقصير بسى طبيعى است. تو نيز راهى ميانه بين خوف و رجا برگزين، از خضوع و خضوع تهى مباش و همواره دل شكسته بدار كه او در نزد دل شكستگان است.

در مورد وقت نماز چنين بينديش كه اگر يكى از پادشاهان روى زمين با تو وعده كند كه در وقت معينى با تو ملاقات كند و تو را از ملازمين حضورش ‍ قرار دهد، با شادى و علاقمندى روياروى با تو سخن بگويد، هر چه بخواهى برايت فراهم سازد و تو را از مقربان درگاهش قرار دهد و خلعتى بسيار ارزنده در حضور همگان به تو ارزانى بدارد، كه مدتى بسيار طولانى در دست تو بماند و وسيله مباهات و افتخار باشد و به گونه اى باشد كه شأن تو را در پيشگاه خداوند متعال پايين نياورد، بلكه بر قدر و قيمت تو بيفزايد. آيا چنين وقتى را از پيش انتظار نمى كشى؟ و براى رسيدن آن دقيقه شمارى نمى كنى؟ و براى نزديك شدن وقت آن خوشحال نمى شوى؟ و به هنگام فرا رسيدن وقت آن بر فرح و نشاط و شادمانى ات افزوده نمى شود؟

به هنگام نماز نيز عنايت خداى قادر قهار بر تو شامل مى شود، آمده سخن گفتن روياروى با خداى منان مى شوى، نامت در ديوان مقربين درگاه الهى ثبت مى شود، توفيق تقرب به بهترين اعمال (نماز) نصيب مى گردد، و به صريح قرآن كريم سجده آن موجب تقرب به پيشگاه حضرت احديت مى باشد، (197) و وسيله رسيدن به محبت پروردگار، چنان كه رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله وعده داده است. و موجب دريافت خلعت و مدال از خداى قادر متعال در سراى جاويدان مى باشد.

هرگز عنايت پروردگار را از عطاياى پادشاهان دست كم نگير، كه پادشاهان مقتدر جهان بدون توفيق خداوند نمى توانند به تو سودى برسانند، و به وعده هايشان اطمينان نيست، و اگر به وعده شان عمل كردند، آنچه به تو عطا كنند چيزى از نعمتهاى زودگذر اين جهان فانى خواهد بود، ولى خداى قادر منان به هر چه اراده كند قادر است، به وعده هايش هرگز خلف نمى كند و آنچه در سراى جاويدان عطا فرمايد زوال ناپذير است. از اين رو بايد فرا رسيدن وقت نماز را انتظار كشيد و براى رسيدن آن دقيقه شمارى كرد، چنانكه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در انتظار وقت نماز مى نشست، و هر لحظه بر اشتياقش افزوده مى شد و به مجرد دخول وقت نماز به مؤذنش بلال مى فرمود:

ارحنا يا بلال :

«اى بلال راحتمان كن (198)».

آرى رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله در تعب و اضطراب بود كه وقت نماز كى مى رسد تا به مناجات رو يا روى خداى منان برخيزد و با محبوبش سخن بگويد و بار امانت را به سر منزل مقصود برساند.

اگر چه دل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله همواره به ياد خدا بود و هرگز لحظه اى قلب شريفش از مناجات خدا خالى نبود، جز اين كه روشنايى ديده و دلش در نماز بود، چنان كه در حديث آمده است :

قرة عينى فى الصلاة : (199)

پس دلت را مالامال از بهجت و سرور كن كه به تو اجازه ورود در حريم خدمت كبريايى و حضور در پيشگاه خداى سبحان داده شده است. آنگاه به يادآور كه در حضور قادر متعال ايستاده اى در حالى كه تيرگيهاى نفسانى و علايق دنيوى و موانع بدنى تو را فرا گرفته است، پس هاله اى از خوف و خشيت سراسر وجودت را فرا گيرد كه آن، شعار عابدان كامل، و غفلت از آن نشان مطرودين است، چنان كه از احاديث مذكور در صفحات پيشين اين معنى استفاده مى شد.

آنگاه عظمت و قدرت خداى سبحان و ضعف و زبونى و حقارت خويشتن را در نظرت مجسم كن، كه از برخى از همسران رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده كه گفته اند: «در محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بوديم، سخن مى گفتيم، او نيز با ما سخن مى گفت. چون وقت نماز مى شد گويى ما را نمى شناخت و ما نيز او را نمى شناختيم، اين چنين مشغول ياد خدا مى شد (200)» وجود مقدس اميرمؤمنان عليه‌السلام به هنگام نماز مضطرب مى شد و مانند مار گزيده به خود مى پيچيد، عرض ‍ مى كردند: چه شده، اى اميرمؤمنان! مى فرمود:

جاء وقت امانة عرضها الله على السموت و الارض فاءبين ان يحملنها و اشفقن منها: (201)

«وقت اداى امانتى رسيده كه خداوند آن را بر آسمانها و زمين عرضه نمود، پس آنها از حمل آن ابا كردند و ترسيدند از آن (202)».

امام زين العابدين و فخرالساجدين حضرت سجاد عليه‌السلام به هنگام وضو گرفتن رنگ مباركش زرد مى شد. مى پرسيدند: چگونه است كه به هنگام وضو به اين حالت مى افتيد؟!مى فرمود:

ما تدرون بين يدى من اقوم :

«شما چه مى دانيد كه من مى خواهم در برابر چه كسى بايستم! (203)».

از احاديث فوق معلوم مى شود كه معصومين عليهم‌السلام همواره به هنگام نماز به ياد خدا بودند و عظمت و قدرت خداى قادر متعال را در ذهن خود مجسم مى كردند و از همه مسائل ديگر روى بر مى تافتند، از همه مى گسستند و با او مى پيوستند.

چون بانگ مؤذن را شنيدى به يادآور وحشت و اضطراب مردم را در روز قيامت كه به هنگام شنيدن نداهاى آسمانى بر آنها مستولى خواهد شد. چون بانگ اذان را شنيدى با ظاهر و باطنت بشتاب به سوى آن و اجابت كن گفتار مؤذن را. آنان كه به سوى اين ندا بشتابند در روز قيامت با نغمه هاى دلنشين مأموران الهى مخاطب قرار مى گيرند و از بانگهاى وحشت انگيز آن روز در امانند.

هنگامى كه بانگ مؤذن را شنيدى، دلت را بر آن عرضه بدار، اگر چنين يافتى كه دلت، مالامال از محبت و سرور براى شنيدن اين نغمه آسمانى است، پس بدان كه در روز قيامت بانگهاى روح پرور و جانفزا در گوشت طنى انداز خواهد بود و تو را با رحمت و الطاف بيكران الهى بشارت خواهد داد.

در فصلهاى اذان خوب بينديش كه چگونه با نام و ياد خدا آغاز مى شود و با نام خدا و ياد خدا پايان مى پذيرد، كه او اول، او آخر است، او ظاهر و او باطن است.

چون نداى عظمت خدا را شنيدى، تو نيز تكبير گوى و عظمت خدا را ياد كن و همه ما سوى را كوچك شمر، تا در تكبيرت راستگوى باشى.

چون صداى مؤذن به تهليل بلند شود تو نيز «لا اله الا الله» بگوى و هر معبود و مقصودى را از دلت بيرون كن.

چون صداى مؤذن به شهادت بر رسالت بلند شود، تو نيز با خلوص تمام بر رسالت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

گواهى بده و با تمام خضوع و ادب بر او و اهلبيتش درود بفرست.

هنگامى كه مؤذن تو را به سوى «صلاة» و «فلاح» و «خير العمل» فرا مى خواند، با عشقى سوزان و پيوندى جاويدان با «نماز» و «رستگارى» و «بهترين اعمال» تجديد عهد كن. (204) آنگاه يكبار ديگر خدا را به عظمت و يكتايى ياد كرده، اذانت را با ياد خدا و نام خدا ختم كن، آنچنان كه با آن آغاز كردى. كه او آغاز و او فرجام است، او مبداء هستى و او منتهاى هستى است. همه از اوست و بازگشت همه به سوى اوست. تكيه و توكل تو نيز بر حول و قوه او باشد كه حول و قوه اى جز حول و قوه خداى على و عظيم نيست.

## روى دل به سوى كعبه

چون روى جسمانى ات را به سوى كعبه كردى و از همه جهات ديگر روى بر تفاوتى، پس روى دلت را نيز از ما سوى برگردان و به سوى حق تعالى روى آورد. مگر ممكن است كه روى به سوى كعبه گردانيدن را از تو بخواند و روى دل به سوى خدا گردانيدن را از تو نخواهند؟! همه افعال و اقوال ظاهرى نماز رمز حقايقى است كه نمازگزار بايد دقيقا آنها را رعايت نمايد. در مساءله قبله نيز چيزى جز روى به سوى خدا نمودن مطلوب نيست و خانه خدا رمز آن است.

امورى ظاهرى همواره انگيزه هاى امور باطنى است. امور ظاهرى وسيله و نردبان رسيدن به امور باطنى است.

استقبال قبله براى تنظيم جوارح، ضبط اندامهاى بدن، و قرار دادن آن به يك جهت و در يك مسير است، تا اعضاى جوارح به جهات مختلف نگردد و دل را به جايى نبرد و از سوى خدا باز نگرداند و از ياد خدا غافل نسازد. پس تو نيز چون به سوى كعبه ايستادى، روى دلت را از ما سوى برگردان و روى به سوى خداى كن. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

اما يخاف الذى يحول وجهه فى الصلاة ان يحول الله وجهه وجه حمار:

«كسى كه در حال نماز صورتش را به چپ و راست بر مى گرداند، آيا نمى ترسد كه خداوند صورتش را به صورت الاغ در آورد (205)».

اين حديث نمازگزار را از توجه به غير خدا باز مى دارد كه در اثر توجه به غير خدا، صورتش نيز ممكن است از سوى قبله به چپ و راست منحرف شود و موجب غفلت از خدا و غفلت از ياد خدا و محروميت از عنايات خدا گردد كه ادامه آن موجب محروميت از انوار الهى و برگشتن دل به يك قلب صنوبرى است كه از درك حقايق و دقايق محروم باشد و چون قلب يك چارپا فقط وظيفه فيزيكى خود را ايفا نمايد و از درك علوم علوى و نيل به مقامات معنوى محروم گردد.

بدان كه به طورى كه براى استقبال قبله انسان ناگزير است صورتش را از جهات ديگر برگرداند تا بتواند روى به سوى كعبه نمايد، براى روى آوردن دل به سوى پروردگار نيز چاره اى جز اين نيست كه از ما سوى الله روى بتابد، تا روى به سوى او نمايد. چنان كه رسول گرامى اسلام مى فرمايد: اذا قام العبد الى صلاته و كان هواه و قلبه الى الله تعالى، انصرف كيوم ولدته امه :

«هنگامى كه انسان براى نماز بر مى خيزد، اگر دلش با خداى و همه توجهاتش به سوى خداى باشد، از نماز فارغ مى شود همانند روزى كه مادرش او را به دنيا آورده است (206)». يعنى : همه گناهانش آمورزيده مى شود.

پيشواى ششم امام به حق ناطق جعفر صادق عليه‌السلام مى فرمايد:اذا استقبلت القبلة فاءيس من الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه و استفرغ قلبك عن كل شاغل يشغلك عن الله تعالى، و عاين بسرك عظمة الله تعالى و اذكر وقوفك بين يديه يوم (تبلوا كل نفس ما اسلفت وردوا الى الله مولاهم الحق) وقف على قدم الخوف و الرجا:

«هنگامى كه به نماز برخاستى، از دنيا و آنچه در آن است نوميد باش، و از مردم و آنچه مردم به آن توجه دارند روى بتاب، و دلت را از آنچه تو را از ياد خدا مشغول مى سازد تهى ساز، و با ديدگان درونت عظيم خدا را مجسم كن و به ياد آور روزى را كه در برابر او خواهى ايستاد و «هر نفسى آنچه را كه پيش فرستاده خواهد يافت و به سوى مولاى حقيقى شان «الله» باز گردانيده مى شوند (207)» پس روى دو پاى خوف و رجا بايست (208)».

«هنگامى به تكبيرهاى ششگانه افتتاحيه پرداختى، به يادآور عظمت نامتناهى پروردگار متعال را، و خود را كوچك بشمار و عبادتت را در برابر عظمت خداوندى بسيار حقير و ناچيز بدان، و خود را از انجام وظيفه و قيام به خدمت شايسته ناتوان شمر.

هنگامى كه دعاى معروف اللهم انت الملك الحق (209) را به زبان راندى، در عظمت سلطنت و عموميت قدرت حضرت احديت نيك بينديش، كه چگونه همه عوالم را آفريده، بر آنها احاطه علمى دارد و قدرت مطلق و علم وسيع و سلطه بى كرانش همه جهان هستى را در برگرفته است. آنگاه در پيرامون خودت نيك بينديش كه چگونه عجز و ضعف و جهل و ناتوانى، تو را فرا گرفته است. پس به گناهانت اعتراف كن، به عجز و ناتوانى خود اقرار كن و از خداى قادر و جبار و قهار و در عين حال غفار و تواب، طلب مغفرت كن و با توجه كامل بگو: عملت سوءا و ظلمت نفسى، فاغرلى (ذنبى) انه لا يغفر الذنوب الا انت : «پروردگار! من كار خلاف كردم، به خودم ستم كردم، مرا بيامرز، كه جز تو كسى گناهان را نيامرزد (210)» به يادآور كه خداوند تو را امر فرموده كه اين خدمت (نماز) را انجام دهى و به تو فرمان داده كه در برابرش بايستى، او به تو نزديك است و دعوتت را اجابت مى كند و ندايت را مى شنود و خير دنيا و آخرت در دست اوست نه ديگران، پس با توجه كامل و خلوص تمام بگو: لبيك و سعديك، و الخير فى يديك، والشر ليس اليك و المهدى من هديت : «اجابت مى كنم تو را، اجابت مى كنم تو را، كه همه خير در دست تست و هيچ شرى از تو نيست، هدايت يافته كسى است كه تو او را هدايت فرموده باشى (211)». پس او را مبداء هر خيرى و به دور از هر شرى دانسته، هدايت را فقط از او بدان و آنگاه به بندگى خود اعتراف كرده، آغاز هستى ات را از او دانسته، فرجام زندگيت را به سوى او بدان و با توجه بگو: عبدك و ابن عبديك، منك و بك ولك و اليك : «بنده تو، پسر بنده و كنيز تو، كه هستى اش از تست، قوام زندگى اش بدست تست، اختيار هستى اش در دست تست و سرانجام مسيرش به سوى تست (212)».

و هو الذى يبدء الخلق ثم يعيده و هو اهون عليه، و له المثل الاعلى فى السموت و الارض و هو العزيز الحكيم :

«او خداوندى است كه خلق را مى آفريند، سپس آن را باز مى گرداند، و آن آسانتر است براى او، از براى اوست مثل اعلى در آسمانها و زمين، كه او غالب و درستكار است (213)».

پس اين حقايق عاليه و دقايق لطيفه را در قلب خود خطور داده، در اطرافش ‍ نيك بينديش، و صعود كن به جايى كه گشوده شود بر تو اسرار الهى و دقايق ربانى و فيوضات آسمانى، كه درهاى رحمت خدا هرگز بسته نمى شود و هيچ اميدوارى از پيشگاه او نوميد بر نمى گردد.

بار خدايا! ما را شايستگى برخوردارى از اسرار عاليه خود عطا فرما، ما را با درخشش انوار درخشانت كامل گردان، ما را از كسانى قرار ده كه بر اريكه هاى فرمان تو تكيه مى كنند و بر روى تختهاى كرامتت مى نشينند، بار خدايا! كمبودهاى ما را كامل فرما، ما را به راه خشنودى خود هدايت فرما، از الطاف بيكران خود بر ما عنايت فرما، ما را از سوداهاى زيانبار محافظت فرما، از نزد خود براى ما رحمت نثار كن و براى ما راه نيك و رشد و هدايت را مهيا فرما.

# بخش دوم : در مقارنات نماز

## 1 - قيام

وظيفه قلبى نمازگزار به هنگام قيام اين است كه به ياد آورى كه در برابر خداوندى ايستاده اى كه بر اعماق دلت واقف است و از همه رفتار و كردار تو آگاه است، چه آشكار كنى و چه پنهان بدارى. و از رگ گردنت به تو نزديكتر است. او را آن چنان عبادت كن كه گويى او را مى بينى، كه اگر تو او را نمى بينى، او تو را مى بيند. دلت را در برابر او مستقيم بدار، آنچنان كه بدنت را در برابر او مستقيم قرار داده اى. سرت را پايين بينداز، كه آن شريف ترين اعضاى بدن توست، و دلت را خاضع و خاشع نگهدار، و از هر گونه كبر و نخوت بپرهيز. در برابر او آن چنان بايست كه در برابر سلاطين روزگار مى ايستند.

اگر تو از شناخت كنه ذات او ناتوان هستى، از اعماق دلت در مى يابى كه در برابر پادشاهان با سكون و آرامش و نرمش سخن مى گويى و احيانا زبانت بند مى آيد و بدنت مى لرزد، كه علت همه آنها ترس و وحشتى است كه از تصور عظمت او بر تو عارض مى شود، پس چگونه است كه در برابر خداوند قادر متعال مى ايستى و چنين حالى بر تو عارض نمى شود؟! اگر در مورد عظمت و قدرت او بينديشى و به يادآورى كه او خداوند قهارى است كه پشت جباران از او مى لرزد و ملك دنيا و آخرت از آن اوست، همان حالت خوف و خشيت بر تو عارض مى شود كه مقصد نهايى عارف همان است.

هنگامى كه عظمت نامتناهى و قدرت بيكران حق تعالى را تصور كنى و به يادآورى كه همه چيز از اوست و در دست اوست، بر ميزان اميدهايت افزوده مى شود، با دلى مالامال از خوف و رجا (ترس و اميد) در برابرش ‍ مى ايستى. چنان كه آيات وارده در مورد خوف و رجا اين معنى را تأکید مى كند. (214 )

از تصور عظمت خالق شرم و حيا نيز بر سراسر وجودت احاطه مى كند، زيرا تصور عظمت آمر موجب احساس شرمندگى از قصور در مأموريت است. و اينها حالاتى است كه در نمازگزار مطلوب است.

در تمام حالات قيام به يادآورد كه در زير نظر و مراقبت حضرت احديت هستى، تصور كن كه مرد شايسته اى از خويشاوندانت تو را در نظر دارد، و تو مى خواهى كه او تو را به نيكى بشناسد، پس همه جوارحت را به خضوع و خشوع وا مى دارى، بدنت مى لرزد و دقيقا مراقب رفتار خود مى شوى، زيرا بنده ضعيفى تو را مى بيند كه مى خواهى او تو را به نيكى و صلاح بشناسد. اگر به جهت مراقبت و مواظبت بنده اى ناتوان، رفتار خود را تغيير مى دهى، پس چگونه است كه همواره تحت مراقبت و مواظبت خداى قاهر و قادر هستى و مواظب خويش نمى باشى! پس خود را سرزنش كن و بگو: اى نفس، چگونه ادعاى خداشناسى مى كنى، در حالى كه براى نگاه بنده اى مسكين و ناتوان حيا مى كنى و از نگاه خداى قادر متعال حيا نمى كنى؟! آن بنده مسكين هيچ قدرتى بر جلب منفعت يا دفع ضرر از تو ندارد ولى اين خداى قادر و قاهر، خالق و مولاى توست، همه خيرها به دست اوست، دفع همه شرها به وسيله اوست. تو مى دانى كه او از ظاهر و باطن تو آگاهست، از اعماق دلت اطلاع دارد ولى از عظمت او نمى هراسى و از قدرت او نمى ترسى، آيا او «نعوذ بالله» از يك بنده مسكين در نزد تو بى اعتبارتر است؟!! چقدر نادان و حق ناشناسى؟!

از محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيدند: از خدا چگونه بايد حيا كرد؟ فرمود:

تستحى منه كما تستحى من رجل صالح من قومك :

«از او حيا مى كنى، آن چنان كه از مرد شايسته اى از قوم خود حيا مى كنى (215)». اما ادامه قيام، رمز ادامه اقبال و توجه به خداى متعال است، كه همچنان به حالت حضور قلب و اقبال دل پايدار بمانى، تا توجه پروردگار نيز براى تو ثابت و پابرجا باشد. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ان الله مقبل على العبد ما لم يلتفت :

«خداى تبارك و تعالى بر بنده خود توجه و عنايت دارد، تا هنگامى كه او از خدا روى نگردانيده است (216)».

به طورى كه نمازگزار واجب است سر و صورت و نگاهش را از توجه به غير نماز نگهدارد، بر او لازم است كه دلش را نيز از توجه به غير نماز باز دارد. اگر لحظه اى دلش متوجه غير نماز شود، زود آن را مورد سرزنش قرار دهد كه اين دل غافل، تو اينك در تحت مراقبت خداى قهار هستى و با خدايى مناجات مى كنى كه از اعماق دلت آگاهست. چقدر زشت است كه انسان در حال مناجات از كسى كه با او مناجات مى كند غافل باشد؟! با تعبيراتى نظير اين تعبيرها، نفس خود را سرزنش كن تا بيدار شود و از حال غفلت باز گردد و متوجه خداى منان گردد و از غير نماز روى بتابد.

سعى كن كه همواره دلت خاشع باشد تا موجب خشوع بدنت شود، كه همواره خشوع ظاهر تابع خشوع باطن است. از اين رهگذر روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مردى را مشاهده كرد كه در حال نماز با ريش خود بازى مى كند، فرمود:

لو خشع قلبه لخشعت جوارحه :

«اگر قلب اين مرد خشوع كرده بود، اعضاى جوارحش نيز خشوع مى كرد (217)». آرى اعضاى جوارح تابع فرمان دلست، آنچنان كه افراد رعايا تابع فرمان حاكم هستند. و به همين جهت در دعاهاى ماءثوره آمده است : اللهم اصلح الراعى و الرعية : «خدايا! حاكم و رعيت را اصلاح فرما (218)» كه قلب حاكم ور دي اندامها رعايا هستند، اگر حاكم اصلاح شود، رعايا اصلاح مى گردند، اگر دل خاشع شود، اعضاى جوارح نيز به تبعيت آن خاشع مى شوند.

آنچه گفته شد دقيقا مطابق منطق عقل و مقتضاى طبيعت است، زيرا انسان در برابر زمامداران و جباران روزگار همواره تلاش مى كند كه اين چنين خود را خاضع و خاشع نشان دهد و هرگز به هنگام حضور در محضر آنان به موضوع ديگر نمى انديشد و به چپ و راست نمى نگرد، كمال ادب و فروتن را از خود نشان مى دهد. چنين انسانى كه در برابر بزرگى از خلق چنين رفتار مى كند، اگر در برابر خداى قادر متعال به چپ و راست بنگرد و به همه چيز جز توجه به او بينديشد و مقتضاى ادب و فروتنى را رعايت نكند، دليل جز نقص معرفت و قصور شناخت و غفلت از عظمت و قدرت بيكران او ندارد.

چقدر جالب و پر معنى است آيه شريفه كه مى فرمايد:

الذى يراك حين تقوم و تقلبك فى الساجدين :

«او خداوندى است كه مى بيند تو را، هنگامى كه مى ايستى، و جابه جا شدنت را در ميان سجده كنندگان (219)».

## 2 - نيت

نمازگزار به هنگام نيت بايد اراده قطعى و عزم راسخ بر اجابت فرمان خدا در انجام فريضه نماز و رعايت شرايط كمال آن و نگهدارى خويش از چيزهايى كه ناقض و مفسد نماز است داشته باشد و همه اينها را فقط براى رضاى خدا و صرفا براى تقرب به پيشگاه او انجام دهد كه اين عبادت جوانمردان و آزاد مردان است. (220)

اگر اين سطح عالى عبادت كه عبادت جوانمردان و آزاد مردان است از تو فوت شود، پس لااقل درجه دوم آن كه عبادت تاجران و سود جويان است از تو فوت نشود و آن پرستش خداى منان به اميد رسيدن به بهشت و پاداشهاى يزدان در سراى جاودان است.

و اگر از اين درجه عبادت نيز محروم شدى، پس لااقل از درجه سوم آن كه عبادت بردگان است غافل مباش، كه آن عبادت مولى براى ترس از عقوبت اوست.

بردگان هرگز با مولاى خود مخالفت نمى كنند، زيرا از مجازات و كيفر او مى ترسند. تو نيز اگر جوانمرد نيستى كه بدون ترس و اميد خدا را بپرستى، و اگر بازرگان هم نيستى كه به اميد سود فراوان او را بپرستى، پس لااقل يك بنده مطيع باش كه براى ترس از دوزخ او را بپرست.

هنگامى كه براى نماز نيت مى بندى، از خداى تبارك و تعالى قبول منت كن كه به تو اجازه مناجات داده است. با آنهمه سوء ادب و فزونى معصيت كه در خود سراغ دارى، باز هم به تو اجازه فرموده كه او را بخوانى و با او سخن بگويى و راز دلت را بازگو نمايى. قدر موقف را بدان و نيك بينديش كه با چه كسى مناجات مى كنى و چگونه مناجات مى كنى؟!

شايسته است كه در اين هنگام پيشانى ات از خجالت و سرافكندگى عرق كند و مفاصل بدنت از هيبت او به لرزه در آيد و رنگ چهره ات از خوف و خشيت به زردى گرايد. چنان كه در بخش قبلى از همسران رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل كرديم كه مى گفتند: «رسول خدا با ما سخن مى گفت و ما نيز با او سخن مى گفتيم، چون وقت نماز فرا مى رسيد، آن چنان مشغول مناجات خدا مى شد كه گويى او ما را نمى شناسد و ما نيز او را نمى شناسيم (221)».

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

الاخلاص يجمع حواصل الاعمال :

«اخلاص همه اعمال شايسته را در برمى گيرد و كليد قبولى همه اعمال است (222)».

آنگاه حداقل مراتب اخلاص را چنين بيان مى كند:

و ادنى حد الاخلاص، بذل العبد طاقته، ثم لا يجعل لعمله عندالله قدرا، فيوجب به على ربه مكافاة بعمله. فانه لو طالبه بوفاء حق العبودية لعجز، وادنى مقام المخلص فى الدنيا السلامة من جميع الاثام، و فى الاخرة النجاة من النار و الفوز بالجنة :

«كمترين حد اخلاص اين است كه انسان همه قدرت و طاقت خود را در بندگى حق تعالى صرف كند و آنگاه براى عمل خود در پيشگاه الهى قدر و قيمتى قايل نشود كه خود را از پروردگارش طلبكار بداند. زيرا اگر خداوند از او بخواهد كه حق بندگى را ادا كند، هرگز نخواهد توانست و از آن ناتوان خواهد بود».

كمترين وظيفه شخص با اخلاص در دنيا پرهيز از همه گناهان است و كمترين پاداش آن در آخرت رهايى از دوزخ و رسيدن به بهشت برين است (223)» نيز آن حضرت فرموده است :

صاحب النية الصادقة، صاحب القلب السليم :

«نيت خالص فقط در قلب سليم است (224)» آرى نيت هنگامى مى تواند خالص باشد كه هيچ وسوسه اى در دل راه نداشته باشد و آن فقط قلب سليم است، چنان كه در قرآن كريم آمده است :

يوم لا ينفع مال و لا بنون، الا من اتى الله بقلب سليم :

«روزى كه مال و فرزند انسان را سود ندهد، جز كسى كه با قلب سليم بر خدا وارد شود (225)» آرى نيت به ميزان معرفت از قلب سرچشمه مى گيرد و بر حسب اختلافات اوقات شدت و شعف پيدا مى كند. كسى كه نيت خالص دارد خودش و همه خواهشهاى دلش تابع فرمان حق تعالى و مقهور اراده پروردگار متعال است.

## 3 - تكبيرة الاحرام

معناى تكبير (الله اكبر) اين است كه :

خداوند از هر چيزى بزرگتر است.

خداوند بزرگتر از آن است كه به وصف آيد.

خداوند بزرگتر از آن است كه با حواس احساس شود.

خداوند بزرگتر از آن است كه با مخلوقات مقايسه شود.

اگر زبان توبه گفتن تكبير تكلم كرد، هرگز دلت آن را تكذيب نكند. زيرا اگر با زبان تكبير بگويى و در دلت موجودى را بزرگتر از خداى سبحان بدانى، دلت تو را تكذيب مى كند، اگر چه در گفتن «الله اكبر» راستگو باشى و سخن حقى را به زبان برانى، ولى اگر گفتارت با اعتقاد قلبى ات نسازد، دروغگو به شمار مى آيى.

از اين رهگذر هنگامى كه منافقان به خدمت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله گفتند: نشهد انك لرسول الله : «ما گواهى مى دهيم كه تو فرستاده خدا هستى»، خداوند مى فرمايد: و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون : «خداوند گواه است كه منافقين دروغ مى گويند (226)». سخن منافقان، سخن حق و مطابق با واقع بود ولى چون با اعتقاد درونى شان مطابق نبود، خداوند به دروغگو بودن آنها گواهى داده است.

اگر تو نيز در آغاز نماز تكبير به زبان راندى و در دلت ديگرى را برتر از خداى سبحان قرار دادى، به منطق قرآن دروغگو هستى!

اگر در برابر فرمان خدا، از خواسته هاى نفس پيروى كنى، نفس را معبود خود قرار داده اى و آن را بزرگتر از خداوند متعال پنداشته اى، و معناى آن اين است : كه تكبير تو گفتارى با زبان و برخلاف عقيده قلبى توست. كه اگر زود توبه نكنى و مغفرت نطلبى و اميد عفو و بخشش از خداى كريم نداشته باشى، خطر بسيار شديدى تو را تهديد مى كند. چنان كه پيشواى ششم شيعيان امام صادق عليه‌السلام در اين رابطه مى فرمايد: اذا كبرت فاستصغر ما بين العلا و الثرى دون كبريائه، فان الله اذا اطلع على قلب العبد و هو يكبر و فى قلبه عارض عن حقيقة تكبيره، قال : يا كاذب! اتخدعنى؟! و عزتى و جلالى لاحرمنك حلاوة ذكرى و لاحجبنك عن قربى و المسارة بمناجاتى :

«هنگامى كه تكبير گفتى، آنچه را كه در ميان زمين و آسمان است در برابر عظمت كبريايى او كوچك بشمر، كه اگر خداوند بر قلبى توجه كند و او را چنين يابد كه خدا را تكبير مى گويد و در دلش چيزى هست كه با حقيقت تكبيرش نمى سازد، به او مى فرمايد: اى دروغگو! آيا مرا گول مى زنى؟! به عزت و جلالم سوگند، كه تو را از حلاوت ياد خود محروم مى سازم و از قرب خود محجوب مى نمايم و از نشاط مناجات خود بى بهره ات مى سازم (227)».

پس خويشتن را بيازماى، اگر چنين يافتى كه به هنگام ياد عظمت خدا در دلت حلاوت و شيرينى آن را احساس نمودى، قلبت با نام خدا و ياد خدا شاداب و شادكام شد، و احساس لذت كردى، پس بدان كه تكبير تو از روى صدق و صفاست و اگر چنين احساسى به تو دست نداد، از محروميت خود بدان كه در تكبير خود صادق نيستى و از درگاه ربوبى مطرود مى باشى. پس ‍ بكوش كه با توبه و انابه اجازه بازگشت دهند و به مقام قرب الهى باز گردى و حلاوت عبادت را بازيابى.

اما دعاى توجه، (228) كه بعد از تكبيرة الاحرام مستحب است، چنين آغاز مى شود:

وجهت وجهى للذى فطر السموات و الارض :

«به سوى خداوندى روى آوردم كه آسمانها و زمين را آفريده است، در حالى كه تابع آيين حق هستم و از مشركان نيستم (229)».

در اين آيه شريفه منظور از «وجه» صورت ظاهرى نيست كه آن را به سوى كعبه برگردانده اى و خداى سبحان منزه از آن است كه در مكان و جهتى باشد، تا تو صورتت را به سوى آن مكان كنى. بلكه منظور روى دل است كه آن را متوجه آفريدگار آسمانها و زمين نموده اى. پس دقيقا دلت را بنگر كه آيا متوجه خداى سبحان است يا نه؟ آيا هيچ هدف و آرزو و خواسته ديگرى از داد و ستد و سياحت و تجارت غيره در آن هست يا نه؟ بسيار دقت كن كه مناجات خود را با دروغ آغاز نكنى، تا از آغاز از رحمت خدا محروم نشوى و با خطاب «كاذب» مورد عتاب قرار نگيرى و همه عبادتهايت بازگردانده نشود.

دل هنگامى به سوى خدا متوجه مى شود كه از غير او روى بتابد، كه گفته اند دل همانند آيينه است كه يك طرفش صيقلى و طرف ديگرش تيره و تار است، در آيينه نقش نمى بندد مگر صورت چيزهايى كه در طرف صيقلى آن قرار گيرد، اما آنچه در طرف كدر آن قرار گيرد، در آن منعكس مى شود ولى چون طبعا به غير آن پشت كرده، آنها ديگر در آن منعكس نمى شود. از رهگذر دنيا و آخرت را به دو هوو تشبيه كرده اند كه هر قدر به يكى نزديك شوى همانقدر از ديگرى دور خواهى شد. پس بكوش كه به خدا روى كنى و از غير خدا روى بتابى، تا خدا در دلت نقش بندد و غير او از دلت زدوده شود.

اگر در تمام ساعات و دقايق نمى توانى در اين حال بمانى، لااقل در لحظه اى كه خدا را به عظمت ياد مى كنى، دقيقا به او روى كن و از غير او روى برگردان، تا در گفتار خود صادق باشى و با خطاب «يا كاذب» عتاب نشوى. شايد خداوند رحمان غفلتهاى تو را در ديگر اوقات بيامرزد.

چون «حنيفا مسلما» گفتى، پس به يادآور كه «مسلم» كسى است كه مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند. پس تصميم قطعى بگير كه در آينده چنين باشى و از گذشته نادم و پشيمان باشى، تا در گفتار خود صادق باشى و با خطاب «يا كاذب» مورد عتاب واقع نشوى.

هنگامى كه «و ما انا من المشركين» گفتى، شرك خفى را دقيقا در ذهن خود مجسم كن تا از همه اقسام آن به دور باشى، كه شرط توجه به خداست چنان كه در قرآن كريم مى فرمايد:

فمن كان يرجوا لقاء ربه، فليعمل عملا صالحا، و لا يشرك بعبادة ربه احدا:

«كسى كه اميدوار ملاقات پروردگارش باشد، عمل شايسته انجام دهد واحدى را در عبادت پروردگارش شريك قرار ندهد (230)».

در احاديث شريفه كسى كه عبادت را براى خداى متعال انجام مى دهد ولى از ديگران نيز ستايش مى كند، مشرك ناميده مى شود.

پس اگر در دعاى توجه مى گويى : و ما انا من المشركين : و از اين نوع شركها پرهيز نمى كنى، زود توبه و استغفار كن، كه واژه «شرك » بر كم و زياد و آشكار و نهان گفته مى شود.

هنگامى كه گفتى : و محياى و مماتى لله (231) پس بدان كه اين حال بنده اى است كه وجودش را از مولايش بداند و براى او زنده بماند و براى او بميرد. اگر اين آيه را كسى بخواند كه خشم و شادى و ترس و اميد و مرگ و زندگى اش براى دنيا باشد، در ادعاى خود دروغگو خواهد بود و با خطاب «يا كاذب» مورد عتاب و سرزنش خواهد شد.

## 4 - قرائت

اسرار و آداب قرائت بسيار فراوان است و عقل انسان از احاطه همه آنها ناتوان است، و اگر بخواهيم حق مطلب را ادا كنيم از وضع كتاب خارج مى شويم، زيرا فرازهاى قرائت، حكايت كلمات حق تعالى است كه بر اسلوبى شيوا و نظمى زيبا تعبير شده و اسرارى دقيق و حكمتهايى عميق در آن به كار رفته است. هرگز هدف از آن مجرد حركت زبان نيست بلكه هدف درك معانى بلند و حقايق والاى آن و دقت و تدبر در دقايق آن است تا اسرار نهفته در آن كشف شود، اوامر، نواهى، تشويقها، هشدارها، و ديگر فوايد مندرج در آن درك شود.

هنگامى كه از شر شيطان، به پيشگاه خداوند منان پناه مى برى و مى گويى : اعوذ بالله من الشيطان الرجيم :، پس بدان كه او دشمن نيرومند توست كه همواره در كمين توست تا دلت را تصرف كند و از ياد خدا مانع شود، زيرا بر تو و مناجات خالصانه ات حسد مى ورزد، زيرا تو سجده مى كنى و او براى يك سجده از درگاه خداوند مطرود شد.

هدف از «استعاذه» صرف گفتن «اعوذ بالله... » نيست، بلكه هدف اصلى ترك راه شيطان و اجتناب از مسائلى است كه مورد علاقه شيطان پليد است، نه فقط گفتن «اعوذ بالله... » و ادامه دادن راه شيطان و گام سپردن در خط شيطان.

اگر كسى را حيوان درنده و يا دشمن خونخوارى دنبال مى كند كه او را بگيرد و بكشد، و او مى خواهد كه به يك پناهگاهى پناهنده شود، اگر او در وسط بيابان و يا وسط خيابان بايستد و مكرر بگويد من به اين پناهگاه پناهنده مى شود، آيا چنين گفتارى او را از دست دشمن خون آشام رهايى مى بخشد؟ هرگز نه، بلكه براى رهايى از شر دشمن غدار لازم است خود را به نقطه امن برساند كه دشمن به آن جا دسترسى نداشته باشد.

كسى كه به دنبال شهوات مى رود، در مسير شيطان گام برمى دارد و همواره در تيررس شيطان است، هرچه با زبان بگويد «اعوذ بالله... » او را سودى نمى بخشد، بلكه لازم است اين راه را ترك كند و در راه اطاعت رحمان گام بردارد و خود را به حصن محكم الهى برساند تا از شر شيطان در امان باشد.

حصن محكم الهى مطابق حديث قدسى، كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از خداى منان نقل مى كند، حصن «لا اله الا الله (232)» است، كسى خود را مى تواند در اين حصن بداند كه فقط او را معبود خود بداند و از پرستش غير او به شدت پرهيز نمايد. ولى كسى كه هواى نفس خود را معبود و مقصود خود قرار داده است، او در راه شيطان و در دام شيطان و در كام شيطان است، نه در حصن رحمان.

يكى از دامهاى ظريف شيطان اين است كه نمازگزار را به فكر آخرت و كارهاى خير وادار مى كند تا از فهم آنچه به زبان مى آورد غافل سازد. پس ‍ متوجه باش هر چيزى كه تو را از فهميدن مطالبى كه به زبان مى آورى مشغول سازد، وسوسه شيطان است، زيرا هرگز حركت دادن زبان منظور نيست، بلكه درك معانى بلند آن مقصود است.

نمازگزاران در مورد قرائت بر سه گونه اند:

1 - گروهى كلمات درخشان قرائت را به زبان مى رانند و در معناى والاى آن نمى انديشند. اينها از گروه زيانكاران هستند كه مورد سرزنش خداى تبارك و تعالى مى باشند، آن جا كه مى فرمايد:

افلا يتدبرون القران، ام على قلوب اقفالها:

«چرا در آيات قرآن تدبر نمى كنند، آيا بر دلهايشان قفل زده شده؟! (233)».

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين رابطه مى فرمايد: ويل لمن لاكهابين لحييه ثم لايتدبرها:

«واى بر كسى كه اين آيه ها را در ميان دو فك خود بگرداند و در مورد آنها تدبر نكند (234)».

2 - گروهى واژه هاى قرائت را به زبان جارى مى كنند و دلشان به دنبال زبانشان در پيرامون آنها مى انديشد و تدبر مى كند، آنچنان كه اگر از شخص ‍ ديگرى آن را مى شنيدند، به آن گوش مى دادند و در اطرافش تأمل مى كردند. اين گروه از «اصحاب يمين» هستند و از شيوه آنها پيروى كرده اند.

3 - گروهى در پيرامون حقايق والا و دقايق بسيار بلند معانى مى انديشند، آنگاه زبان را به عنوان مترجم دل استخدام مى كنند، تا آنچه از معانى والا در دلشان مى گذرد با تعبيراتى شيوا و الفاظى زيبا بر زبان جارى سازند. و اين گرو از «مقربين» هستند.

فرق و امتياز در مقام مقربين و اصحاب يمين اين است كه در شيوه مقربين زبان تابع دل و ترجمان دل است ولى در شيوه اصحاب يمين دل تابع زبان و پيرو آن است.

و اينك توضيح معانى قرائت به طور فشرده : بسم الله الرحمن الرحيم : «به نام خداى بخشنده بخشايشگر».

هنگامى كه قرائت را با «بسمله» شروع كردى، نيت تبرك و تيمن كن، و بدان كه مستفاد از «بسمله» اين است كه همه چيز در دست خداست و لذا بايد همه چيز به نام او آغاز شود. در اين جا منظور از اسم همان مسمى است.

حالا كه همه چيز از اوست و به دست اوست، پس بايد همه سپاسها و ستايشها نيز از آن او باشد:

الحمد لله رب العالمين :

«سپاس و ستايش مخصوص خداوندى است كه پروردگار جهانيان است».

پس از سپاس و ستايش يكبار ديگر او را با رحمانيت و رحيميت ياد كرده بگو:

الرحمن الرحيم :

«بخشنده و بخشايشگر است».

در اين هنگام انواع بخششها و بخشايشهاى او را به ياد آور، تا دلت مالامال از اميد شود. آنگاه براى اين كه توازن خوف و رجا محفوظ باشد، از عظمت خدا و سطوت روز جزا ياد كرده بگو:

مالك يوم الدين :

«مالك روز جزاست».

پس از تفكر در احوال روز جزا و تدبر در عظمت و قدرت مالك آن روز با خداى خود تجديد عهد كرده، بگو:

اياك نعبد و اياك نستعين :

«فقط تو را مى پرستيم و تنها از تو يارى مى طلبيم».

به ياد آور كه توفيق پرستش او نيز به يارى او نصيب شده است، كه بر تو منت نهاده، تو را شايسته مناجات خود قرار داده است. وگرنه چنين توفيقى تو را نصيب نمى شد و همانند شيطان از مطرودين درگاه ربوبى مى شدى.

تا اين جا چند گام برجسته برداشتى :

1 - به پناهگاه امن پروردگار پناه بردى (استعاذه).

2 - از خزانه غيب او مدد خواستى (بسمله).

3 - سپاس و ستايش خود را ابراز داشتى (حمدله).

4 - او را با اوصاف نيكويش ياد كردى (الرحمن الرحيم).

5 - از قدرت بيكران او ياد كردى (مالك يوم الدين).

6 - اخلاص خود را به نمايش گذاشتى (اياك نعبد).

7 - نياز خود را باز گفتى (و اياك نستعين).

و اينك نوبت آن فرا رسيده كه مهمترين حاجت خود را به زبان آورى و از او يارى طلبى :

اهدنا الصراط المستقيم :

«ما را به راه راست هدايت فرما».

آنگاه روى حاجت خود اصرار و تأکید كن و از خداى منان بخواه كه تو را به راهى هدايت كند كه تو را به جوار رحمت او برساند و به مرضات او منتهى شود، درست همان راهى كه پيامبران، صديقان و صالحان را به آن راه هدايت فرموده است :

صراط الذين انعمت عليهم :

«راه آنان كه بر آنها منت نهاده اى».

نه راه يهود و نصارى و صابئين و ديگر كسانى كه مورد خشم و غضب پروردگار قرار گرفته اند:

غيرالمغضوب عليهم و لا الضالين :

«نه راه آنان كه مورد غضب واقع شده اند و نه راه گمراهان».

چون سوره حمد را قرائت كنى، مصداق اين حديث شريف واقع مى شوى كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از حديث قدسى نقل مى كند كه فرمود:

قسمت الفاتحة بين عبدى نصفين، فنصفها لى و نصفها لعبدى : «سوره فاتحه را در ميان خود و بنده ام تقسيم نموده ام، نيمى از آن من و نيمى ديگر از آن اوست».

چون نمازگزار بگويد:

الحمد لله رب العالمين (235)

خداى تبارك و تعالى مى فرمايد: «بنده ام مرا سپاس و ستايش ‍ گفت»، و اين است معناى گفتار نمازگزار كه مى گويد:

سمع الله لمن حمده :

«خداوند مى شنود ستايش كسى را كه او را ستايش كند».

اگر براى نماز نمازگزار هيچ پاداشى نباشد جز اين كه خداى سبحان او را در اعلى عليين ياد مى كند همين افتخار او را بس است. آن را غنيمت بشمار و به ياد آور پاداشهاى عظيمى را كه خداى منان براى نمازگزاران عنايت خواهد فرمود.

آنگاه يكى از سوره هاى قرآن را به دنبال فاتحه الكتاب بخوان و در حقايق و دقايق آن نيك بينديش، اوامرش را اطاعت كن، از منهياتش پرهيز كن، نويدهايش را اميدوار باش، از وعيدهايش بر حذر باش، كه هر آيه اى از قرآن حقى بر تو دارد:

اگر آيه رحمت است بايد اميدوار باشى، اگر آيه عذاب است بايد برحذر باشى، اگر امر است بايد تصميم بر امتثال بگيرى، اگر نهى است بايد تصميم بر اجتناب بگيرى، اگر موعظه است بايد پند بگيرى، و ديگر وظايفى كه اين جا محل تفصيل آن نيست، ولى قسمتى از وظايف قرائت قرآن را در آخر اين فصل خواهيم گفت.

درك معانى قرآن برحسب اختلاف درجات فهم مردم فرق مى كند، و فهم مردم برحسب ميزان علم و صفاى دلشان فرق مى كند. و فاصله طبقاتى دانشمندان در ميزان علم و صفاى باطنى وحدت نظر تفاوت بسيار دارد.

نماز كليد دلهاست و در آن اسرار كلمات الهى آشكار مى شود، پس آن را با دقت و تدبر بخوان، و گذشته از تدبر و تأمل حقوق الفاظ آن را نيز رعايت كن، پس آن را شمرده و باطماءنينه بخوان، هرگز در قرائت شتاب نكن، تا فرصت تأمل را از دست ندهى. و ميان آيات رحمت و عذاب، و آيات وعد وعيد، و آيات پند و حكمت فاصله بينداز.

در روايات آمده است كه روز قيامت به قارى قرآن گفته مى شود:

اقرا وارق، و رتل كما كنت ترتل فى الدنيا:

«قرآن بخوان و در مراتب عاليه بهشت ترقى نما، و آن را با ترتيل (شمرده و آرام) بخوان، آنچنان كه در دنيا مى خواندى (236)».

يكى ديگر از آداب قرائت، خضوع و تسليم در برابر آن است، چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من قراء القران ولم يخضع له و لم يرق قلبه و لم ينشى ء حزنا و وجلا فى سره فقد استهان بعظم شأن الله و خسر خسرانا مبينا:

«هر كس قرآن بخواند و در برابرش خاضع نشود و دلش نرم نشود، و قرائت قرآن خوف و خشيت در درونش ايجاد نكند، عظمت فرمان خدا را ناچيز شمرده و به خسرانى آشكار دچار شده است (237)».

روى اين بيان قارى قرآن به سه چيز نياز دارد:

1 - دل سوخته

2 - بدل آسوده

3 - محل خلوت.

هنگامى كه دل خاشع شود، شيطان از آن فرار مى كند، چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

فاذا قرائت القران، فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم :

«هنگامى كه قرآن بخوانى، از شيطان مطرود به خداوند پناه ببر (238)».

هنگامى كه درون آدمى از كارهاى مشغول كننده تهى باشد، دل براى قرائت فارغ مى شود و چيزى بر آن عارض نمى شود كه آن را از انوار درخشان قرآن محروم نمايد. و چون با دل سوخته و تن آسوده به مكانى خلوت درآيد و به تلاوت قرآن بپردازد، روحش با معارف عاليه قرآن انس مى گيرد و دلش ‍ حلاوت خطابات الهى را احساس مى كند و عظمت و وسعت الطاف خداوندى را لمس مى كند و لطايف تعبيرات الهى را درك مى كند، چون جامى گوارا از چشمه هاى حياتبخش قرآن بياشامد، ديگر حالى را بر اين حال نمى گزيند و زمانى را بر اين زمان ترجيح نمى دهد، بلكه آن را بر ديگر عبادتها نيز ترجيح مى دهد، زيرا در اين عبادت با خداى خود بى پرده سخن مى گويد.

به هنگام تلاوت قرآن نيك بينديش كه آيات پروردگارت را چگونه مى خوانى، اوامرش را چگونه انجام مى دهى، حريم منهياتش را چگونه رعايت مى كنى، و از حدود و مرزهايش چگونه حراست مى كنى؟ كه آن كتابى عزيز و گرانبهاست، هرگز آيه اى از آياتش سست نشود و هرگز حكمى از احكامش نسخ نگردد، كه از سوى پروردگار ستوده و فرزانه نازل شده است.

هر كجا به يكى از آيات عذاب، رحمت، وعد، وعيد، موعظه و حكمت رسيدى، توقف كن، پندگير، تصميم بگير و بترس از آن كه در زيبايى تلفظ و اداى حروفش تلاش كنى و حدود احكامش را ناديده بگيرى.

## 5 - ركوع

چون هنگام ركوع فرا رسد، در دل خود ياد مجد و عظمت و كبريايى خداوند را تجديد كن و پستى همه ما سوى را به ياد آور و در برابر عظمت او دستها را بلند كرده، بانگ عظمت خدا بر زبان آورده، با طنين تكبير فضا را عطرآگين نما. چون دستها را به سوى او برافراشتى، در اعماق دلت براى رهايى از عقاب الهى به درگاه او پناهنده شده، در برابر اوامر و فرمانهايش به علامت انقياد سر فرود آورده، در برابر مجد و عظمتش گردن كج كرده، به نشان تسليم تا حد ركوع خضوع كن. هنگامى كه گردن كج مى كنى و كمر خم مى كنى، بكوش كه همه ذرات دلت نيز مالامال از روح تسلم و خضوع و انقياد باشد. آنگاه قدرت بيكران و عظمت بى پايان خداوند منان را در نهانخانه دل خوب مجسم كن، تا دلت كاملا در برابر او خاضع شود و زبانت نيز به تبعيت از دل به تسبيح و تقديس و تنزيه او مشغول گردد.

سبحان ربى العظيم و بحمده :

«منزه است پروردگار بزرگوار من، و من او را مى ستايم».

مكرر در مكرر اين ذكر را به زبان آورده، او را تقديس كرده، از هر بزرگى بزرگتر دانسته، هر لحظه به خضوع و خضوع خود بيفزاى و آنگاه سر از ركوع بلند كن و قامتت را راست كن و براى تأکید در اميد استجابت، بگوى :

سمع الله لمن حمده :

«خداوند ستايش كسى را كه او را ستايش كند مى شنود».

آنگاه يكبار ديگر زبان به ستايش او مى گشايى و مى گويى :

الحمد لله رب العالمين :

«همه سپاسها و ستايشها مخصوص خدايى است كه پروردگار عالميان است».

اگر ركوع با شرايط و آداب و توجه قلبى انجام پذيرد نهايت خضوع و خشوع در پيشگاه حضرت احديت را در بر مى گيرد، چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

لا يركع عبد ركوعا على الحقيقة الا زينه الله تعالى بنور بهائه، و اظله فى ظلال كبريائه، و كساه كسوة اصفيائه :

«هيچ بنده اى نيست كه ركوع كند و حق ركوع را ادا كند، جز اين كه خداى تبارك و تعالى او را با نور درخشانش مزين نمايد و با سايه كبريايى اش بر او سايه افكند و با لباس برگزيدگانش او را ملبس فرمايد (239)».

ركوع آغاز خضوع است و سجود پايان آن است، هر كس ركوع را به صورت كامل انجام دهد و حق آن را ادا كند بر سجود شايستگى پيدا مى كند، ركوع ادب است و سجده تقرب است، كسى كه ادب ندارد لياقت تقرب ندارد.

ركوع تو بايد همانند ركوع شخص خاضع و خاشع باشد، كه اعضاى جوارحش در برابر عظمت خداوند مطيع و منقاد باشد و از ترس اين كه از پاداش راكعين محروم شود خايف و نگران باشد.

آورده اند كه «ربيع بن خثيم» همه شب را تا به صبح در يك ركعت سپرى مى كرد، چون صبح مى شد مى گفت : آه، مخلصان پيشى گرفتند و راه بر ما بسته شد. (240)

ركوع خود را با راست نگهداشتن پشت خود كامل گردان، و همت خود را از انجام وظيفه بندگى ناتوان شمر، و يقين بدان كه جز با لطف حق، توفيق بندگى حق تعالى ميسور نمى باشد.

از حيله ها و خدعه هاى شيطان بگريز، و وسوسه هاى شيطان را به دلت راه نده، كه خداوند مقام و مرتبه بندگانش را به قدر تواضع و فروتنى آنها در برابر خداوند بلند مى گرداند و آنها را به مقدارش تابش انوار الهى بر سويداى دلهايشان به اصول تواضع و خضوع هدايت مى فرمايد.

## 6 - سجده

سجده بالاترين مرحله خضوع، والاترين درجه خشوع، بهترين وسيله تقرب، شايسته ترين حالت براى استجابت، و نيكوترين منزل براى دريافت انوار درخشان حق تعالى و رسيدن به مقام قرب الهى است، چنان كه قرآن كريم خطاب به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

سجده كن تا تقرب پيدا كنى (241)

هنگامى كه اراده سجده نمودى، بيش از حالت ركوع، عظمت و قدرت خداوند قادر منان را در دلت مجسم كن و دستهايت را براى تكبير بلند كن و پس از ياد عظمت خدا به سوى سجده برو، و عزيزترين عضو بدنت را كه صورتت مى باشد بر خوارترين اشياء روى زمين كه خاك است بگذار، اگر ممكن باشد كه پيشانى را بى واسطه بر روى خاك بگذارى، انجام بده كه براى خضوع و خشوع مناسب تر است. از اينجاست كه سجده بر ماءكول و ملبوس جايز نيست، زيرا مواد غذايى و مواد پوشاكى از متاع دنياست و مورد توجه و رغبت انسانهاست كه مردم براى آنها دل مى بندند و آنها را نور ديده و آرام دلشان قرار مى دهند، و براى تحصيل آنها خود را با انواع خطرها مواجه مى كنند و به مهلكه ها مى اندازند.

هنگامى كه پيشانى بندگى بر آستان ربوبى نهادى، توجه كن كه تو نيز از خاك آفريده شده اى و اينك خاك را بر خاك نهاده اى، به اصل خود بازگشته اى، از خاك برخاسته اى و به سوى خاك باز مى گردى و يكبار ديگر از خاك بيرون مى آيى.

با سجده هاى مكرر خود، تحولات خود را به يادآور، كه روزى خاك بودى، روزى از خاك آفريده شدى، روزى ديده از جهان بر مى تابى و به خاك باز مى گردى و روزى ديگر براى حضور در محكمه عدل الهى از خاك بيرون مى آيى، چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

منها خلقناكم و فيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى :

«از خاك آفريديم شما را، و در آن باز مى گردانيم شما را، و يكبار ديگر از آن بيرون مى آوريم شما را». (242)

چون به اوج خضوع و تواضع رسيدى، و عظمت بى پايان خدا را در حد نيروى فكرى خود دقيقا بينديشيدى، پس او را تسبيح كن و به عظمت ياد كن و او را سپاس گوى :

سبحان ربى الاءعلى و بحمده :

«منزه است پروردگار من كه از هر چيزى والاتر است و من به ستايش او مشغولم».

تا مى توانى آن را تكرار كن، كه اثر يكبار كمتر است ولى هرچه تكرار كنى در دلت بيشتر جاى مى گيرد و موجب تقرب بيشتر به پيشگاه قادر متعال مى شود.

هنگامى كه دلت شكست و آثار دلشكستگى در تو نمايان شد، اميدها و آرزوهايت برآورده است، كه خداوند در نزد شكسته دلان است. و مستكبران و ستمگران از رحمت واسع او محرومند.

چون از سجده بپرداختى، پس سر از سجده بردار و بنشين و نداى عظمت خداى (تكبى) را بر زبان آورده، حاجتت را از خدا بخواه و از او طلب مغفرت كن و يكبار ديگر به سجده بازگرد تا بيشتر مورد توجه خداى قرار گرفته، به مقام قرب الهى نزديكتر شوى و از الطاف بيكران او بيشتر برخوردار گردى. كه هرگز سجده كننده اى ماءيوس بر نمى گردد، چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ما خسر و الله من اتى بحقيقة السجود و لو كان فى العمر مرة واحدة، و افلح من خلا بربه فى مثل ذلك الحال شبها بمخادع نفسه، غافلا لا هيا عما اعد الله للساجدين من انس العاجل و راحة الاجل، و لا بعد عن الله ابدا من احسن تقربه فى السجود، و لا قرب اليه ابدا من اساء ادبه وضيع حرمته بتعلق قلبه بسواه فى حال سجوده :

«به خدا سوگند، كسى كه سجده حقيقى به جاى آورد هرگز زيانكار نمى شود، اگر چه در تمام عمر يكبار باشد. و هرگز رستگار نمى شود كسى كه در چنين حالى (در حال سجده) با خداى خود خلوت كند در حالى كه مى خواهد خودش را فريب دهد و غفلت كند از آنچه خداى تبارك و تعالى براى سجده كنندگان مهيا فرموده است، از قبيل انس با خدا در دنيا (در حال نماز و دعا و مناجات) و آسايش در آخرت. كسى كه در سجده تقرب خود را با خداى خويش نيكو گرداند هرگز از خدا دور نمى شود، كسى كه در سجده بى ادب باشد و حرمت سجده را تباه سازد و در حال سجده دل به ديگرى (غير خدا) بدهد، هرگز به خدا تقرب نمى جويد (243)».

براى خدا سجده كن همانند سجده كسى كه در برابر او خاضع و متواضع باشد و بداند كه از خاك آفريده شده و روزى خاك بود و در زير پاى مردم قرار داشت، سپس به صورت قطره آبى درآمد كه همه از آن نفرت داشتند و روزى وجود نداشت و خداوند به او هستى بخشيد.

نمازگزار به هنگام سجده بايد معنى و مفهوم سجده را وسيله تقرب و نزديكى دل به پيشگاه خداى متعال قرار دهد كه هر قدر به خدا نزديكتر شود به همان اندازه از ديگران دور خواهد شد.

شكل سجده طورى مقرر شده كه انسان هنگامى مى تواند در حال سجده باشد كه از همه چيز و همه كس چشم بپوشد و روى برتابد، تا شكل سجده محقق شود، از نظر توجه قلبى نيز اگر كسى از همه ما سو الله روى نتابد و چشم نبندد سجده محقق نمى شود، كوچكترين توجه به غير خدا موجب مى شود كه انسان در رديف سجده كنندگان قرار نگيرد.

كسى كه در سجده به غير خدا دل ببندد به او نزديك مى شود و به همان مقدار از خداى تبارك و تعالى دور مى شود و از روح نماز و حقيقت سجده دور مى باشد. چنان كه خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

ما جعل الله لرجل من قلبين فى جوفه :

«خداوند براى هيچ كس دو قلب در درونش قرار نداده است (244)».

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين رابطه مى فرمايد:

لا اطلع على قلب عبد فاعلم فيه حب الاخلاص لطاعتى لوجهى، وابتغاء مرضاتى الا توليت تقويمه و سياسته، و من اشتغل بغيرى فهو من المستهزئين بنفسه، و مكتوب اسمه فى ديوان الخاسرين :

«اطلاع پيدا نمى كنم بر دل بنده اى كه در آن محبت خالص، خلوص در اطاعت و طلب خشنودى من باشد، جز اين كه اداره امورش را به عهده مى گيرم، تدبير و تنظيم زندگى اش را شخصا انجام مى دهم، ولى هركس به غير من مشغول شود، او از استهزاء كنندگان به خويش است و نامش در ديوان زيانكاران ثبت مى گردد (245)».

## 7 - تشهد

چون بعد از اعماق دقيق و آگاهى از اسرار عميق آنها، براى تشهد نشستى، پس دلت را از خوف و خشيت حضرت احديت مالامال كرده، اعمال گذشته خود را مد نظر كن، كه شايد هيچ كدام از آنها مورد پذيرش قرار نگرفته باشد و وظيفه بندگى ات انجام نيافته باشد. پس دست از اعمال گذشته بشوى و صرفا فضل و رحمت پروردگارت را اميدوار باش و به اصل اعتقاد به مبداء و معاد برگرد و از شهادت به وحدانيت حق تعالى آغاز كن، آنگاه رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله را مد نظر كرده به رسالت آن حضرت شهادت داده، بر او و اهلبيت پاك و پاكيزه اش درود بفرست.

آنگاه با تجديد شهادتين (در تشهد ركعت آخر) با خداى خود تجديد عهد كن، كه آنها شرط اساسى و گام نخستين به سوى سعادت جاويدان است و شهادتين پايه هر فضيلت و جامع هر منقبت است.

سپس درود بى پايان و رحمت بيكران حق تعالى را براى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و خاندان پاك و پاكيزه اش بطلب، آنگاه از وجود اقدس رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله براى هر صلواتى منتظر و مترقب ده پاسخ باش، كه اگر فقط يكبار از او پاسخ بشنوى رستگارى جاويدان را به دست آورى.

اما صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

التشهد ثناء على الله تعالى فكن عبدا له فى السر خاضعا له فى الفعل، كما انك عبد له بالقول و الدعوى وصل صدق لسانك بصفاء صدق سرك، فانه خلقك عبدا و امرك ان تعبده بقلبك و لسانك و جوارحك :

«تشهد سپاس و ستايش خداوند متعال است، پس بنده خاضع خداى در نهان باش، آن چنان كه بنده او در گفتار و در مقام ادعا هستى. آنگاه راستى و درستى زبانت را به راستى و درستى درونت متصل نماى، كه او ترا آفريده و به تو فرمان داده كه با زبان و دل و اعضاى جوارحت او را بپرستى و بنده او باشى (246)».

بايد حق ربوبيت او را با اداى عبوديت خود ادا كنى و بدانى كه تقديرات و اختيارات همه بندگان به دست اوست، مخلوقات جهان از خود هيچ قدرت و اراده اى ندارند جز به قدرت و مشيت او. آنها از انجام كوچكترين چيزى در مملكت او بدون اجازه او عاجز و ناتوان هستند. چنان كه خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

و ربك يخلق ما يشاء و يختار، ما كان لهم الخيرة، سبحان الله و تعالى عما يشركون :

«پروردگارت آنچه بخواهد مى آفريند و مى گزيند، آنها در كار خدا حق انتخاب و گزينش ندارند، خداوند منزه و والاتر است از آنچه شريك قرار مى دهند (247)». بنده سپاسگزار و ستايشگر خداى متعال در عمل باش، چنان كه به زبان و گفتار و سپاس و ستايش او مشغول هستى. راستى و درستى زبانت را به راستى و درستى دلت متصل كن، كه او آفريدگار توست و از راز و نهانت آگاهست. او منزه و والاتر از آن است كه در پهنه هستى اراده و اختيارى براى غير او باشد. پس اوامر او را اطاعت كن، به فرمانهايش ‍ گوش فرا ده و وظايف بندگى را به نيكوترين وجه ممكن ادا كن.

چون از گواهى به وحدانيت خدا و رسالت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پرداختى، صلوات و سلام بى پايان حق تعالى را به پيشگاه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نثار كن كه فرمان خداست. پس او را صلوات بفرست و طاعت او را اطاعت خداى بدان و سخنان او را سخن خداى بدان و معرفت او را معرفت خداى بدان، كه هرگز شناخت او را ناديده نگير تا از فيوضات تبعيت و پيروى و عرض ادب و تقديم سلام محروم نباشى. و از بركات دعا و استغفار و شفاعت آن حضرت برخوردار شوى و مقام والايش را بازشناسى.

## 8 - سلام

چون از تشهد بپرداختى، وجود اقدس رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و فرشتگان مقرب الهى را در نظر بگير و خودت را در حضور آنان تصور كن و خطاب به پيامبر عظيم الشأن اسلام بگو:

السلام عليك ايها النبى و رحمة الله و بركاته :

«درود، رحمت و بركات خدا بر تو باد اى پيامبر».

آنگاه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، ديگر پيامبران بزرگوار، امامان معصوم و فرشتگان مقربى را كه به حفاظت از تو و نوشتن حساب اعمال تو موكل هستند در قلب خود منظور كن و بگو:

السلام عليكم و رحمة الله و بركاته :

«درود، رحمت و بركات خدا بر شما باد».

هرگز بدون در نظر گرفتن مخاطبين اين خطابها را به زبان نياور، كه سلام و خطاب بيهوده شود، زيرا بدون در نظر گرفتن مخاطب، ديگر كسى طرف خطاب تو نيست تا سخنت را بشنود و احيانا پاسخ دهد. و اين كه سلام بدون در نظر گرفتن مخاطبين از سلام واجب كفايت مى كند و قضاى نماز را بر تو واجب نمى كند، لطف و كرم و رحمت در راءفت خداوند است.

آرى رحمت عامه و راءفت شامله خداوندى موجب شده كه اعمال ما وظيفه را از گردن ما ساقط كند اگر چه در سطحى بسيار پايين تر از سطح قبولى اعمال، و در حدى بسيار ناقص تر از حد تقرب باشد.

امام جماعت در نماز جماعت به هنگام گفتن «السلام عليكم» علاوه بر پيامبران و امامان و فرشتگان، ماءمومين را نيز در نظر بگيرد و ماءمومين نيز به هنگام گفتن «السلام عليكم» علاوه بر پيامبران و امامان و فرشتگان، پاسخ امام جماعت را نيز منظور كنند. شايسته تر اين است كه ماءمومين دو بار «السلام عليكم» بگويند، يكبار به نيت پاسخ سلام امام جماعت و يكبار ديگر به نيت پيامبران و امام و فرشتگان.

با رعايت نكات ياد شده حق سلام ادا مى شود و نمازگزار مستحق فضل و رحمت و عنايت بيشتر از خداى متعال مى باشد.

واژه «اسلام» در ميان دو معنى مشترك است :

1 - درود و تحيت.

2 - نام مقدس خداوند.

طبق معناى اول، معناى سلامهاى نماز روشن است ولى بر اساس معناى دوم، اشاره و كنايه از اين است كه نمازگزار به اذن پروردگار سلامتى و امن از عذاب را براى مؤمنان تفاءل مى زند. چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

معنى السلام فى دبر كل صلاة الاءمان :

«معناى سلام در آخر هر نمازى امان است (248)».

يعنى براى كسانى كه حدود الهى را رعايت كنند و حقوق پروردگار را ادا نمايند و سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله را دقيقا مورد اجرا قرار دهند، امان است از بلاى دنيا و براءت است از عذاب آخرت.

سلام يكى از نامهاى مقدس حضرت احديت است كه اجازه داده مردم آن را در روابط اجتماعى خود مورد استفاده قرار دهند، در برخوردها، داد و ستدها و در هرگونه رابطه اجتماعى از آن استفاده كنند و آن را نشان دوستى و رمز صداقت در مصاحبت قرار دهند.

اگر بخواهى كه حق سلام را ادا كنى پس تقوى و پاكدامنى را شعار خود قرار داده، دل و دين و دماغت را از آلوده شدن به ظلمت گناهان پاكيزه نگهدار، و فرشتگان حافظ و مراقب اعمالت را با رفتار زشت خود ملول و آزرده مساز،

دل دوستانت را اندوهگين نكن و دل دشمنانت را به وحشت و اضطراب وادار نكن كه اگر نزديكان و خويشان و دوستانت از تو آسوده و در امان نباشند، بيگانگان از شر تو در امان نخواهند بود.

كسى كه حق سلام را رعايت نمى كند، در سلامهاى خود دروغگو خواهد بود، اگر چه در افشاى سلام تلاش كند.

تعقيبات نماز

هنگامى كه نماز را با شرايط ياد شده انجام دادى، پس آن را با خضوع و خشوع تمام كن، نگران و ترسان باش از اين كه نمازت پذيرفته نشود و ماءيوس و محروم بازگردى.

چون از نماز بپرداختى، خداى را سپاس گوى كه به تو توفيق داد توانستى عبادت خود را به پايان برسانى، كه جز با توفيق او چنين موفقيتى نصيب نمى شد.

هنگامى كه خواستى با نماز وداع كنى، آن چنان آن را وداع كن كه گويى آخرين نماز تست و ديگر اجل تو را مهلت نخواهد داد.

چنان كه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: «صل صلاة مودع»: «همانند كسى كه با نماز وداع مى كند نماز بخوان (249)» آنگاه دلت را پر از شرم و حيا كن، شرم از قصور در عبادت و نگران از اين كه عبادتت پذيرفته نشود و به سويت باز گردد.

هنگامى كه با چنين خوف و رجا نماز را به پايان رساندى، اميد است كه از خاشعين باشى و مشمول آيه شريفه شوى كه مى فرمايد:

الذين هم على صلوتهم دائمون :

«كسانى كه بر نمازهاى خود مداومت كنندگانند (250)».

نماز خود را با اوصاف ياد شده در اين كتاب، بخصوص با وصف خضوع و خشوع تطبيق كن، هر قدر با اين وصف منطبق باشد به همان مقدار اميدوار باش، و هر قدر كمبود داشته باشى، به همانقدر نگران و متاءثر باش و تصميم بگير كه كمبودهاى آن را جبران كنى و در همه لحظات نماز دلت به ياد خدا خاضع و خاشع باشد كه نماز غافلان چراگاه شياطين است.

از خداى منان مى خواهيم كه ما را با رحمت واسعه اش بپوشاند و قلم عفو بر جرايم اعمال ما بكشد كه وسيله مغفرتى جز اعتراف به عجز و ناتوانى خود نداريم.

به دنبال نماز مشغول تعقيبات نماز شده، با ذكر و دعا و تلاش در اخلاص و انقطاع از قلق و توجه به حق بكوش كه رحمت پروردگار را به سوى خود حلب كنى، تا گناهانت آمرزيده شود و عباداتت پذيرفته گردد، كه فضل و رحمت خداى بسيار وسيع و بى پايان است و لطف و كرمش دايمى است و زمان، زمان استجابت دعاست.

آداب نيايش در تعقيبات نماز و غير آن به طور فشرده در يك حديث از امم صادق عليه‌السلام چنين است :

احفظ ادب الدعاء، و انظر من تدعو، و كيف تدعو، و لما تدعو: «ادب دعا را حفظ كن، خوب بينديش كه چه كسى را مى خوانى؟ چگونه مى خوانى؟ براى چه مى خوانى؟ (251)».

عظمت و كبريايى خداى تبارك و تعالى را در برابر ديدگانت مجسم كن، و به يادآور كه اعماق دلت آگاهست و هر چه از حق و باطل در دلت مخفى كنى از او پوشيده نيست، راه نجات و هلاكتت را خوب بياموز تا چيزى را از خدا نخواهى كه موجب هلاكت تو باشد و تو خيال كنى كه نجات تو در آن است. چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

و يدع الانسان بالشر دعاءه بالخير و كان الانسان عجولا:

«انسان شر را از خدا مى خواهد آن چنان كه خير را مى خواهد، كه انسان بسيار شتاب كننده است (252)».

پس بينديش كه از خدا چه مى خواهى؟ و چرا مى خواهى؟ و چگونه مى خواهى؟ آنگاه از خدا بخواه كه همه دعاهايت را مستجاب فرمايد و بدان كه حقيقت دعا اطاعت همه اعضاى بدن تو از پروردگار است كه بايد تمام زواياى قلبت براى معرفت خدا و ملاقات پروردگار در تلاش و تكاپو باشد و در برابر او از خود اختيارى نداشته باشى و در تمام امور تسليم فرمان او باشى، و در ظاهر و باطن مطيع و منقاد اوامر او باشى.

اگر شرايط دعا را رعايت نكنى، هرگز منتظر اجابت نباش، كه او بر راز و نهان داناست و از اعماق دلت آگاهست. شايد تو چيزى را از خدا بخواهى، كه خداوند با علم واسعه اش از اعماق دلت خلاف آن را بداند.

برخى از اصحاب به برخى ديگر گفت : شما با اين دعاها منتظر بارش باران رحمت هستيد ولى من خوف آن را دارم كه با اين دعاها بر سرتان سنگ ببارد!

اگر خداى تبارك و تعالى به ما فرمان دعا نداده بود، از رحمت واسعه اش ‍ انتظار داشتيم كه دعاهاى ما را مستجاب فرمايد، ولى او به ما امر فرموده كه دعا كنيم و وعده داده كه دعاهاى ما را مستجاب فرمايد، به شرط اين كه شرايط استجابت دعا را رعايت كنيم.

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در مورد «اسم اعظم» سئوال كردند، فرمود:

كل اسم من اسماء الله اعظم :

«هر اسمى از اسامى ذات اقدس الهى اعظم است (253)».

پس دلت را از ما سوى الله خالى كن و او را با هر نامى كه بخواهى بخوان، كه هيچكدام از نامهاى خدا نيست كه عين اسامى ديگر نباشد، كه او خداى واحد قهار است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ان الله لا يستجيب الدعاء من قلب لاه :

«خداوند دعايى را كه از قلب بازيگر انجام شود، هرگز مستجاب نمى كند (254)».

هنگامى كه اين شرايط را رعايت كردى و با قلبى پاك و نيتى خالص دعا كردى، ترا با يكى از سه پاداش بشارت داد:

1 - مستجاب شدن دعا و رسيدن به خواسته قلبى خود.

2 - پاداشى ارزنده در آخرت به جاى استجابت دعا، كه بس پر ارج است.

3 - دفع بلايى كه اگر بر تو مى رسيد نابودت مى كرد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از خداى تبارك و تعالى نقل مى كند كه فرمود:

من شغله ذكرى عن مسئلتى اعطيته افضل ما اعطى السائلين :

«كسى كه ياد من او را از درخواست حاجاتش مشغول سازد، بهترين چيزى را كه به درخواست كنندگان خواهم داد به او مى دهم (255)».

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

لقد دعوت الله مرة فاستجاب لى و نسيت الحاجة، لان استجابته باقباله على عبده عند دعوته اعظم و اجل مما يريد منه العبد، و لو كانت الجنة و نعيمها الابد، و لكن لا يعقل ذلك الا العالمون المحبون العارفون الفائزون، صفوة الله و خواصه:

«روزى حاجتى داشتم كه براى آن خدا را خواندم، خداوند دعوتم را اجابت فرمود، ولى من حاجتم را فراموش كردم، زيرا هنگامى كه خداى تبارك و تعالى را دعا كنند به سوى دعا كننده توجه مى كند، اين اقبال و توجه بسيار بزرگتر و گرانقدرتر از چيزى است كه انسان از خداى خود مسئلت مى نمايد، اگر چه بهشت برين و نعمتهاى جاويد آن را خواسته باشد. ولى اين معنى را درك نمى كند به جز عالمان، عاشقان، عارفان، رستگاران، برگزيدگان و خاصان حضرت پروردگار (256)».

آنچه گفته شد در پيرامون آداب دعا بس است، اگر بتوانى به دنبال آن چيزى از قرآن كريم را تلاوت كنى بسيار شايسته است.

به هنگام تلاوت آيات قرآن شرايط و آداب آن را دقيقا رعايت كن تا پاداشهاى عظيمى كه براى قاريان قرآن معين شده، شامل حال تو نيز باشد.

اگر بخواهيم پاداشهاى عظيمى را كه براى تلاوت قرآن از پيشوايان معصوم رسيده است، در اين جا بياوريم از موضوع كتاب خارج مى شويم، از اين رو به بيان قسمتى از آداب و شرايط آن بسنده مى كنيم :

## آداب تلاوت قرآن

كسى كه قرآن كريم را تلاوت مى كند وظايف بسيارى دارد كه مهمترين آنها به قرار زير است :

### 1 - حضور قلب

قارى قرآن بايد به هنگام تلاوت قرآن خودش را فراموش كند و فقط در مورد قرآن بينديشد و جز آن را از مغز خود بيرون كند، چنان كه در تفسير آيه شريفه : يا يحيى خذ الكتاب بقوة (257) گفته اند كه منظور از «اخذ به قوه» اين است كه به هنگام تلاوت آن ما سوى الله را فراموش كند و به همه هم و غم زندگى را از ياد ببرد.

### 2 - تدبر در آيات قرآن

تدبر معنايى است غير از حضور قلب، زيرا ممكن است انسان به هنگام قرائت قرآن افكار ديگرى در قلبش خطور نكند و حضور قلب هم داشته باشد ولى تعمق در آيات نداشته باشد، چنين شخصى حضور قلب دارد ولى تدبر ندارد. از اين رهگذر علاوه بر حضور قلب بايد در آيات قرآن تدبر و تعمق داشته باشد، كه مقصود اصلى از قرائت قرآن همان تدبر است چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

افلا يتدبرون القران، و لو كان من عند غير الله، لوجدوا فيه اختلافا كثيرا:

«چرا در قرآن تدبر نمى كنند؟! اگر قرآن از طرف غير خدا بود در آن اختلافهاى بسيارى مى يافتند (258)».

و رتل القران ترتيلا:

«قرآن را با وقار و طماءنينه بخوان (259)».

ترتيل به انسان فرصت مى دهد كه در آيات آن تعمق كند، از اين رهگذر امر شده كه قرآن با «ترتيل» خوانده شود. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين رابطه مى فرمايد:

لا خير فى عبادة لا فقه فيها و لا خير فى قراءة لا تدبر فيها:

«عبادتى كه از روى فهم نباشد سودى ندارد و قرائتى كه در آن فكر و تأمل نباشد سودى ندارد (260)».

تكرار يك آيه تاءثير روانى عجيبى در تدبر و تعمق دارد، و لذا جناب ابوذر (رضى الله عنه) مى فرمايد: شبى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را ديدم كه براى عبادت برخاست و در اثناى قرائت قرآن اين آيه را چندين بار تكرار كرد:

ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم : «پروردگارا! اگر آنها را عذاب كنى، آنها بندگان تو هستند و اگر آنها را بيامرزى تو عزيز و حكيم هستى (261)».

### 3 - تفهم معانى قرآن

قارى قرآن به هنگام قرائت قرآن از هر آيه اى بايد معنايى را كه شايسته آن است دريابد، زيرا قرآن كريم شامل معارف بسيارى از صفات حق تعالى، حالات پيامبران، سرگذشت باورداران و ناباوران، حالات فرشتگان، اوامر و نواهى خداوند منان، بهشت و دوزخ، پندها و حكمتها و وعدها وعيدها مى باشد، و لذا قارى قرآن بايد در اين معنى دقيقا بينديشد تا اسرار و دقايق و حقايق آن بر او آشكار گردد.

ابن مسعود مى گويد: هر كس بخواهد كه علو اولين و آخرين را به دست آورد، قرآن بخواند و در آيات آن تأمل كند. (262) چنان كه قرآن كريم مى فرمايد: قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربى لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربى و لو جئنا بمثله مددا:

«بگو: اگر درياها مركب باشد تا كلمات پروردگارم با آن نوشته شود، آب درياها تمام مى شود و كلمات پروردگارم تمام نمى شود اگر چه به مثل همين درياها بر آن افزوده گردد (263)».

امير مؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد:

لو شئت لاءوقرت سبعين بعيرا من تفسير فاتحة الكتاب :

«اگر بخواهيم بار هفتاد شتر در تفسير سوره فاتحة الكتاب مى نويسم (264)».

كسى كه به هنگام خواندن و شنيدن قرآن كريم معناى آن را نفهمد و حتى از حداقل معنى و مفهوم آن محروم باشد، مشمول آيه هاى زير خواهد بود: اولئك الذين طبع الله على قلوبهم :

«آنها كسانى هستند كه خداوند بر دلهايشان مهر زده است (265)».

افلا يتدبرون القران، ام على قلوب اقفالها:

«چرا در پيرامون آيات قرآن تدبر نمى كنند؟ مگر بر دلها قفل زده شده است (266)».

### 4 - دورى از موانع فهم

بسيارى از مردم مسلمان به دلايلى از فهم قرآن محروم شده اند كه قارى قرآن بايد اين موانع را از پيش پاى خود بردارد. اين موانع را شيطان در برابر دلهاى بنى آدم ايجاد كرده است تا آنها را از اسرار نهفته در آن محروم سازد. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است :

لو لا ان الشياطين يحومون على قلوب بنى آدم، لنظروا الى الملكوت :

«اگر نبود اين كه شياطين بر دلهاى بنى آدم دور مى زنند، به ملكوت اعلى نگاه مى كردند (267)».

درك معانى و مفاهيم عاليه قرآن كريم جزء ملكوت الهى است كه شيطان تلاش مى كند با ايجاد مانع ميان قرآن خوان و مفاهيم عاليه قرآن سد ايجاد كند كه قرآن خوان هرگز نتواند اين پرده ها را كنار بزند و به فهم معانى جليله قرآن راه يابد.

يكى از مانع هايى كه شيطان ايجاد مى كند اين است كه انسان را به شدت عمل در اداى حروف از مخارج آنها وادار مى كند و در انسان حالت وسوسه به وجود مى آورد، انسان معنى را ترك مى كند و تمام هم و غم خود را صرف مخارج حروف مى كند.

گفته شده كه شيطان شخصا اين كار را به عهده مى گيرد و انسان را وادار مى كند كه آن را چندين بار تكرار كند، هر دفعه مى گويد كه نشد، اين بار هم از مخرجش ادا نشد، تا او را كاملا در محدوده مخارج حروف محصور نمايد و هرگز به درك معانى دقيق و عميق قرآن توفيق پيدا نكند. چنين شخصى بزرگترين وسيله دلخوشى براى شيطان رجيم است.

يكى ديگر از دامهاى شيطان اين است كه انسان را به يك خواهش نفسانى مبتلا سازد، به طورى كه به آن مفتون گردد و هرگز نتواند در برابر آن خودش ‍ را حفظ كند، چنين ضعف نفس موجب تيرگى دل مى شود. چنين دلى همانند آيينه زنگ گرفته است كه هرگز حقايق در آن منعكس نمى شود. (268) و اين بزرگترين حجاب و مانع بين دل و حقايق است. كه خيلى ها با اين حجاب از درك حقايق و فهم معارف محروم شده اند. هر قدر شهوات نفسانى بيشتر بر دل تهاجم و تراكم داشته باشد، انسان از اسرار الهى و معارف ربانى دورتر خواهد شد. از اينجاست كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

الدنيا و الاخرة ضرتان، بقدر ما تقرب من احديهما تبعد من الاخرى :

«دنيا و آخرت هووى يكديگرند، به مقدارى كه به يكى از آنها نزديك شوى از ديگرى فاصله خواهى گرفت (269)».

### 5 - خود را مخاطب قرآن دانستن

شخص قرآن خوان در هر آيه اى كه به يكى از خطابات قرآن برسد بايد خود را با آن خطاب مخاطب بداند، و بدين گونه خود را مخاطب همه اوامر، نواهى، وعدها، و وعيدهاى قرآن بداند. حتى اگر داستان يكى از پيامبران گذشته را در آن مى خواند، باز هم نبايد آن را يك سرگذشت خالى تصور كند، كه قرآن كتاب داستان نيست، بلكه كتاب پند و حكمت است و سرگذشتهاى آن از باب : «به در مى گويم تا ديوار بشنود» مى باشد.

قرآن همه اش نور، هدايت رحمت و بركت است كه از طرف پروردگار متعال براى هدايت انسانها نازل شده است و همه انسانها موظف هستند كه در برابر اين نعمت بزرگ از خداى خود سپاسگزار باشند، چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

واذكروا نعمة الله عليكم و ما انزل عليكم من الكتاب و الحكمة يعظكم به :

«به ياد آوريد نعمتهاى خداى را بر شما، و اين كه به شما كتاب و حكمت نازل فرموده است كه شما را به وسيله آن موعظه مى فرمايد (270 )».

هنگامى كه قرآن خوان خود را با خطابات قرآن مخاطب بداند، آن را مى خواند همانند نامه اى كه از مولى به بنده خود فرستاده شود، ديگر قرائت قرآن را براى خود شغل قرار نمى دهد كه وسيله نان در آوردن باشد.

فرزانه اى در حق قرآن گفته است : «اين قرآن از طرف پروردگار ما آمده و پيمانهاى او را براى ما به ارمغان آورده است، در نمازها آن را مى خوانيم و در پيرامونش تفكر مى كنيم، و در خلوتها به وسيله آن با خداى خود مناجات مى كنيم و در اطاعتها و عبادتها آن را از سنتهاى لازم الاتباع مى دانيم».

### 6 - اثر پذيرى از قرآن

شخص قرآن خوان به هنگام قرائت قرآن بايد حالت اثر پذيرى از آن داشته باشد، و بر حسب حقايق و دقايق نهفته در هر آيه اى اثر متناسب با آن براى او حاصل شود. در آياتى حالت وجد و اميد و عشق، و در آياتى حالت ترس ‍ و وحشت و خشيت. شخص قرآن خوان بايد خود را براى اين حالات آماده كند و هر قدر معرفت و شناخت او به خدا و عظمت خدا، و به قرآن و معارف عاليه آن بيشتر باشد، حالت اثر پذيرى او نيز شديدتر خواهد بود.

شخص عارف همواره حالت خوف و خشيت را در كنار اميد و آرزو دارد، زيرا به هنگام يادآورى رحمت و مغفرت خداوند نيز نگران آن است كه او شايستگى اين رحمت واسعه را نداشته باشد، و لذا همواره در كنار اميدها و آرزوهايش، هاله اى از خوف و خشيت دل او را فرا گرفته است.

رحمت و مغفرت خداوندى شرايطى دارد كه در آيه زير به برخى از آنها اشاره شده است :

و انى لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدى :

«من بسيار آمرزنده هستم نسبت به كسانى كه :

1 - توبه كنند

2 - ايمان آورند

3 - عمل شايسته انجام دهند

4 - آنگاه هدايت پيدا كنند (271)».

هر كجا اين چهار شرط جمع شود، بدون ترديد رحمت و مغفرت حضرت احديت شامل خواهد شد.

و در سوره عصر اين چهار شرط را به اين تعبير بيان فرموده است : «سوگند به عصر، كه انسان همواره در زيانكارى است، به جز كسانى كه :

1 - ايمان آوردند

2 - عمل شايسته انجام دادند

3 - توصيه به حق نمودند

4 - و توصيه به صبر نمودند (272)».

و گاهى همه چهار شرط را در يك كلمه جامع خلاصه كرده چنين فرمود است :

ان رحمة الله قريب من المحسنين :

«رحمت پروردگار براى نيكوكاران نزديك است (273)».

در اين جا كلمه «محسنين» هر چهار شرط را در بر گرفته است.

شخص قرآن خوان چون به آيه عذاب برسد از خوف و وحشت بدنش ‍ مى لرزد، رنگش دگرگون مى شود، چون به آيه رحمت برسد قلبش شاد و مسرور مى شود، چون به آيه اى برسد كه در آن از عظمت خدا ياد شده، در برابر عظمتش سر فرود آورده خضوع و خشوع مى كند. چون به آياتى برسد كه در آنها از تهمتهاى كفار سخن رفته، صدايش را كم مى كند و از سخنان زشت و گزاف آنها احساس شرم و ابراز تنفر مى كند و خداى را از سخنان بيهوده آنها تقديس و تنزيه مى كند. و هنگامى كه به آياتى مى رسد كه از بهشت و نعمتهاى جاويد آن سخن رفته است، قلبش پر از عشق و شور و نشاط مى شود و چون به آياتى برسد كه در آنها از آتش دوزخ گفتگو شده، لرزه بر اندامش مى افتد و رنگ چهره اش دگرگون مى شود.

ابن مسعود مى گويد: روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به من امر فرمود كه برايش قرآن بخوانم، سوره نساء را باز كردم و آياتى از اين سوره را برايش خواندم تا به اين آيه رسيدم :

فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئنابك على هؤ لاء شهيدا: «چگونه خواهد بود هنگامى كه از هر امتى گواه بياوريم و تو را براى اينان گواه بياوريم (274)».

ابن مسعود مى گويد: يك مرتبه متوجه شدم كه اشك رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله چون سيل از ديدگان مباركشان به صورتشان جارى است. اين حالت به قدرى بر قلب شريفشان فشار آورد كه فرمودند: ابن مسعود الان ديگر بس است. (275)

از تلاوت قرآن ايجاد يك چنين حالتى مطلوب است. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است :

اقراءوا القران ما ائتلفت عليه قلوبكم و لانت عليه جلودكم، فاذا اختلفتم فلستم تقرؤ نه :

«قرآن بخوانيد تا هنگامى كه دلهاى شما با آن انس بگيرد و الفت پيدا كند و پوستهاى شما با آن نرم شود، هنگامى كه دلهاى شما پراكنده شد ديگر شما قرآن خوان نيستيد (276)».

قرآن كريم مى فرمايد:

الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته، زادتهم ايمانا و على ربهم يتوكلون :

«آنان كه چون خداى متعال بر آنها ياد كرده شود دلهايشان به ترس و وحشت افتد، و چون آيات خدا بر آنها تلاوت شود بر ايمانشان افزوده مى گردد و بر پروردگارشان توكل مى كنند (277)».

در روايت آمده است كه مردى به پيشگاه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و از آن حضرت درخواست كرد كه به او قرآن تعليم كند، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله قسمتى از قرآن را به او تعليم فرمود تا به اين آيه رسيد:

فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره، و من يعمل مثقال ذرة شرا يره :

«هر كس به مقدار يك ذره خير انجام دهد آن را مى بيند و هر كس به مقدار يك ذره شر انجام دهد آن را مى بيند (278)».

آن مرد گفت : اين مقدار مرا بس است. اين را گفت و بازگشت.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

انصرف الرجل و هو فقيه :

«اين مرد در حالى كه فقيه شده بود بازگشت (279)».

كسى كه قرآن مى خواند و از آن اثر نمى پذيرد و به آن عمل نمى كند مشمول اين آيه شريفه است كه مى فرمايد:

و من اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا و نحشره يوم القيامة اعمى :

«هر كس از ياد من اعراض كند براى او زندگى تنگ و سختى است و او را در روز قيامت به صورت نابينا محشور مى كنيم (280)».

به هنگام قرائت قرآن هر عضوى وظيفه اى دارد: وظيفه زبان اين است كه الفاظ را به صورت صحيح تلفظ كند، وظيفه عقل آن است كه معانى دقيق و عميق آن را دريابد، و وظيفه قلب آن است كه از آن پند گيرد، از اوامرش ‍ اطاعت كند و از نواهى آن اجتناب نمايد.

### 7 - توجه و ترقى

و آن توجه قلب و عقل به سوى قبله حقيقى است، تا به هنگام تلاوت قرآن كلام خالق سبحان را از خداوند منان بشنود نه از خود.

براى قاريان قرآن سه درجه است :

1 - كمترين حد آن اين است كه قرآن خوان توجه كند كه من قرآن مى خوانم و خدايم مى شنود، او مرا مى بيند و به سخنانم گوش مى دهد، لازمه اين مرحله از تلاوت قرآن عرض ادب، درخواست و دعا و تضرع به پيشگاه خداى قادر متعال است.

2 - حد متوسط آن اين است كه قرآن خوان با چشم دل مشاهده كند كه خداى تبارك و تعالى به سوى او مى نگرد، با الطاف بيكران و عنايات بى پايانش او را مورد توجه قرار مى دهد، با او سخن مى گويد و با فضل و كرم و احسانش با او رفتار مى كند. لازمه اين مرحله از تلاوت قرآن، حيا و تعظيم و تسليم در برابر او، و استماع كلام او، و فهم عارف عاليه آن است.

3 - والاترين مرحله از درجات قرآن خوان اين است كه به هنگام تلاوت قرآن از الفاظ درر بار آن، صفات والاى خداى متعال را مشاهده كند، به خويشتن توجهى نكند و به قرائت خويش توجه نكند و به نعمتهاى پروردگار به عنوان نعمتهاى دنيوى توجه نكند، بلكه همه توجه و اهتمام خود را صرف تدبر در عظمت خالق متعال و نازل كننده آن سخنان پر ارج نموده، غرق مشاهده انوار الهى و كسب فيض از فيوضات بيكران حق تعالى شود و اين درجه مقربين است كه امام جعفر صادق عليه‌السلام از آن خبر داده مى فرمايد:

لقد تجلى الله لخلقه فى كلامه و لكن هم لا يبصرون :

«خداوند در ميان سخنانش خودش را بر بندگانش متجلى ساخته است ولى مردم آن را درك نمى كنند (281)».

يكبار امام صادق عليه‌السلام را در نماز حالى دست داد كه به صورت آدم غش كرده به روى زمين افتاد، چون به حالت عادى بازگشت، علت آن را جويا شدند، فرمود:

ما زلت اردد هذه الاية على قلبى حتى سمعتها من المتكلم بها، فلم يثبت جسمى لمعاينة قدرته :

«اين آيه را در دلم آنقدر خطور دادم و تكرار كردم كه آن را از خالقش‍ شنيدم و ديگر نتوانستم در برابر مشاهده قدرت و عظمتش روى پاى خود بايستم (282)»

### 8 - تبرى

منظور از تبرى اين است كه قرآن خوان به هنگام قرائت قرآن توجهى به حول و قوه خود نداشته باشد و خود را از هرگونه خودپسندى و خود پاك بينى به دور سازد. هنگامى كه آيات رحمت و مغفرت را مى خواند خود را مشمول اين آيات تصور نكند، بلكه آنها را در مورد صالحان، صديقان، و باور داران بداند و از خداوند بخواهد كه او را نيز در رديف آنها قرار دهد و مشمول آن آيات گرداند. و هنگامى كه آيات عذاب و نقمت و نكوهش ‍ مقصران را مى خواند خود را در رديف آنها تصور كند و خود را مخاطب آن آيات بپندارد تا خوف و خشيت در دلش ديد آيد. امير مؤمنان و پيشواى پرهيزكاران حضرت على عليه‌السلام در خطبه معروف خود كه پرهيزكاران را در آن توصيف كرده، به اين معنى اشاره نموده مى فرمايد:

اذا مروا بآية فيها تخويف اصغوا اليها مسامع قلوبهم فظنوا ان زفير جهنم فى آذانهم... :

«هنگامى كه به آيه اى مى رسند كه در آن از عذاب الهى بيم داده شده است، با گوش دل آن را مى شنوند و چنين تصور مى كنند كه آواز جهنم و طنين زبانه هاى آتش دوزخ در كنار گوش آنهاست (283)».

كسى كه به هنگام قرائت قرآن خود را مقصر تصور كند و موجب تقرب به پيشگاه خداى متعال مى شود و هر كس به خودپسندى مبتلا شود بين او و فضل و كرم خداى متعال سد ايجاد مى شود.

اينها شمه اى از آداب و وظايف قرآن خوان است، خداوند همه ما را به درك و فهم و برخوردارى از اسرار عاليه قرآن كريم موفق فرمايد و عبادت ابرار را بر ما نصيب نمايد.

چون تعقيبات نماز را انجام دادى و مقدارى از آيات قرآن را با دقت و ترتيل و تدبر و حضور قلب تلاوت كردى، پس به سجده رفته، سجده شكر كن و نعمتهاى بى شمار خداى تبارك و تعالى را به يادآور، كه هر لحظه اى در درياى نعمت غوطه ور هستى و شمار نعمتهاى او را كسى نتواند كه شمارش ‍ كند، پس نعمتهاى بيكران او را همراه با عجز و ناتوانى خود از سپاس و ستايش به ياد آورده بگو: «شكرا، شكرا، شكرا».

هر قدر بتوانى در عرض سپاس و ستايش بكوش و بدان كه هر قدر او را سپاس بگويى، هرگز قدرت آن را ندارى كه وظيفه سپاس و ستايش خود را ايفا كنى، تنها چيزى كه مى توانى اين است كه به عجز و ناتوانى خود اعتراف كرده، عذر تقصير بياورى و مغفرت بخواهى.

پروردگارا! به ما توفيق عمل بده، تا به آنچه از اسرار و حقايق آموخته اى عمل كنيم، هر لحظه بر فيوضات خود و بر شناخت ما بيفزاى، تا وسيله نيل به درجات عاليه باشد.

بار خدايا! ما را به درك حق و حقيقت توفيق داده، با فضل و كرم خود در مقامات صدق و صفا ثابت و پابرجا كن كه تو بخشاينده و بزرگوارى.

# بخش سوم : منافيات نماز

## منافى كمال و منافى صحت

در اين جا منظور از منافيات نماز چيزهايى است كه از جهت توجه قلبى كمبودى در نماز ايجاد مى كند و موجب بطلان و يا نقصان آن مى شود. آنچه موجب نقصان مى شود آن را «منافى كمال» مى نامند، و آنچه موجب بطلان مى شود آن را «منافى صحت» مى نامند.

ميزان در «منافى كمال» اين است كه با توجه و اقبال قلبى منافات داشته باشد. حديث نفس، توجه به امور دنيوى، حتى توجه به يك امر اخروى كه مربوط به نماز نباشد و انسان را از توجه قلبى باز دارد منافى كمال است. از مرموزترين حيله هاى شيطان اين است كه ذهن انسان را به يك مساءله دينى جلب كند كه انسان به عنوان يك امر معنوى و اخروى در اطراف آن تفكر كند و از حضور قلب و اقبال قلبى باز ماند، از اين رو گفتيم كه حتى تفكر در يك امر اخروى غير مربوط به نماز نيز از اقسام منافى كمال است. آنچه براى خدا مطلوب است اين است كه انسان به هنگام اشتغال به هر جزيى از اجزاء نماز همه توجه و اقبالش به سوى آن معطوف باشد، چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

و انما لك من صلاتك ما اقبلت عليه بقلبك :

«از نماز آن مقدار براى تو سودمند است كه در آن توجه و اقبال قلبى داشته باشى (284)».

همه آنچه در كتابهاى فقهى به عنوان «مكروهات نماز» مطرح شده، از اقسام «منافى كمال» است، يعنى ثواب نماز را كم مى كند و در حضور قلبى نقصان ايجاد مى كند ولى از نظر ظاهر نماز باطل نمى شود كه قضاى آن واجب شود.

قسمتى از مكروهات نماز عبارت است از:

1 - «مدافعة الاءخبثين»، يعنى هنگامى كه نياز به دستشويى دارد خودش را وادار به مقاومت كند و در آن حال نماز بخواند.

2 - خميازه كشيدن در حال نماز.

3 - آب دهان و بينى انداختن.

4 - كار بيهوده انجام دادن، مثلا با ريش خود بازى كردن.

5 - هر چيزى و هر كارى كه انسان را مشغول مى كند و از توجه قلبى او مى كاهد.

همه اينها از منافيات كمال است و در يك نقطه شريك هستند و آن اين كه از خضوع و خشوع جلوگيرى مى كنند و از توجه و اقبال قلبى مانع مى شوند و ثواب نماز را پايين مى آورند و لذا با كمال نماز منافات دارند.

و ميزان در «منافى صحت» آن است كه انسان كارى انجام دهد كه با «اخلاص» منافات داشته باشد و يا عبادت خود را بزرگ بشمارد، همه اقسام «ريا» از قسم اول و همه اقسام «عجب» از قسم دوم است. اگر بخواهيم در مورد ريا و عجب و احكام و اقسام آنها به تفصيل سخن بگوييم از وضع كتاب خارج مى شويم و لذا به بيان نكات مهم اين دو بيمارى زشت و خانمان برانداز مى پردازيم :

## 1 - ريا و خودنمايى

مطالبى كه در قرآن كريم و كلمات پيشوايان معصوم در پيرامون «ريا» و نكوهش آن و نقش تباه كننده آن وارد شده بيرون از شمار است، كه به گوشه اى از آنها اشاره مى كنيم :

خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

فويل للمصلين، الذين هم عن صلاتهم ساهون، الذين هم يراءون، و يمنعون الماعون :

«واى بر نمازگزاران. آنان كه از نمازهاى خود غفلت مى كنند، آنان كه ريا مى كنند و زكات را نمى پردازند (285)».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ان النار و اهلها يعجون من اهل الريا:

«جهنم و اهل جهنم از اهل ريا ناله مى كنند»!!

اصحاب پرسيدند: جهنم چگونه فرياد مى كند؟ رسول گرامى اسلام فرمود: من حر النار التى يعذبون بها:

«جهنم فرياد مى زند از شدت حرارت آتشى كه اهل ريا به وسيله آن عذاب مى شوند (286)!!».

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

المرائى يوم القيامة ينادى باءربعة اسماء: يا كافر، يا فاجر، يا غادر، يا خاسر، ضل سعيك و بطل اجرك، و لا خلاق لك، التمس الاجر ممن كنت تعمل له يا خادع :

«روز قيامت شخص رياكار به چهار نام مورد خطاب واقع مى شود:

1 - اى كافر!

2 - اى فاسق!

3 - اى حيله گر!

4 - اى زيانكار!

تلاشت تباه شد، پاداشت باطل شد، اجر و ارجى براى تو نيست، براى هر كى عمل كرده بودى از او پاداشت را بطلب، اى حيله گر! (287)».

و در حديثى ديگر فرمود، خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

اءنا اءغنى الاءغنياء عن الشرك، من عمل عملا فاءشرك فيه غيرى، فنصيبى له، فاءنا لا اقبل الا ما كان خالصا لى :

«من بى نيازترين بى نيازان هستم در مورد شرك، هر كس كارى انجام دهد كه ديگرى را در آن شريك قرار دهد، من سهم خودم را نيز به او مى بخشم. من نمى پذيرم جز چيزى را كه براى من خالص باشد (288)».

و در حديث ديگر فرمود:

ان الجنة تكلمت و قالت انى حرام على كل بخيل و مراء:

«بهشت به زبان آمد و گفت : من بر هر شخص بخيل و رياكار حرام هستم (289)»

ان اول من يدعى يوم القيامة رجل جمع القران و رجل قاتل فى سبيل الله و رجل كثير المال، فيقول الله عزوجل للقارى : الم اعلمك ما انزلت على رسولى؟ فيقول : بلى يا رب. فيقول : ما عملت فيما علمت؟ فيقول : يا رب قرائته فى اناء الليل و اطراف النهار، فيقول الله : كذبت، و يقول الملائكة : كذبت، و يقول الله : انما اردت ان يقال : فلان قارى ء، فقد قيل ذلك، و يؤ تى بصاحب المال فيقول الله تعالى : الم اوسع عليك حتى لم ادعك تحتاج الى احد؟ فيقول : بلى يا رب. فيقول : فماذا عملت فيما اتيتك؟ قال : كنت اصل الرحم و اءتصدق. فيقول الله : كذبت. و يقول الملائكة : كذبت، و يقول الله : بل اردت ان يقال : فلان جواد، و قد قيل ذلك، و يوتى بالذى قتل فى سبيل الله فيقول الله : ما فعلت؟ فيقول : امرت بالجهاد فى سبيلك، فقاتلت حتى قتلت. فيقول الله : كذبت و يقول الملائكة كذبت. فيقول الله : بل اردت ان يقال : فلان جرى ء و شجاع، فقد قيل ذلك. ثم قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : اولئك خلق الله تسعربهم نار جهنم :

«اول كسى كه در روز قيامت فرا خوانده مى شود سه گروه است :

1 - قاريان قرآن

2 - رزمندگان

3 - ثروتمندان «خداى تبارك و تعالى به قارى قرآن مى فرمايد: آيا به تو نياموختم آنچه را كه بر پيامبرم نازل كرده بودم؟! مى گويد: چرا، به من تعليم فرمودى. مى فرمايد: پس چرا به آنچه آموختى عمل نكردى؟! مى گويد: پروردگارم، من آن را در دل شب و اطراف روز قرائت كردم. خدا مى فرمايد: دروغ گفتى. فرشتگان نيز مى گويند: دروغ گفتى. پس خدا مى فرمايد: تو مى خواستى كه مردم بگويند فلانى قرآن خوان است و آن هم گفته شد». «آنگاه شخص ثروتمند را مى آورند، خداى تبارك و تعالى مى فرمايد: آيا به تو وسعت ندادم كه به احدى محتاج نباشى؟!

مى گويد، چرا پروردگار من پس مى فرمايد: پس چه كردى آنچه را كه به تو عطا كردم؟

مى گويد: آن را به فقرا دادم و به وسيله آن صله رحم كردم. خدا مى فرمايد:

دروغ گفتى، فرشتگان نيز مى گويند: دروغ گفتى. پس خداى مى فرمايد: تو خواستى كه مردم بگويند: فلانى با سخاوت است، آنهم گفتند». «آنگاه شخص رزمنده را مى آورند كه در راه خدا كشته شده، خدا مى فرمايد: چه كردى؟ مى گويد: خدايا فرمان دادى كه در راه تو جهاد كنيم، من نيز جهاد كردم تا كشته شدم. پس خدا مى فرمايد: دروغ گفتى، فرشتگان نيز مى گويند: دروغ گفتى. آنگاه خداوند مى فرمايد: تو مى خواستى كه مردم بگويند: فلانى نترس و بى باك و دلير است، و مردم گفتند».

آنگاه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «اينها بندگانى هستند كه به وسيله اينها آتش جهنم شعله ور مى شود (290)».

امام صادق عليه‌السلام در اين رابطه مى فرمايد:

اياك و الريا، فانه من عمل لغير الله و كله الله الى من عمل له :

«از ريا بپرهيز، كه هر كس عملى را براى غير خدا انجام دهد، خداوند او را به كسى واگذار مى كند كه عمل را براى او انجام داده است (291)».

امام صادق عليه‌السلام در تفسير آيه شريفه :

فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرك بعبادة ربه احدا:

«هر كسى ملاقات پروردگارش را اميدوار باشد، عمل شايسته انجام دهد و احدى را در عبادت پروردگارش شريك قرار ندهد (292) فرمود:

الرجل يعمل شيئا من الثواب لا يطلب به وجه الله، انما يطلب تزكية النفس، يشتهى ان يسمع به الناس فهذا الذى اشرك بعبادة ربه :

«انسان كار خيرى را انجام مى دهد ولى هدفش خدا نيست، بلكه مى خواهد تزكيه نفس كند (يعنى خودش را عابد و زاهد نشان دهد) و مايل است كه مردم آن كار خير را بشنوند. چنين شخصى به عبادت پروردگارش ‍ شريك قرار داده است».

سپس فرمود:

ما من عبد اسر خيرا فذهبت الاءيام ابدا حتى يظهر الله له خيرا، و ما من عبد اسر شرا فذهبت الاءيام ابدا، حتى يظهر الله له شرا:

«هيچ بنده اى نيست كه كار خيرى را مخفى بدارد و روزگار درازى بر او بگذرد جز اين كه خداوند كار خير را براى او ظاهر مى سازد و هيچ بنده اى نيست كه كار شرى را مخفى بدارد و روزگار درازى بر او بگذرد، جز اين كه خداوند كار شر را براى او ظاهر مى سازد (293)».

اگر بخواهيم همه روايات وارده در پيرامون ريا را نقل كنيم سخن به درازا مى كشد.

## 2 - عجب و خودپسندى

خداى متعال در مقام نكوهش مسلمانان در مورد عجب و خودپسندى مى فرمايد:

و يوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم :

«به ياد آوريد روز حنين را هنگامى كه كثرت شما، شما را به عجب واداشت (294)».

و در همين رابطه مى فرمايد:

يحسبون انهم يحسنون صنعا:

«كار زشت كرده، تصور مى كنند كه كار نيك انجام مى دهند (295)».

اين هم نوعى عجب است كه كار زشت خود را آنقدر بپسندد كه آن را نيكو خيال كند!

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ثلاث مهلكات : شح مطاع و هوى متبع و اعجاب المرء بنفسه :

«سه چيز موجب هلاكت است : بخل كه انسان از آن اطاعت كند، و هواى نفسانى كه انسان از آن پيروى كند و اين كه انسان خودپسند و از خود راضى

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: من دخله العجب هلك : كسى كه عجب و خودپسندى او را فراگيرد هلاك مى شود (296)».

پيشواى ششم مى فرمايد:

العجب له درجات، منها ان يزين للعبد سوء عمله، فيراه حسنا فيعجبه و يحسب انه يحسن صنعا:

«عجب و خودپسندى درجاتى دارد، يكى از درجاتش اين است كه كار زشت انسان در ديده اش نيكو تجلى كند و انسان آن را نيكو تصور كند و از آن خوشش آيد و خيال كند كه كار نيكو انجام مى دهد (297)».

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد: روزى مرد دانشمندى با زاهد پيشه اى ملاقات كرد. مرد دانشمند به عابد گفت : نماز تو چگونه است؟ مرد عابد گفت : آيا از نماز همچو منى مى پرسند؟! من كسى هستم كه چنين و چنان گريه مى كنم. مرد دانشمند پرسيد: گريه ات چگونه است؟ مرد عابد گفت : آنقدر گريه مى كنم كه سيل اشك از ديدگانم جارى مى شود. مرد دانشمند گفت، اگر تو همواره بخندى ولى در دلت خوف و خشيت داشته باشى، بهتر است از اين كه گريه كنى و به گريه ات مغرور باشى، كه هرگز هيچ عملى از شخص مغرور و خودخواه پذيرفته نمى شود (298)».

از امام باقر و يا امام صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود: روزى دو نفر وارد مسجد شدند كه يكى از آنها عابد و ديگرى فاسق بود، وقتى از مسجد خارج شدند شخص فاسق از دوستان خدا شده بود و شخص عابد به فسق گراييده بود، زيرا عابد به عبادت خود مغرور شد و همه اش در اطراف اطاعت و عبادت خود انديشيد و عبادتش را تباه كرد ولى شخص ‍ گنهكار در پيرامون تقصيرات خود انديشيد و از كرده خود پشيمان شد و از خداى منان طلب آمرزش كرد. (299)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد: خداى تبارك و تعالى خطاب به حضرت داوود عليه‌السلام فرمود:

يا داود بشر المذنبين و اءنذر الصديقين. قال : كيف ابشر المذنبين و انذر الصديقين؟ قال : يا داود! بشر المذنبين انى اقبل التوبة و اعفو عن الذنب و اءنذر الصديقين الا يعجبوا باءعمالهم، فانه ليس عبد يعجب بالحسنات الا هلك :

«اى داوود! گنهكاران را مژده بده و صديقان را بيم ده، حضرت داوود پرسيد: خداوندا! گنهكاران را چگونه مژده بدهم و صديقان را چگونه بترسانم؟ فرمود: اى داوود گنهكاران را مژده بده كه من توبه را مى پذيرم و از گناه مى گذرم. و صديقان را بگو كه به اعمال خود با ديده اعجاب ننگرند، كه هيچ بنده اى به اعمال خود خورسند نمى شود جز اين كه هلاك مى شود (300)».

## اقسام ريا

ريا بر دو قسم است :

1 - رياء خالص

2 - رياء مختلط

رياء خالص آن است كه انسان عملى را فقط براى منافع دنيوى انجام دهد، خواه اين عمل را براى رسيدن به يك امر حرام انجام دهد، يا براى رسيدن به يك هدف مباح، و يا براى اين انجام دهد كه مردم او را با ديده نقص ‍ ننگرند و او را از شخصيتهاى ممتاز بشمار آورند.

رياء مختلط آن است كه در كنار هدفهاى دنيوى خدا را نيز منظور كند و قصد تقرب نيز داشته باشد.

هر دو قسم آن موجب بطلان عمل است و عمل را باطل مى كند و قسم اول آن به كلى از درجه اعتبار ساقط است و جاى گفتگو ندارد، و قسم دوم همان شرك در عبادت است. پيشتر گفتيم كه در چنين مواردى خداى تبارك و تعالى سهم خود را نيز به كسى كه برايش شريك داده شده، عطا مى كند و مى فرمايد من نيازى به اين عمل ندارم، كسى را كه به من شريك قرار داده اى او نيازمند است، من سهم خود را نيز به او بخشيدم، تو نيز پاداش خود را از او بخواهد. (301) اين نوع شرك را شرك خفى مى گويند كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله خبر داده كه در اين امت شايع خواهد بود.

ما هرگز از عملى كه از اول به عنوان ريا آغاز شده باشد بحث نمى كنيم كه چنين عملى از ريشه باطل است و هرگز از شخص مؤمن و عارف سر نمى زند. بحث ما در عملى است كه براى خدا و به قصد قربت شروع شده، سپس در اثناى عبادات افكار ديگرى بر دلش هجو آورده كه با اخلاص ‍ منافات دارد. اين نوع افكار معمولا به صورت مرموزى بر انسان روى مى آورد كه انسان غافلگير مى شود و لذا بايد در اين جا مختصر توضيحى داده شود.

عبادتى كه خالص براى خدا آغاز شده، سپس ريا در آن رخنه كرده به چند صورت است كه ريا در برخى از آنها آشكار و در برخى ديگر نهان است :

1 - انسان نماز را با قصد قربت و نيت خالص شرع، هرگز در دلش اين معنى خطور نكرده كه كسى او را مى بيند يا نمى بيند، ولى در وسط نماز كسى بر او وارد مى شود و به سويش مى نگرد، پس شيطان به او مى گويد: نمازت را با خضوع و خشوع بيشتر ادا كن، تا اين شخص تو را از بندگان شايسته بشناسد و در مورد توبه شك و ترديد نيفتد و از تو غيبت نكند، پس بر خضوع و خشوع اعضاى جوارحش مى افزايد بدنش را آرام نگاه مى دارد و نمازش را نيكو انجام مى دهد. اين همان ريايى است كه در اثناى عبادت عارض ‍ مى شود و چنين ريايى بر احدى پوشيده نيست و قصد قربت را از بين مى برد و اخلاص را ريشه كن مى سازد.

دوم اين كه انسان اين بيمارى را تشخيص داده و همواره تلاش كرده كه از شيطان پيروى نكند و عبادتش را با خلوص نيت ادامه دهد، جز اين كه شيطان از راهى ديگر با دامى تازه وارد شده مى گويد: تو شخصيتى مورد توجه هستى، مردم به سوى تو مى نگرند و عبادات خودشان را از تو مى آموزند، تو اگر بر خضوع و خشوع خود بيفزايى مردم از تو تبعيت مى كنند و تو در پاداش آنها سهيم مى شوى، و اگر تو در اين زمينه سهل انگارى كنى، مردم نيز سهل انگارى مى كنند و وزر و وبال آنها به گردن تو خواهد بود. پس عملت را نيكو كن تا مردم نيز از تو پيروى كنند و تو در پاداش آنها سهيم شوى. آنگاه حديث شريف را بر او مى خواند كه :

من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الى يوم القيامة :

«هر كس سنت پسنديده اى را از خود بگذارد تا روز قيامت هر كس به آن سنت عمل كند، اين شخص در پاداش همه آنها سهيم خواهد بود (302)».

اين نيز همان ريا است و عمل را باطل مى كند، جز اين كه بسيار دقيق و ماهرانه است كه خيلى ها به اين حيله مبتلا مى شوند در حالى كه به حيله اولى مبتلا نمى شوند.

اين قسم از اين جهت ريا محسوب است كه نمازگزار براى پيروى ديگران از او رفتارش را تغيير مى دهد كه اگر كسى نمى ديد تغيير نمى داد. پس چيزى را كه در خلوت براى خود نمى خواهد، در جلوت براى ديگران مى خواهد. و اين همان تدليس ابليس است. ولى اگر براى خدا خضوع مى كرد، دلش ‍ نورانى مى شد، نورش انتشار مى يافت و افق فكرى ديگران را نيز منور مى ساخت و آنگاه پاداش او مضاعف مى شد، ولى در صورت قبلى به سبب رياكارى در روز قيامت مسئول و معاقب خواهد بود، اگر چه ممكن است كسى از او پيروى كند و به پاداش فراوانى برسد.

سوم كه باريك تر و پيچيده تر از دومى است اين است كه انسان اين حيله را نيز متوجه شود و بداند كه نبايد بين نماز او در خلوت و جلوت فرق باشد، از اين رهگذر در خلوت خضوع و خشوع فراوان داشته باشد، تا هنگامى كه در حضور مردم نماز مى خواهند دقيقا همانند نماز خلوتش خضوع و خشوع داشته باشد و فرقى بين خلوت و جلوت نباشد. اين نيز از اقسام ريا مى باشد، زيرا اين شخص در خلوت نمازش را نيكو مى خواند تا در حضور مردم نيز نيكو بخواند، پس چنين شخصى در خلوت نيز ريا مى كند، زيرا بالاخره براى مردم مى خواند. چنين عملى خلوص ندارد، نماز با اخلاص ‍ آن است كه ديدن يك انسان در شيوه عبادت او تاءثير نكند و بين اين دو بيننده فرق نگذارد.

كسى كه در خلوت و جلوت به يك شكل نماز مى خواند تا ريا محسوب نشود، انگيزه اش اين است كه نمى خواهد در حضور مردم نماز ساده بخواند و نمى خواهد كه در پيش وجدانش از ريا كاران محسوب شود، و لذا در خلوت نيز نماز را با خضوع و طماءنينه مى خواند. چنين شخصى با اين عمل از ريا نجات نمى يابد كه در خلوت نيز به فكر مردم است، بلكه فقط در صورتى از ريا رهايى مى يابد كه اصلا به نگاه مردم اعتنا نكند، چنان كه به نگاه چارپايان و جمادات اعتنا نمى كند. حديث نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز به همين معنى اشاره مى كند، آن جا كه مى فرمايد:

لا يكمل ايمان العبد حتى يكون الناس عنده بمنزلة الاءباعر:

«ايمان بنده اى كامل نمى شود جز هنگامى كه مردمان در نزد او همانند اشتران باشند (303)».

چهارم كه پيچيده تر از صورتهاى قبلى است اين است كه به هنگام نماز در حضور مردم، شيطان نتواند او را به رياء علنى وادار كند، زيرا او حاضر نيست كه براى ريا و تظاهر كارى را انجام دهد، و لذا شيطان به او مى گويد: تو در برابر خداى قادر و متعال ايستاده اى و او بر تمام اعماق دلت آگاه است، بپرهيز از اين كه خداى تبارك و تعالى به سوى تو بنگرد و دلت را غافل بيابد. آنگاه تلاش مى كند كه حضور قلب پيدا كند و اعضاء جوارحش ‍ را آرام و باوقار نگهدارد و خيال مى كند كه اين حد اعلاى اخلاص است، در صورتى كه عين حيله و مكر است، زيرا اگر خضوع و خشوع او براى خدا باشد، پس چرا در حضور مردم اين حالت به او دست مى دهد و در خلوت چنين حالى براى او حاصل نمى شود؟ نشانه رهايى از اين آفت اين است كه خضوع و خشوع او در خلوت و جلوت يكى باشد و حضور مردم هيچ تاءثيرى در وضع او نداشته باشد، به طورى كه حضور چارپايان در وضع او تاءثير نمى كند، تا وقتى كه حضور انسان با حضور حيوان از نظر او فرق مى كند و در توجه قلبى اش تاءثير مى گذارد از اين نوع ريا رهايى نيافته است و اخلاص در عمل پيدا نكرده است، بلكه به شرك خفى مبتلا شده است. در مورد چنين شركى در حديث آمده است كه :

الشرك اخفى فى امتى من دبيب النمل فى ليلة ظلماء على صفاة سوداء:

«شرك در ميان امت من از حركت مورچه سياه در دل شب تار بر روى سنگ سياه مخفى تر است (304)».

از چنين شركى نجات پيدا نمى كند مگر بندگان خالص خدا كه بسيار دقيق و هشيار باشند و توفيق خدا يارشان باشد وگرنه شيطان همواره در كمين بندگان پارسا مى باشد و لحظه اى آنها را به حال خود نمى گذارد و هر درى وارد مى شود، تا در نقطه اى آنها را غافلگير كند.

يك عمل جزئى و استحبابى مانند سرمه كشيدن، ناخن گرفتن، عطر زدن، لباس نو پوشيدن و امثال آنها كه در مواردى مانند روز جمعه استحباب دارد، از نظر شيطان پوشيده نيست و تلاش مى كند كه توجه مردم به اين اعمال را در نظر انسان جلوه گر سازد و از رهگذر توجه مردم به اين اعمال انسان را به ريا و تظاهر وا دارد. اگر انسان هشيار نباشد، شيطان از همين جا جاى پايى پيدا كرده، رخنه مى كند. از اينجاست كه گفته اند: دو ركعت نمازى كه دانشمند فرزانه به جاى آورد بهتر از يكسال عبادتى است كه توسط شخص ‍ جاهل انجام يابد. كه منظور از دانشمند، شخص آگاه و بينايى است كه همه راههاى نفوذ شيطان را بشناسد و راهها را به روى او ببندد. وگرنه راههاى نفوذ شيطان بر بسيارى از علما به مراتب بيشتر از راههاى نفوذ او بر جهال است.

پنجم اين كه نماز را با كمال اخلاص و حضور قلب به پايان برساند و هيچ فكر منافى اخلاص از او سر نزند، جز اين كه پس از انجام نماز براى وصول به برخى از اغراض دنيوى، آن را براى مردم بازگو كند. در اين جا شيطان براى نمازگزار مى گويد: اى بنده خدا آفرين بر تو، نماز را بدون هيچ نقص و ريايى به پايان رساندى و خداوند آن را در ديوان مخلصين ثبت كرده است، ديگر تغيير پيدا نمى كند و پاداشت در نزد پروردگار متعال محفوظ است، پس آن را بازگوى تا علاوه بر پاداش اخروى يك سلسه آثار دنيوى نيز برايت حاصل شود.

اين كار كه «ريا بعد از عمل» ناميده مى شود همانند عجب بعد از عمل، عبادت را باطل مى كند و چنين شخصى مشمول اين آيه مى شود كه خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

قل هل ننبئكم بالاءخسرين اعمالا، الذين ضل سعيهم فى الحيوة الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا:

«بگو: آيا به شما خبر بدهيم از كسانى كه از جهت عمل از همه زيانكارترند؟ آنان كه سعى و تلاششان در اين دنيا تباه شد، در حالى كه آنها خيال مى كنند كه كار نيكو انجام مى دهند (305)».

در روايت آمده است كه مردى به خدمت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله شرفياب شد و عرض كرد: يا رسول الله! من همه عمرم را روزه گرفتم. وجود مقدس رسالت پناه فرمودند:

ما صمت و لا افطرت :

«نه روزه گرفتى و نه افطار كردى (306)».

منظور اين است كه اگر همه عمر خود را با روزه سپرى كردى؟ با گفتنش آن را تباه كردى.

از ابن مسعود نقل شده كه مردى را شنيد كه مى گويد: من ديشب سوره بقره را خواندم، ابن مسعود گفت : سود او همين است (307)!

زيرا اگر كسى عبادتى را در خلوت با خلوص نيت انجام بدهد و سپس آن را بازگو كند، اگر هنوز در اخلاص خود باقى باشد 69 جزء از 70 جزء آن را تباه كرده است يعنى 6970 ثواب آن از او تباه شده و فقط يك هفتادم آن باقى مانده است. زيرا از پيشوايان معصوم عليه‌السلام روايت شده است كه فرمودند:

ان فضل عمل السر على الجهر سبعون ضعفا:

«برترى عبادت سرى بر عبادت علنى هفتاد برابر است (308)».

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من عمل حسنة سرا كتبت له سرا، فاذا اقربها محيت و كتبت جهرا، فاذا اقربها ثانية محيت و كتبت رياء:

«هر كس كار خيرى را در سر انجام دهد، آن عمل در ديوان كارهاى سرى نوشته مى شود. اگر آن را در ميان مردم بازگو كند از ديوان سر محو مى شود و در ديوان كارهاى علنى نوشته مى شود، اگر يكبار ديگر آن را بازگو كند، از آن ديوان هم محو مى شود و در ديوان كارهاى ريايى ثبت مى شود». (309) اين زبان چه بلاى بزرگى است، اين زبان مى چرخد و چند كلمه به زبان مى آورد و همه تلاشها را از بين مى برد. با چند كلمه سخن گفتن پاداش يك عمل خير را هفتاد برابر كاهش مى دهد و با تكرار آن همه پاداش را تباه مى سازد.

اين كاش كار همه همين جا خاتمه مى يافت و با از بين رفتن ثواب، انسان از تبعات كار خيرش رهايى مى يافت؟ ولى متأسفانه كار اين جا تمام نمى شود، بلكه نامش در دفتر رياكاران ثبت مى شود و سزاى رياكاران را مى بيند.

اين جا فقط يك استثنا داريم و آن صورتى است كه انسان كار خيرى را كه در سرانجام داده براى يك هدف اخروى بازگو كند. مانند اين كه براى تشويق شنونده و ترغيب او به كار خير آن را بازگو كند، دقيقا از خودش مطمئن باشد و واقعا در اعماق دلش هدفى جز آن نداشته باشد، مانعى ندارد. البته اين در صورتى است كه راه ديگرى براى تشويق او نداشته باشد وگرنه شايسته است كه آن را انتخاب كند.

محمد بن مسلم از امام باقر عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود:

لا باءس ان تحدث اخاك اذا رجوت ان تنفعه و تحثه و اذا سئلك هل قمت الليلة، اوصمت، فحدثه بذلك ان كنت فعلته، فقل : قد رزق الله ذلك، و لا تقل : لا، فان ذلك كذب :

«هيچ مانعى نيست كه كار خيرى را كه انجام داده اى به برادر مسلمانت بازگو كنى، در صورتى كه اميدوار باشى كه او را سودى بخشد و او را به انجام آن برانگيزد. اگر برادرت از تو بپرسد: آيا ديشب براى نماز شب برخاستى؟ يا فلان روز روزه گرفتى؟ اگر انجام داده باشى بگو، و چنين بگو: «آرى خداوند توفيق داد». در اين جا مگو: «نه» كه آن دروغ است (310)» از اينجاست كه به صدقه علنى هم اجازه داده شده و ثواب و فضيلتش از بين نمى رود، زيرا در اين كار تشويق و ترغيب مردم بر اعمال خير هست. همچنين اجازه داده شده كه انسان نماز شب را در خانه اش ‍ علنى بخواند تا اهل و عيالش نيز به آن تشويق شوند و از و پيروى كنند.

و در عين حال اين جا پرتگاه است، شيطان زود مى تواند انسان را گول بزند و به نام تشويق ديگران اعمالش را تباه سازد. و لذا شخص بيدار و هشيار بايد وضع روحى و قلبى خودش را منظور كند و به شيطان اجازه ورود از اين راههاى مرموز ندهد.

در اين جا نكته ديگرى نيز لازم است بازگو شود و آن اين كه : گاهى شيطان از راه اظهار موفق نمى شود كه عمل كسى را تباه كند، از راه كتمان وارد مى شود و مى گويد: اين كار را نكن كه ريا مى شود، آن كار را نكن كه مردم مى فهمند و ريا مى شود. اين نيز يكى از دامهاى شيطان براى ترك عمل است. اگر انسان آن عمل خير را براى اين كه مبادا ريا باشد ترك كند، شيطان به هدف خود رسيده است زيرا هدف اصلى او بازداشتن از كار خير است، گاهى از راه ريا عمل خير را تباه مى سازد و گاهى راه را نزديك مى كند و به نام ترس از ريا انسان را به ترك عمل وادار مى كند.

اگر مولى به انسان مقدارى گندم بدهد و بگويد آن را بايد كاملا از خاك جدا كنى و دقيقا تميز كنى. انسان براى اين كه شايد نتواند خيلى دقيق و كامل تميز كند، اصلا به اين كار اقدام نكند. در اين صورت مخالف كامل با امر مولى انجام يافته و دقيقا شيطان به هدف خود رسيده است.

در اين جا تنها راه معقول اين است كه با تمام قدرت بكوشى كه فرمان مولى را دقيقا اجرا كنى، نه اين كه از آن شانه خالى كنى.

يكى ديگر از دامهاى شيطان اين است كه انسان را وادار كند عبادت خود را ترك كند ولى نه براى اين كه ريا نشود، بلكه براى اين كه مردم به او تهمت ريا نزنند.

شيطان به نمازگزار مى گويد تو اگر اين جا نماز بخوانى، مردم مى بينند و خيال مى كنند كه ريا مى كنى و به گناه مى افتند.

اين نيز دام شيطان است و خود از اقسام ريا مى باشد، زيرا در اين جا براى اين كه مردم به او نسبت ريا ندهند عمل مورد نظرش را ترك مى كند. او اگر واقعا از ريا گريزان است بايد اصلا به حرف مردم اعتنا نكند، نه به ستايش ‍ آنها اهميت دهد و نه به نكوهش آنها. چه فرقست بين اين كه بر خضوع و خشوع خود بيفزايد تا مردم نگويند غافل است و بين اين كه خضوع و خشوع را ترك كند تا مردم نگويند رياكار است؟ و شايد دومى بدتر باشد، زيرا متضمن سوء ظن به مردم است كه انسان موظف است همواره به مسلمانان حسن ظن داشته باشد.

چگونه انتظار دارى كه با ترك عمل از شر شيطان رهايى يابى، در حالى كه با ترك عمل مراتب اخلاص و اطاعت خود را از شيطان اعلام كرده اى؟

شيطان هرگز تو را فرو نمى گذارد و هر لحظه از راهى وارد مى شود و تو را بازيچه خود قرار مى دهد. تنها راه رهايى اين است كه آفتهاى ريا را بشناسى و كلا از آن پرهيز كنى و عبادتهاى خود را فقط براى خدا انجام دهى و هرگز به ستايش و نكوهش مردم اعتنا نكنى، و به جاى ستايش مردم ستايش ‍ خداوند را به دست آورى كه بر همه رفتار و كردارت آگاهست.

اگر ستايش خداوند را طلب كنى، خداوند با نظر لطف و رحمتش به تو مى نگرد ولى اگر ستايش مردم را طلب كنى و عبادت را براى خوش آيند مردم انجام دهى، اگر مردم از دلت آگاه شوند و بدانند كه براى آنها انجام مى دهى، از تو متنفر خواهند شد. و لذا تا مى توانى در كارهاى خير بكوش، و فقط رضاى پروردگار و اصلاح نفس خويش را منظور كن.

يكى ديگر از دامهاى خطرناك شيطان اين است كه به اشخاص پارسا و پرهيزكار مى گويد: اگر كار خير انجام دهى، مردم درباره تو حسن ظن پيدا مى كنند و همه جا معروف مى شوى، در حالى كه محبوترين مردم در نزد پروردگار پارسايان گمنام و پرهيزكاران بى نام و نشان است. پس اگر در ميان مردم شناخته شوى از اين مقام محروم خواهى شد. اين نيز از حيله هاى شيطان است. اگر نيت تو خالص باشد، معروف شدن و گمنام بودن فرقى نمى كند. آنچه وظيفه تست، توجه قلبى و اصلاح درون خويش است، اگر تو مرد صالح و شايسته اى باشى هرگز بر مردم پوشيده نخواهد ماند. زيرا خداى متعال مى فرمايد:

عليك اخفاءه و على اظهاره :

«بر تست پوشيدن نگهداشتن و بر منست اظهار آن (311)».

و در روايت آمده است :

من اصلح سريرته اصلح الله علانيته :

«هر كس درون خود را پاكيزه كند، خداوند ظاهر او را نيز پاكيزه مى گرداند (312)». پس دقيقا مواظب باش كه شيطان تو را گول نزند و اين حديث را براى تو وسيله ريا قرار ندهد. به اين معنى كه شيطان به تو بگويد: حالا كه عمل خير را ترك نمى كنى، پس آن را مخفى كن تا خداوند آن را برايت آشكار سازد، كه اين نيز نوعى ريا خواهد بود. زيرا تو عمل مى كنى و آن را مى پوشانى، تا خداوند آن را آشكار سازد و در ميان مردم برملا نمايد، اين هم عمل براى مردم است. تو عمل را خالص براى خدا انجام بده، خدا هر چه بخواهد انجام دهد. اگر بخواهد آشكار سازد و اگر بخواهد پوشيده بدارد.

اخلاص در عمل و رهايى از دامهاى شيطان سخت است، ولى بيدار و هشيار باش كه سختى اخلاص تو را به كسالت و سستى و ترك عمل نكشد، بلكه همواره تلاش كن كه در كار خير و خالص گردانيدن آن بكوشى.

همچنين آگاه باش كه شيطان از اين راه نيز تو را نفريبد كه از مطلع شدن مردم از كارهاى خير تو مسرور و خوشحال مى شوى، شيطان تو را وادار نكند كه براى اين خوشحالى و سرور كار خير را ترك كنى، كه آن هدف اصلى شيطان است.

سرور و خوشحالى از انجام عمل خير بر دو گونه است يك قسم آن مورد رضاى پروردگار است و قسم ديگر آن مورد غضب خدا، اگر كارى را براى خدا انجام داده اى و هدفى جز خدا نداشته اى و به قدر امكان آن را مخفى داشته اى و هرگز به كار خود با ديده اعجاب ننگريسته اى، ولى خوشحالى كه خداوند به تو چنين توفيقى عطا فرموده است، اين خوشحالى مورد رضاى پروردگار است. و اگر مردم هم به آن اطلاع يافتند ولى اطلاع آنها از طرف تو نبوده است و تو نيز خوشحالى كه خداوند از فضل و كرمش مردم را بر كار خير تو آگاه ساخته است، مانعى ندارد.

خوشحالى مذموم اين است كه از جهت اعجاب (خودپسندى) و تكيه بر كار خير خود و بالا رفتن موقعيت و شخصيت خود در ميان مردم به وسيله علنى شدن عمل خيرت خوشحال شوى، و در اعماق دلت چنين باشد كه بعد از علنى شدن اين عمل خير، مردم ترا ستايش خواهند كرد، مسائل تو را زود حل خواهند نمود و همه جا تو را احترام خواهند كرد، اين عين ريا مى باشد و از حب دنيا و فراموش كردن آخرت و غفلت از نعمتهاى بى پايان خداوندى سرچشمه مى گيرد. از خداى بزرگ مسئلت مى كنيم كه با ما به مقتضاى عدالتش رفتار نكند، بلكه به مقتضاى فضل و كرم و بخشش خود بر لغزشهاى ما پرده كشيده، با رحمت واسعه اش ما را مورد عفو و مغفرت خود قرار دهد، انشاءالله.

## اقسام عجب

عجب عبارت است از اين كه انسان كار خود را بزرگ بشمارد، به كارهاى خود ببالد و خوشحال شود و خود را خالى از نقص و به دور از قصور تصور كند.

عجب يكى از عوامل مهم هلاكت و موجب انتقال يافتن عمل انسان از كفه حسنات به كفه سيئات است، و موجب سقوط انسان از بالاترين موقعيتها به پايين ترين آن مى باشد. چنان كه در ضمن احاديث مربوطه گذشت.

از حضرت عيسى عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

يا معاشر الحواريين، كم من سراج قد اطفاته الريح و كم من عابد افسده العجب :

«اى گروه حواريون چه بسا چراغهاى پرنورى كه با وزش بادى به خاموشى گراييده است و چه بسا پارسايان عبادت پيشه اى كه با اعجاب و خود پسندى اعمالشان تباه شده است (313)».

سعيد بن ابى خلف از امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است كه فرمود:

عليك بالجد و لا تخرجن نفسك من حد التقصير فى عبادة الله وطاعته، فان الله تعالى لا يعبد حق عبادته :

«بر تو باد تلاش و كوشش در عبادت، ولى هرگز خود را تهى از تقصير در عبادت و اطاعت خيال نكن، كه هرگز احدى نمى تواند حق عبادت و اطاعت او را ادا كند (314)».

منشاء عجب، غفلت از نواقص اعمال و آفات عبادات و پاداشهاى خداى متعال و الطاف بيكران حضرت احديت بر اعمال خير است. اگر انسان در مورد بهترين عبادات كه نماز است نيك بينديشد كه ستون دين و ميزان قبولى اعمال است، آنگاه حدود و شرايط آن را در نظر بگيرد كه قسمتى از آن را به استناد احاديث صحيحه در اين كتاب آورديم، خواهد ديد كه حتى يك نماز واجد شرايط براى او نخواهد ماند، كه انسان بتواند اطمينان پيدا كند كه مورد قبول واقع شده است. وقتى حساب نماز چنين باشد، حساب ديگر عبادتها روشن است. تو خود حديث مفصل بخوان از اين مجمل.

آرى هر عملى حدود و شروطى دارد كه اگر روى اعمال ما محاسبه دقيق بشود، هيچ عملى از ما به حد نصاب نخواهد رسيد. چنان كه امير مؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد:

اعلموا عباد الله، ان المؤمن لا يمسى الا و نفسه ظنون عنده، فلا يزال زاريا عليها و مستزيدا لها، فكونوا كالسابقين قبلكم و الماضين امامكم، قرضوا من الدنيا تقريض الراحل، واطووها طى المنازل :

«اى بندگان خدا بدانيد كه مؤمن صبح و شام نمى كند جز اين كه به خودش بدگمان است، همواره نفس خود را سرزنش مى كند و از آن مطالبه فزونى مى كند، پس شما نيز همانند گذشتگان باشيد كه پيش از ما گذاشتند و رفتند. از دنيا همانند شخص مسافر توشه بگيريد و از آن بگذريد آن سان كه در مسافرت از منزلها مى گذريد (315)».

با اين بيانى كه پيشواى پرهيزكاران مى فرمايد، چگونه ممكن است كه انسان از اعمال خود راضى باشد و خود را از قيام به وظيفه كننده ها و انجام كننده ها تصور كند؟! مگر اين كه خواب غفلت بر او غلبه كند.

ولى به طورى كه گفتيم اگر انسان از كار خير خود به اين دليل خوشحال باشد كه خداوند او را به چنين عمل خيرى موفق گردانيده است، مانع ندارد، چنان كه اميرمؤمنان عليه‌السلام مى فرمايد:

من سرته حسنته و سائته سيئته فهو مؤمن :

«هر كس از كار خير خويش خوشحال و از كار زشت خود غمگين شود، بنده مؤمن مى باشد (316)».

ليس منا من لم يحاسب نفسه كل يوم، فان عمل خيرا حمدالله و استزاده، و ان عمل شرا استغفر الله :

«كسى كه هر روز خودش را محاسبه نكند، تا اگر كار خيرى انجام داده خدا را سپاس بگويد و توفيق بيشتر از او بخواهد، و اگر عمل ناشايست انجام داده طلب مغفرت نمايد، از ما نيست (317)».

اين فشرده گفتار ما در مورد منافيات نماز بود، كه به صورت مختصر بيان كرديم و از تفصيل آن خوددارى نموديم كه يك بحث فرعى و خارج از موضوع كتاب بود.

## جبران كمبودها

1 - جبران كمبودها

2 - ويژگيهاى ديگر نمازها

بحث ما در اين جا پيرامون كيفيت جبران كمبودها و اختلالات، از رهگذر بيان درمان و دارويى كه براى رفع اين كمبودها و دفع اين اختلالها سودمند است:

اگر اختلالات نماز از اين جهت است كه افكار خارجى بر دل هجوم آورده و توجه قلبى را از بين برده است، راه معالجه آن اين است كه وظيفه سنگين خود را در برابر خالق متعال به ياد آورد و عظمت پروردگار قادر متعال را به ياد آورد كه مشغول مناجات اوست و خطرات كمرشكنى را كه از غفلت در اين موقعيت ممكن است دامنگير او شود به ياد آورد و متذكر شود كه اگر اقبال قلبى نداشته باشد شايد هرگز عملى از او پذيرفته نشود، در حالى كه شديدا به آن نياز دارد، و توفيق جز از پروردگار متعال نيست، كه فيوضاتش ‍ در هر دو جهان سرازير است و انسان نياز مطلق است و همواره به الطاف او نيازمند است، بخصوص در روز رستاخيز كه عقل بشرى از درك وضع آن روز ناتوان است و كوهها با آن همه صلابتى كه دارند ياراى تحمل سختيهاى آن روز را ندارند. در آن روز با آن رحمت واسع پروردگار يار و ياورى جز اعمال صالحه و عبادتهاى مقبوله نيست. تنها اعمال خالصه است كه وسيله روشنايى در آن روز ظلمانى، و وسيله رهايى از خطرات آن روز پر مخاطره است، براى كسب اعمال صالحه فرصتى جز روزهاى كوتاه و زودگذر اين جهان فانى نيست كه همواره بيشتر آن نيز با غفلت سپرى مى شود و اگر انسان بيدار نشود بقيه آن نيز چون گذشت به غفلت خواهد گذشت. و اگر گذشته را جبران نكند سرنوشت شومى در انتظار اوست كه در آن جا جز بهشت و جهنم سراى ديگرى نيست. بهشت از آن پرهيزكاران و جهنم مخصوص تبهكاران است.

كوتاه سخن اين كه خطر بسيار بزرگ، موقعيت بسيار حساس و غفلت همه را فرا گرفته است. عمر مى گذرد و انسان در غفلت است. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

يمضى على الرجل ستون سنة او سبعون سنة، ما قبل الله منه صلاة واحدة :

«60 سال، 70 سال مى گذرد و خداوند حتى يك نماز انسان را قبول نمى كند (318)».

حماد بن عيسى يكى از اصحاب امام صادق عليه‌السلام بود و مورد توجه آن حضرت، كتاب احكام نماز «حريز» را حفظ مى كرد و امام صادق عليه‌السلام در حق او دعا فرمود كه خداوند پنجاه حج براى او نصيب كند و به او اموال و اولاد بسيار عنايت فرمايد و همه اش مستجاب شد. روزى حماد بن عيسى در خدمت امام صادق عليه‌السلام دو ركعت نماز خواند، امام فرمود:

ما اقبح بالرجل منكم يمضى عليه ستون سنة او سبعون سنة، لا يحسن ان يقيم صلاة واحدة بجدودها:

«چقدر زشت است كه 60 سال، 70 سال از عمر يكى از شما بگذرد ولى هنوز نتواند يك نماز با آداب و شرايطش بخواند (319)».

رسول گرامى اسلام فرمود: كم من قار للقران و القران يلعنه :

«چه بسا قرآن خوان كه قرآن لعنتش مى كند (320)».

و فرمود:

كم من صائم ليس له من صيامه الا الجوع و العطش :

«چه بسا روزه دار، كه از روزه نصيبى جز تشنگى و گرسنگى ندارد (321)».

و جز اينها از اخبار و احاديثى كه از سختى امر و دقت نظر و جدى بودن خطر حكايت مى كند.

به ياد آوردن اين مسائل و ديگر مسائلى كه در بخشهاى قبلى گذشت، بر ايجاد حضور قلب كمك مى كند و بر توجه قلبى انسان مى افزايد.

اينها در مواردى است كه اختلالات نماز در اثر تراكم افكار پراكنده و تهاجم انديشه هاى پريشان پديد آيد. ولى اگر اختلالات نماز در اثر پديد آمدن ريا و عجب باشد، آن جا لازم است كه در پيرامون خطرات ريا و عجب، و از بين رفتن توجه و اقبال و اخلاص در اثر آن، و محروميت انسان در اثر آن از كمالات روحى و مقامات معنوى بينديشد و آتش دوزخ را به ياد آورد كه در انتظار رياكاران و خودخواهان است و از رسوايى روز رستاخيز انديشه كند كه پروردگار سبحان او را در برابر ديدگان همگان با خطابهاى : اى كافر، اى فاسق و اى رياكار صدا خواهد نمود و خواهد گفت : اى تبهكار! آيا حيا نكردى كه اطاعت خدا را به اين دنياى پست و بى اعتبار فروختى، خشنودى مردم را به بهاى خشم خدا به دست آوردى، دلهاى بندگان را رعايت كردى و عبادت خداى را به مسخره گرفتى، براى مردم خود را آراستى و در پيشگاه خداوندى خود را آلوده ساختى، از خدا گسستى و به مردم پيوستى، آيا كسى را كمتر از خداى سبحان نيافتى؟!

اگر انسان خوب بينديشد كه در آن روز چه رسوايى بزرگ ممكن است دامنگير او شود و آن را مقايسه كند با منافع احتمالى ريا در دنيا و خوب دقت و محاسبه كند كه با رياكارى چه منافعى را به دست مى آورد و چه مقاماتى را از دست مى دهد؟! آنگاه نقش يك عمل را در نظر بگيرد كه ممكن است با قبول شدن يك عمل كفه حسناتش بر كفه سيئات برترى پيدا كند و به سعادت ابدى برسد، ولى اگر آن عمل را با ريا فاسد كند، كفه حسناتش سبك شود و براى هميشه زيانكار گردد. اگر رياكارى هيچ خطرى جز همين يكى را نداشته باشد كافى است كه انسان براى هميشه از آن بپرهيزد.

اما در مورد كسى كه اعمالش در حد نصاب هست و شايسته بهشت برين است، هر يك عمل اضافى اگر پذيرفته شود ممكن است او را به درجات عالى بهشت برساند و پا پيامبران و صديقان همسايه اش كند ولى اگر آن يك عمل به وسيله ريا تباه شود ممكن است به پايين ترين حد كسانى كه مستحق آتش نيستند و مقامى هم در بهشت ندارند، تنزل پيدا كند. تازه ممكن است همين يك فقره ريا تبعات سخت و نابود كننده اى داشته باشد و انسان را مستحق آتش گرداند و از مقام قرب الهى مطرود و محروم سازد.

گذشته از آثار ياد شده، شخص رياكار در اثر اين كه همواره در فكر مردم است كه مبادا مردم او را چنين و چنان بدانند، همواره دچار تشويش و اضطراب خواهد بود. زيرا رضايت مردم چيزى است كه هرگز به دست نمى آيد، زيرا هر چيزى كه مورد رضاى گروهى باشد موجب خشم و نفرت گروهى ديگر خواهد بود. هر كس رضاى مردم را با غضب خدا مطالبه كند خداوند بر او خشمگين خواهد شد و خشم مردم را نيز بر عليه او خواهد برانگيخت. چنان كه در احاديث وارد شده و به تجربه نيز رسيده است. وانگهى چه ارزش و اهميتى براى ستايش مردم در مقابل نكوهش خداى سبحان هست؟! آيا ستايش مردم روزى را افزايش مى دهد، يا اجل را به تاءخير مى اندازد و يا در روز سخت و دشوار قيامت سودى به انسان مى رساند؟! اما آنچه در دست مردم است، پس دلهاى آنها در دست خداست، و اگر همه مردم بخواهند به كسى سودى برسانند در صورتى كه خدا نخواهد، نخواهند توانست. رازقى جز او نيست. هر كس دل به عطاى مردم ببندد، بالاخره نوميد مى شود و اهانت مى بيند، و اگر به مقصود خود برسد باز خالى از منت و ذلت نيست.

كسى كه به خدا اعتماد كند و هدفش خدا باشد، خداوند نيازهاى دنيا و آخرت او را تأمین مى كند. پس چگونه است كه انسان خدا را ناديده مى گيرد و دل به اين و آن مى بندد و براى يك آرزوى خشك و خالى از او مى برد و به ديگرى مى پيوندد، در صورتى كه بسيار اتفاق افتاده كه دل بسته و نوميد برگشته، و اگر به آرزويش برسد، لذتش به منتش نمى ارزد.

اما نكوهش مردم، از آن راه فرارى نيست، به هر حال انسان مورد نكوهش ‍ گروهى قرار خواهد گرفت. نكوهش مردم نه اجل را جلو مى اندازد، نه روزى را به تاءخير مى اندازد، نه آدمى را وارد دوزخ مى كند و نه از بهشت باز مى دارد. اگر آدمى مورد توجه خدا باشد نكوهش مردم موقعيت او را در پيشگاه خدا پايين نياورد و اگر مورد غضب خدا باشد، نكوهش مردم بر غضب او نيفزايد. همه مردمان بندگان ضعيف او هستند و قدرت جلب منفعت و يا دفع ضررى از خود ندارند. مرگ و زندگى و رستاخيزشان در دست آنها نيست.

عقل و نقل و تجربه به ما مى گويد كسى كه اعمالش را براى خدا خالص ‍ گرداند، محبت او را به دل مؤمنان و بندگان صالح خود مى افكند، حتى گروهى از فاسقان و كافران نيز او را براى خلوص و بى آلايشى اش دوست مى دارند و او را احترام مى كنند و از او انتظار بركت و خير دارند، حتى اگر خودش در فقر و تهيدستى باشد و از دانش وسيع هم محروم باشد. ولى برعكس آدم رياكار بالاخره براى مردم شناخته مى شود و خبث باطنش ‍ آشكار مى گردد و سوء نيتش برملا مى شود و هرگز به مقصد نمى رسد و اعمالش تباه مى شود.

در روايت آمده است كه در ميان بنى اسرائيل مردى بود كه تصميم گرفت خدا را آن چنان پرستش كند كه همواره در تاريخ نامش ذكر شود، پيش از همه وارد مسجد مى شد، بعد از همه از مسجد بيرون مى رفت : هر كس وارد مسجد مى شد او را مشغول عبادت مى يافت، همواره روزه دار و شب زنده دار بود. مدتى به اين وضع گذشت. هر كجا بر گروهى مى گذشت مى گفتند: خداوند اين مرد رياكار را چنين و چنان كند. روزى به خود آمد و گفت : سزاى ريا و تزوير را ديدم، بعد از اين همه كارهايم را براى خدا انجام خواهم داد. هيچ تغييرى در اعمال خود انجام نداد فقط نيتش را اصلاح كرد، بعد از آن هرگاه بر گروهى گذر مى كرد مى گفتند: خداوند اين مرد را بيامرزد به سوى خير بازگشته است. (322) خداوند اين معنى را در قرآن كريم گوشزد كرده مى فرمايد:

ان الذين امنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا:

«آنان كه ايمان آورده كار شايسته انجام دهند، خداوند براى آنها در دل مردم محبت و مودتى قرار مى دهد (323)».

روى اين بيان سرانجام خبث باطن فاش مى شود، خوب، تصور كنيد كه تا آخر پليدى درون پوشيده بماند و مردم تو را ستايش كنند ولى خداوند بر اعماق دلت آگاهست، پس ستايش مردم تو را چه سودى دارد اگر جايگاه تو دوزخ باشد؟ و برعكس اگر تو پيش خدا ارج داشته باشى و شايستگى بهشت را خداوند به تو كرامت كند، نكوهش مردم تو را چه ضررى خواهد داشت؟

كسى كه آخرت و نعمتهاى جاويدان و مقامات والاى آن را در دلش مجسم كند همه دنيا و لذتهاى آن را كه همواره با تيرگيها و كدورتهاست حقير و ناچيز خواهد شمرد، دلش به سوى او متوجه مى شود و از همه مردم و قضاوتهاى مردم چشم مى پوشد و انوار درخشان اخلاص، درونش را منور مى سازد و به او شرح صدر مى دهد و وحشتش را تبديل به انس و الفت مى سازد.

اگر با همه اينها دلت آرام نشد سه مطلب را دقيقا توجه كن :

1 - اگر گفته شود كه مردى گوهر گرانبهايى دارد كه به صدهزار دينار مى ارزد و صاحبش به قيمت آن نياز مبرم دارد، از طرفى هم مشترى جدى آمده و آماده است كه آن را به چندين برابر قيمتش خريدارى كند. اگر صاحب گوهر از فروختن آن به چنين مشترى جدى خوددارى كند و آن را به يك فلس ‍ (پول سياه) بفروشد، آيا چنين كارى ضرر آشكار و زيان فاحش نيست؟! آيا چنين شخصى به خير سرى و تيره رايى و پس همتى منسوب نمى شود؟! حتى به سفاهت و جنون متهم نمى شود؟!

اين مثال دقيقا نمودار وضع نمازگزار رياكار است كه عبادت پر ارج خود را كه مى تواند او را به بهشت برين برساند به يك پول سياه بفروشد، زيرا انسان آنچه از ستايش مردم و منافع دنيوى به دست مى آورد، در برابر بهشت و نعمتهاى جاويدان آن، و بالاتر از همه خشنودى خداى قادر منان بسيار ناچيز است و از يك پول سياه در مقايسه با هزاران هزار دينار هم بى ارزش تر است. اين واقعا ضرر بزرگى است كه انسان براى چنين منافع بى ارزشى از همه آن كرامتها و نعمتها خود را محروم سازد. اگر واقعا به نعمتهاى زودگذر دنيا علاقه دارى، پس نعمتهاى جاويدان آخرت را منظور كن تا دنيا خود به دنبال تو بيايد، تو خدا را منظور كن تا دنيا خود به سراغت بيايد. چنان كه خداى تبارك و تعالى مى فرمايد:

من كان يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا و الاخرة :

«هر كس پاداش دنيا را بخواهد، پاداشهاى دنيا و آخرت در نزد خداست (324)». رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در اين رابطه مى فرمايد: ان الله يعطى الدنيا بعمل الاخرة و لا يعطى الاخرة بعمل الدنيا: «خداى تبارك و تعالى براى عمل آخرت، دنيا را عطا مى فرمايد، ولى براى عمل دنيا هرگز آخرت را عطا نمى كند (325)».

اگر نيت خود را خالص گردانى و همت خود را براى آخرت مقصور نمايى، دنيا و آخرت براى تو حاصل مى شود ولى اگر فقط دنيا را هدف قرار دهى آخرت از دست تو بيرون مى رود و شايد دنيا نيز از دستت برود و اگر دنيا را به دست آورى، براى تو نخواهد ماند و سرانجام از دستت خواهد رفت و اين ضرر آشكار است.

مثل چنين شخصى اين است كه آدمى قسمتى از عمر خود را كه مى توانست به وسيله آن جواهرات گرانبهاى عالم را به دست آورد براى يك پول سياه يا يك دانه گندم تباه سازد و آن گنجهاى جاويدان را به كالاى بى ارزش ‍ زودگذرى بفروشد. اين واقعا زيانكارى است، اين واقعا خيره سرى و پست همتى و تيره رايى است.

2 - آن مردمى كه تو اعمال خود را براى آنها و به منظور جلب نظر آنها انجام مى دهى اگر از نيت و باطن تو آگاه شوند و بفهمند كه تو عبادتهاى خود را براى آنها انجام مى دهى، شديدا از تو متنفر خواهند شد و بر تو خشم خواهند آورد و تو را خيره سر و تيره راءى خواهند شمرد، از اين بالاتر خشم و غضب پروردگار قادر متعال است. ولى اگر همين اعمال را براى رضاى خدا انجام دهى، هم خدا از تو خشنود مى شود هم مردم. پس چگونه ممكن است شخص عاقل رضاى خدا و خلق را از دست بدهد و خشم خدا و خلق را برگزيند؟ اينك خوب بينديش كه كدام يكى را انتخاب مى كنى؟

چگونه شخص عاقل براى رضاى كسى كار مى كند كه اگر بفهمد كه هدفش ‍ رضايت اوست بر او خشم خواهد كرد؟.

3 - كسى كه كار شايسته و مهمى انجام داده كه مى تواند به وسيله آن محبت و رضايت بزرگترين پادشاه روى زمين را به دست آورد، ولى او به جاى آن رضايت يك مقنى و رفته گر را به دست مى آورد كه در نزد مردم هيچ ارزش و اعتبارى ندارد، و اين عمل موجب خشم و غضب آن پادشاه مى گردد، آيا چنين كارى سفاهت و جنون نيست؟ آيا اين كار علامت سبكسرى و تيره رايى نيست؟. آيا همگان او را نكوهش نمى كنند كه اى خيره سر، تو را از رضاى اين رفته گر چه حاصل؟ چرا خشم پادشاه مقتدرى را به قيمت رضاى يك رفته گر به دست آوردى؟! البته اين مثال بسيار ناقص و ناچيز است، پادشاه ظاهرى كجا و خداى قادر متعال كجا؟ چگونه شخص عاقل رضاى يك بنده ناتوان و بيچاره را به دست مى آورد و از تحصيل رضاى خداى قادر متعال كه پروردگار دو جهان است، چشم مى پوشد؟! از خدا مى خواهيم كه به توفيق اخلاص عنايت فرمايد.

اين درمان علمى ريا مى باشد و اما درمان عملى آن، عادت دادن خويش به پوشيده نگاه داشتن عبادت است، يعنى به طورى كه به هنگام ارتكاب گناه تلاش مى كند كه هرگز كسى از آن مطلع نشود، به هنگام انجام عبادت نيز خود را عادت دهد كه آن را طورى انجام بدهد كه كسى از آن مطلع نشود تا دلش به اين حقيقت انس بگيرد كه خداوند از اعمال و اقوال او آگاه است و نيازى نباشد كه براى رضايت غير او تلاش كند. اين كارى است كه در آغاز امر سخت مى آيد ولى به تدريج آسان مى شود، زيرا يك مقدار در اثر عادت سنگينى آن از بين مى رود و مقدار زيادى در اثر الطاف بيكران حق تعالى آسان مى شود، زيرا هنگامى كه خداى تبارك و تعالى از بنده اى تغيير روش ‍ ببيند او را بر آن كار توانايى مى بخشد. چنان كه فرمود است :

ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم :

«خداى تبارك و تعالى درباره قومى (رحمت و يا غضب خود را) تغيير نمى دهد، تا آنها در وضع خود تغييرى بدهند (326)».

آرى تا بنده اى گام برندارد، خداوند توفيقاتش را بر او نازل نمى كند، حركت از مردم و بركت از خداست، تلاش از مخلوق و هدايت از خالق منان است. چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا:

«كسانى كه در راه ما تلاش كنند، ما آنها را به راههاى خود هدايت مى كنيم (327)». در مورد درمان رياى بعد از عمل نيز سخن گفتيم، و اما درمان عجب :

كسى كه به عجب و خودپسندى مبتلا شده، اسباب و ابزارى را كه به وسيله آنها به انجام عبادتها و خيرات توفيق پيدا كرده مورد مطالعه قرار دهد و خوب در پيرامون آنها بينديشد، خواهد ديد كه همه آنها از آن خداست، او قدرت داده، او دانش عطا فرمود، او توفيق خود را رفيق ساخته، با روزى هاى او اعضا و جوارحش نيرو گرفته است، بالاخره هر چيزى كه در انجام عبادت و اطاعت نقشى دارد، از آن خداى تبارك و تعالى مى باشد. از همه اينها بالاتر نعمت ارسال رسل و انزال كتب است كه از هر نعمتى والاتر است. آنگاه در مورد عبادتهاى خويش بينديشد و با اين نعمتها مقايسه كند. خواهد ديد كه اعمال او ارزش آن را ندارد كه حتى با يكى از ميليونها نعمت پروردگار مقابله كند و مقايسه شود.

اگر عمل او ارزشى پيدا كرده، از اين جهت است كه مورد رضا و پذيرش ‍ خداى تبارك و تعالى قرار گرفته است وگرنه يك نفر كارگر از صبح تا شام براى چند درهم كار مى كند و يك نفر نگهبان همه شب را براى چند درهم تا صبح بيدار مى ماند و بى خوابى مى كشد. همچنين ديگر ارباب صنايع هر يكى در حرفه خود براى چند درهم شب و روز تلاش مى كنند و ارزش كار هر كدام چند درهم بيش نيست.

ولى اگر عملى براى خدا انجام پذيرد ديگر ارزش آن از مقياسهاى ما بيرون است، چنان كه در قرآن كريم آمده است :

انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب :

«شكيبايان پاداشهاى خود را بدون حساب و به طور كامل دريافت مى كنند (328)».

و در روايت آمده است :

اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين راءت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر:

«براى بندگان شايسته ام چيزى را مهيا كرده ام كه چشمى نديده، گوشى نشنيده و به دل كسى خطور نكرده است (329)».

در برابر ساعتهايى از روز تو كه بيش از چند درهم ارزش ندارد، خداى سبحان چنين پاداشى را مهيا فرموده است. و اگر شبى را با عبادت خدا سپرى كنى، خداى سبحان در پيرامون آن مى فرمايد:

فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعين :

«هيچ كس نمى داند كه چه وسايل روشنى چشم، براى آنها ذخيره شده است (330)».

چيزى كه از نظر ارزش مادى به چند درهم مى ارزد، يك چنين ارزشى پيدا كرده است. اگر ساعتى را براى خدا اختصاص بدهى و در آن دو ركعت نماز بى پيرايه براى خدا انجام دهى، و يا لحظه اى را براى خدا اختصاص بدهى و در آن كلمه طيبه «لا اله الا الله» را با شرايطش به زبان رانى، مشمول اين آيه شريفه خواهى بود كه مى فرمايد:

من عمل صالحا من ذكر او انثى و هو مؤمن، فاولئك يدخلون الجنة، يرزقون فيها بغير حساب :

«هر كس از مرد و زن در حال ايمان عمل شايسته انجام دهد، داخل بهشت مى شود و بدون حساب در آن، روزى داده مى شود (331)».

براى شخص خردمند شايسته است كه بى ارزشى عمل خود را دريابد و همه اين پاداشها را از فضل و كرم حضرت احديت بداند و تلاش كند كه اعمال خود را طورى انجام دهد كه مورد رضاى پروردگار قرار گيرد. و با عجب و خودپسندى ارزش آن را از بين نبرد.

آنگاه ارزش عمل خود را در برابر نعمتهاى پروردگار محاسبه كن و ببين : آيا اين عبادتهاى تو با يك صدم و يك هزارم نعمتهاى او برابرى مى كند؟ هرگز. مگر نه اين است كه توفيق انجام وظيفه را خداى منان عنايت فرموده است و اين خود يكى از نعمتهاى پروردگار است، كه لازم است شكر آن را انجام دهى. چنان كه در حديث قدسى آمده است : «خداوند به حضرت داوود عليه‌السلام فرمود:

مرا آن چنان كه شايسته من است شكر كن. حضرت داوود گفت : من چگونه حق شكر تو را به جاى آورم؟ در حالى كه توفيق به شكر خود يكى از نعمتهاى تست و براى آن شكرى ديگر لازم است! فرمود:

چون دانستى كه آن نيز از من است، من آن را به جاى شكر از تو قبول كردم (332)» آورده اند كه يكى از واعظان به يكى از پادشاهان گفت : اگر تو شديدا دچار عطش باشى و آبى در دسترس كسى باشد به چه قيمتى آن را خريدارى مى كنى؟ گفت : به نصف ملك و سلطنت خود. گفت : اگر بعد از نوشيدن آن به حبس بول مبتلا شدى و دكترى مهيا شد كه آن را معالجه كند و تو را نجات دهد، چقدر به او مى دهى؟گفت : نصف ديگر تاج و تخت خود را. گفت : پس تو را مغرور نسازد آن تاج و تختى كه ارزش آن يك ظرف آب است و تو هر روز دهها بار آب گوارا مى خورى و از نعمتهاى پروردگار متعال برخوردار مى شوى، (333) در عافيت و تندرستى زندگى مى كنى، به سلامتى ديدنيها را مى بينى، به سلامتى شنيديها را مى شنوى، به سلامتى بوييدنيها را مى بويى، هر كجا بخواهى مى روى، آنچه را كه بخواهى در دست مى گيرى و ديگر مواردى كه اعضاء و جوارح خود را به كار مى برى و به مقصود خود نايل مى شوى. آنگاه خوب بينديش در مورد ديگر حواس ‍ باطنى و اندامهاى داخلى، چون اندامهاى گوارشى و تنفسى و غيره، كه اگر در اعمال فيزيكى آنها خوب مطالعه كنى، وقت بسيارى صرف مى كند و به شدت دچار شگفت مى شود. و اگر يكى از آنها دچار نقص فنى شود و پزشك معالج تو بگويد كه من آن را معالجه مى كنم و تو بايد در برابر آن يكسال يا بيشتر براى من خدمت كنى : تو با آغوش باز آن را مى پذيرى و آن را براى خود نعمتى بزرگ به شمار مى آورى. روى اين بيان در برابر اين همه نعمت كه خداى تبارك و تعالى به تو ارزانى داشته، چند صد سال بايد كمر خدمت به دامن بسته او را عبادت كنى؟ در صورتى كه تو او را چند دقيقه بيشتر در روز عبادت نمى كنى، و اگر در پيرامون آن عبادت خود نيك بينديشى و آفتهاى آن را مورد دقت قرار دهى، معلوم خواهد شد كه هيچ كدام از آنها شايسته تقديم به پيشگاه حضرت احديت نيست و اگر چيزى از آن را بپذيرد با فضل و كرم خود پذيرفته است. از يك سو عبادتهاى ما اينقدر بى محتوا، از آن طرف نعمتهاى او اين قدر فراوان و بى شمار. آن چنان كه در قرآن كريم آمده است :

و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها:

«اگر نعمتهاى او را بشماريد هرگز نخواهيد توانست كه آن را بشماريد (334)». نعمتهاى پروردگار بى شمار، و عبادتهاى ما اگر از آفتها سالم بماند بسيار ناچيز و انگشت شمار است، اين عبادتها اگر از آفتها نيز سالم بماند هرگز با آن نعمتها برابرى نمى كند. نهايت آنچه از دست ما بر مى آيد اقرار به عجز و اعتراف به ناتوانى از سپاس و ستايش ‍ اوست.

آخرين شرف و والاترين افتخار براى انسان، عذر تقصير، اعتراف به نعمت، اقرار به عجز، نكوهش نفس و مراقبت براى خداست. چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من مقت نفسه دون مقت الناس امنه الله من فزع يوم القيامة :

«هر كس نفس خويش را نكوهش كند نه ديگران را، خداوند او را از فزع روز قيامت در امان نگهدارد (335)».

آورده اند كه پارسايى هفتاد سال تمام خدا را پرستش كرد، در اين مدت همه روزها را به روزه دارى و همه شبها را به شب زنده دارى سپرى كرد. بعد از هفتاد سال حاجتى براى او پيش آمد و آن را از خداى تبارك و تعالى خواست. حاجتش برآورده نشد. آنگاه به محاسبه و نكوهش خويش ‍ پرداخت كه اى نفس تو مانع برآورده شدن حاجت من شدى، اگر خداى تبارك و تعالى در تو خيرى مى ديد حاجتت را روا مى كرد. خداوند فرشته اى فرستاد كه به او بگويد:

يابن آدم ساعتك التى ازريت فيها على نفسك خير من عبادتك التى مضت :

«اى پسر آدم، يك ساعت از عمر تو كه به نكوهش نفس خويش ‍ مى پردازى بهتر است از همه عمرى كه به عبادت سپرى كرده اى (336)».

در اين جا شايسته است سه نكته را خوب بينديشى :

1 - اگر يكى از پادشاهان به يكى از رعايا خوراك و پوشاك و درهم و دينار بدهد، او را غلام زر خريد خود مى سازد، شب تا به سحر براى او نگهبانى مى دهد، صبح تا شام هر نوع خدمتى را براى او انجام مى دهد و به هر گونه ذلت و خوارى تن مى دهد تا عمرش در خدمت او سپرى شود، برخى از نزديكان شاه همه عمر شبها براى او بيدار مى مانند، برخى ديگر همه روزها تن به مشقتها و سختيها مى دهند، و برخى از آنها براى انجام فرامين شاه خود را با خطرهاى بسيارى مواجه مى كنند، و احيانا با دشمن او رو به رو مى شوند و نقد جانشان را در راه حمايت از شاه تقديم مى كنند. همه اين خدمتها و مشقتها و فداكاريها براى يك منفعت ناچيز و زودگذر است، اين همه جانبازى و فداكارى مى كنند و باز هم خود را رهين مراحم پادشاه تصور مى كنند، در صورتى كه اين نعمتها نيز از خداوند است كه به دست پادشاه به آنها مى رسد، و اگر آن پادشاه بخواهد فقط يك حبه گندم - بدون بهره ورى از قدرت خداوند - براى آنها به وجود آورد نخواهد توانست.

چگونه است كه ملازمان پادشاه، خدمت خود را در برابر الطاف ملوكانه ناچيز مى شمارند ولى تو عبادتهاى ناچيز خود را كه با انواع آفتها آميخته است، در برابر نعمتهاى بى شمار و بى پايان پروردگار بزرگ مى شمارى؟! در حالى كه او خداوندى است كه تو را آفريده، انواع نعمتهاى ظاهرى و باطنى را به تو ارزانى داشته، آنقدر به تو نعمت داده كه هرگز به شمار نمى آيد، چنان كه خود مى فرمايد:

و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها (337)

در برابر اين اعمال تو پاداشهاى بسيار عظيم و جاويدان وعده فرموده است. اگر كسى با توجه به اين نكته، عبادتهاى خود را بزرگ بشمارد عاقل نيست.

2 - اگر پادشاه بزرگى كه شايسته است همه پادشاهان روى زمين او را خدمت كنند، به همه اجازه ورود و تقديم هدايا بدهد و در برابر هر هديه اى پاداش بزرگى را وعده كند. و بگويد كه هرگز احدى از ناچيز بودن هديه اش ‍ شرم نكند، اگر چه يك شاخه گل باشد. پس همه پادشاهان و سياستمداران بر او وارد شوند و جواهرات گرانبهايى به محضر او هديه آورند، در آن ميان بقال و عطارى با شاخه گلى و يا برزگرى با خوشه انگورى بر او وارد شود، پادشاه با مهر و لطف خود اين هداياى ناچيز را نيز بپذيرد و فرمان دهد كه آنها را خلعتهاى گرانبها و عطيه هاى پرقيمتى عطا كنند. اگر اين بقال و برزگر هديه اش را بزرگ بشمارد و خود را مستحق آن همه عطاياى ملوكانه بداند هر كسى او را ديوانه، نادان كودن و زشتخوى مى خواند.

3 - اگر پادشاه بزرگى كه همه پادشاهان از او فرمان مى برند و اعيان و اشراف در خدمتش كمر بندگى مى بندند، اگر به يك دهاتى و طبقه عادى اجازه ورود دهد و در نزد خود جاى دهد، آيا گفته نمى شود كه پادشاه در حق اين شخص بيش از حد و استحقاقش عنايت كرده است؟ اگر اين شخص بى مقدار الطاف او را ناچيز شمارد و خدمات ناچيز خود را بزرگ بدارد، آيا به جنون و سفاهت نسبت داده نمى شود.

اينها در برابر پادشاهان و صاحبان قدرت ظاهرى است، اما خداوند قادر متعالى كه آسمانها و زمين از آن اوست و همه جهانيان در برابر قدرت او خاضع و خاشعند و فرشتگان مقرب و پيامبران مرسل كه شماره آنها را جز پروردگار متعال نمى داند همگى دامن خدمت به كمر عبوديت بسته اند. فرشتگانى هست كه پاهايشان در اعماق زمين و سرشان به عرش الهى مى رسد و همواره به تعظيم و تقديس پروردگار مشغول اند و براى تعظيم او هرگز سرشان را بلند نمى كنند و لحظه اى از تسبيح او غفلت نمى كنند. چون خداى سبحان اراده كند كه يكى از آنها را قبض روح فرمايد سر خود را بلند كرده عرضه مى دارد: بار پروردگارا! عبادتى كه شايسته مقام رفيع تو باشد نتوانستم انجام دهم.

اشرف كاينات و مفخر موجودات حضرت خاتم الانبياء صلى‌الله‌عليه‌وآله و فرزندان بزرگوارش ائمه هدى عليهم‌السلام با آن همه اطاعت و عبادت همواره به عجز و ناتوانى خود معترف بودند و عرض ‍ مى كردند:

ما عبدناك حق عبادتك :

«هرگز تو را آن چنان كه شايسته تو باشد عبادت نكرديم (338)».

ولى ما چقدر نادان هستيم كه اگر دو ركعت نماز پر از نقص و عيب بخوانيم به خود مى باليم و خيال مى كنيم كه شايسته همه وعده هاى حضرت احديت در مورد نمازگزاران حقيقى شده ايم!!

زهى جهالت و زهى شقاوت، كه انسان اين همه نعمتها را ناچيز بشمارد و عبادتهاى آفت زده خود را بزرگ ببيند.

اگر دقيق و هشيار باشيم خواهيم ديد آنچه ما اطاعت و حسنات تصور مى كنيم به ميزان خرد بايد در دفتر سيئات درج شود، زيرا همه اش به غفلت و نسيان آلوده است، اگر از ريا و عجب سالم باشد، لااقل با اضطراب دل و پريشانى خاطر انجام يافته است.

بار پروردگارا، ما را به اعمال خود وامگذار، و در برابر تقصيرها و نقصانهايمان مؤ اخذه مفرما، با فضل و كرم خود بر ما منت نهاده، دلهاى ما را به سوى خود جذب كن كه همواره عيبهاى ما را پوشيده داشتى و لغزشهاى ما را پوشاندى و نعمتهاى خود را بر ما فرو ريختى، كه تو از هر بخشنده اى بخشاينده ترى و از هر بزرگى بزرگوارترى، دستهاى ما جز به گناه نياميخته و دلهاى ما جز به عصيان نيالوده، ولى بخشش و آمرزش تو وسيع تر از آن است كه پناهنده اى از آستانت نوميد برگردد، تو خود ما را به بخشش و دهش خويش رهنمون شدى و ما را به سوى فضل و كرم خود هدايت فرمودى. به ما دستور دعا و نيايش دادى و اجابت آن را به عهده گرفتى و وعده دادى، كه به راستى بخشنده و بخشايشگرى.

## ويژگيهاى ديگر نمازها

### 1 - نماز جمعه

گذشته از مطالبى كه در مورد نمازهاى يوميه به عرض خوانندگان گرامى گذشت، نماز جمعه ويژگيهاى دارد كه در اين جا به قسمتى از آنها مى پردازيم :

نماز جمعه در روزى برگزار مى شود كه روز عيد است و روز بزرگ و با فضيلتى است كه خداوند اين امت را با آن مفتخر فرموده و آن را از امتيازات اين امت قرار داده است. آن روز را براى عبادت و تقرب به پيشگاه حضرت احديت مخصوص گردانيده و امت اسلامى را به اعمال شايسته تشويق نموده، تا به اين وسيله به مقام قرب الهى برسند و از آتش دوزخ خود را دور سازند و نواقص ديگر ايام هفته را در آن روز جبران نمايند.

خداى سبحان در روز جمعه شريف ترين عملى كه وسيله تقرب به پيشگاه اوست، نماز جمعه قرار داده و از آن در قرآن كريم «ذكر خدا» تعبير فرموده و آن را در ميان نمازها كه بهترين وسيله تقرب هستند به اين عنوان اختصاص داده مى فرمايد:

يا ايها الذين امنوا اذا نودى للصواة من يوم الجمعة، فاسعوا الى ذكر الله و ذروا البيع، ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون :

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد، هنگامى كه در روز جمعه براى نماز فرا خوانده شديد، به سوى ذكر خدا بشتابيد و داد و ستد را فرو گذاريد. اين بهتر است براى شما، اگر بدانيد (339)».

در اين آيه تعبيرهاى لطيف و جالبى است كه آشنايان با ادبيات عربى به مقدار استعداد خود آن را در مى يابند، كه يكى از آنها تعبير «ذكر الله » از نماز جمعه است، و آن اشاره است به اين كه هدف اصلى از نماز حركت و سكنات نيست، بلكه هدف اصلى ياد خداست و ركوع و سجود رمز آن است. و براى همين است كه نماز از فحشاء و منكر باز مى دارد. چنان كه قرآن كريم مى فرمايد:

ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر:

«نماز از فحشا و منكر باز مى دارد (340)».

زيرا فحشا و منكرات از كششهاى درونى شهوانى و اميال باطنى نفسانى سرچشمه مى گيرند كه بزرگترين عامل باز دارنده از آنها ياد خدا و توجه كامل به خدا و يادآورى عظمت خدا مى باشد كه نماز مرتفع ترين قله آن است، و لذا از آن «ذكر الله الاكبر» تعبير شده است (341) چنان كه در برخى از تفسيرها آمده است.

هنگامى كه ياد خدا چنين قدرتى دارد و نيروى نماز نيز از آن سرچشمه مى گيرد، پس در نماز جمعه بايد بيش از ديگر نمازها مهيا گرديد، تا در شريف ترين روزها، براى شريف ترين عبادتها، با شريف ترين وضع ممكن مهيا شود و در برابر قادر متعال با اقبال تمام و توجه كامل بايستد.

در ذهن خود اين معنى را مجسم كن كه اگر پادشاه بزرگى وقت معينى را براى ديدار و گفتگو با تو تعيين كند، آيا براى ملاقات پادشاه و گفتگو با او از ساعتها پيش آماده نمى شوى؟ بهترين لباسهايت را نمى پوشى؟ از عطر و ديگر وسايل تزيينى استفاده نمى كنى؟ با وقار و سكونت گام بر نمى دارى؟ و ديگر جهات شايسته با ديدار پادشاه را رعايت نمى كنى؟!

از اينجاست كه در روز جمعه غسل جمعه مستحب است، نظافت، عطر زدن، ناخن گرفتن، اصلاح كردن، عمامه پوشيدن و... مستحب است. پس ‍ در اولين ساعت از روز جمعه، با قلبى صاف و عملى خالص و نيتى بى آلايش به اين مستحبات بشتاب، آن چنان كه در پيشقدم ديدار سلاطين انجام مى دهند.

در انجام سنن و آداب روز جمعه نظافت ظاهرى را منظور نكن كه همه همت خود را به عطر و شانه و جامه مصروف كنى و از نظافت معنوى و آرايش باطن محروم بمانى و در آخرت حسرت بخورى. در روز جمعه تا مى توانى به كارهايى كه پاداش اخروى دارد، عمل كن، و تا مى توانى بر نيتهاى خود بيفزاى تا نصيبت بيشتر گردد، مثلا به هنگام غسل كردن، غسل جمعه، غسل توبه و غسل ورود به مسجد از سنت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و احترام مساجد و تعظيم شعائر الهى را نيت كن، زيرا خداوند دوست ندارد كسى به خانه او وارد شود مگر در حالى كه خوشبو باشد، به هنگام عطر زدن علاوه بر آنها آسايش كسانى كه در مجاورت تو مى نشينند را نيز نيت كن، همچنين دفع بوهاى زشت را نيز نيت كن، به اين معنى كه من با عطر زدن مى خواهم بوى بد از من شنيده نشود تا كسى از من غيبت نكند و من موجبات گناه كسى را فراهم نكنم. زيرا گفته اند كه هر كس خود را در معرض غيبت قرار دهد، در حالى كه مى توانست راه غيبت را براى مردم ببندد، در گناه آنها شريك خواهد شد. اين معنى را از آيه زير نيز مى توانيم استفاده كنيم :

و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم : «كسانى را كه جز خدا را مى خوانند دشنام ندهيد تا از روى عداوت و جهالت به خدا دشنام دهند (342)».

هنگامى كه وقت نماز فرا رسد خود را آماده گوش دادن و فرا گرفتن خطبه هاى نماز كن، تا دلت آماده دريافت اوامر و نواهى گردد، كه هدف اصلى از خطبه و خطيب همان است و بس. اين كه به هنگام خطبه واجب است همه ساكت شوند و به خطبه هاى خطيب گوش دهند براى همان است. پس بكوش كه حق هر يك را ادا كنى. تا از كسانى باشى كه در ديوان فرشتگان مقرب نامش ثبت مى گردد، كه آنها مأمور نوشتن نام نمازگزاران در اين روز شريف هستند. فرشتگان مقرب نام آنان را ثبت كرده به پيشگاه حضرت احديت عرضه مى دارند و از خلعتهاى انوار قدسى به آنها خلعت مى دهند.

در روايت آمده است كه فرشتگان در كنار درهاى مساجد مى ايستند، در حالى كه كاغذهايى از طلا و قلمهايى از نقره به دست دارند، به ترتيب اسامى افراد را مى نويسند. بهشت تزيين مى شود و مردم به ترتيب شتاب آنها به نماز به سوى آن سبقت مى كنند. فرشتگان همچنان اسامى افراد را مى نويسند تا وقتى كه امام در آيد، چون امام درآمد، نامه ها در هم پيچيده مى شود، قلمها برداشته مى شود و فرشتگان در نزد منبر گرد مى آيند تا به موعظه ها گوش فرا دهند. قدر و منزلت مردم به ميزان سبقت آنها به سوى نماز جمعه است.

چون اين معنى را در دل خود خطور دادى و متوجه شدى كه فرشتگان نيز تو را احاطه كرده اند و همراه تو به خطبه ها و موعظه هاى امام گوش مى دهند و نام تو در ديوان مقربين ثبت مى شود و به پيشگاه الهى عرضه مى شود و حضرت احديت خود ناظر به سوى تو است، پس بر تو لازم است كه رداى هيبت را به دوش اندازى و زره سكينه و وقار را به تن كنى و در پوشش ‍ خوف و خشيت درآيى، تا باران رحمت بر تو فرو بارد، فيوضات الهى بر دلت فرو ريزد، رحمت و بركات او تو را فراگيرد، نمازهايت قبول و دعاهايت مستحاب شود.

در روز جمعه تا مى توانى خدا را ياد كن، استغفار كن، قرآن بخوان، بر محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله و آل او صلوات بفرست و صدقه بده، كه روز بسيار شريفى است، فيض خدا در فيضان، رحمت خدا در خروش، و بخشش او در گسترش است. در چنين موقعى اگر محل قابليت داشته باشد، سعادت حاصل مى شود، خواسته ها برآورده مى شود و بيشتر از خواسته نيز عطا مى گردد.

به يادآور كه در روز جمعه ساعتى هست كه هرگز دعاى مؤمن در آن برنمى گردد، پس بكوش كه در آن ساعت در حال دعا و ذكره و استغفار باشى، كه خداى تبارك و تعالى براى ذاكران بيش از سائلان عطا مى فرمايد.

اكنون بتوانى كه همه ساعات روز جمعه را در مسجد سپرى كنى، انجام بدهد. و اگر همه اش را نتوانى، تا هنگام عصر در مسجد باش.

آنگاه بسيار مراقب باش تا اين ساعت را درك كنى. گفته شده كه اين ساعت در ميان ساعتهاى روز جمعه مخفى شده تا مردم همه ساعات روز جمعه را محافظت كنند، چنان كه شب قدر در ميان شبها در طول سال مخفى شده است، تا همواره به آن مواظبت شود.

گفته شده كه اين ساعت لحظه فراغت امام از خطبه تا منظم شدن صفهاى نماز است و گفته شده كه آخرين لحظات روز تا هنگام غروب آفتاب مى باشد.

روز جمعه را در ميان روزهاى هفته به امور آخرت اختصاص بده تا كفاره ديگر روزهاى هفته باشد و كمبودهاى ديگر روزها را جبران كند.

در فضيلت نماز جمعه همين بس كه خداوند آن را بعد از ايمان، برترين عمل بنى آدم قرار داده است، چنان كه در اخبار آمده و علماى بزرگوار به آن تصريح نموده اند، و گفته اند كه در ميان اعمال حسنه، واجبات برتر از مستحبات است و نماز برتر از ديگر واجبات است، و نمازهاى يوميه برتر از ديگر نمازهاست، و نماز وسطى (ميانه) برتر از ديگر نمازهاى يوميه است و قول مختار اين است كه نماز وسطى نمازهاى ظهر و جمعه است و روزهاى جمعه نماز جمعه برتر از نماز ظهر است، اگر نماز ظهر در آن روز فضيلتى داشته باشد. روى اين بيان نماز جمعه افضل اعمال به شمار خواهد آمد و موجب آن خواهد بود كه انسان تلاش فراوان كند كه آن را به بهترين وجهى انجام دهد و هرگز در آن سستى نكند، آن هم بعد از سفارش خدا در سوره جمعه كه بعد از امر به نماز جمعه فرموده است :

ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون :

«آن بهتر است براى شما اگر بدانيد (343)».

در نماز جمعه امر شده كه در ركعت اول سوره جمعه و در ركعت دوم سوره منافقون خوانده شود تا امر به نماز و تشويق به آن در دل نمازگزاران تازه شود.

خداى تبارك و تعالى، پس از آن كه نماز جمعه را در سوره جمعه «ذكر خدا» ناميده است، در سوره منافقون مى فرمايد:

يا ايها الذين امنوا، لا تلهكم اموالكم و لا اولادكم عن ذكر الله، و من يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون :

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد، اموال و اولادتان شما را از ذكر خدا غافل نسازد، كه هر كس چنين كند آنهايند زيانكاران (344)».

### 2 - نماز عيد

روز عيد فطر و عيد قربان در دل خود اين معنى را مجسم كن كه امروز روز تقسيم مدالها و بارش رحمتها و نزول موهبتهاست. و امروز روز عيد است براى كسانى كه روزه اش پذيرفته شود و اعمالش مورد قبول واقع شود. پس ‍ خضوع و خشوع و توجه قلبى را رعايت كن، پيش از نماز و بعد از نماز از خدا بخواه كه عبادتهاى تو را قبول فرمايد، از تقصيرات تو بگذرد. آنگاه شرمندگى و شرمسارى خود را در روز قيامت مجسم كن و شرمنده باش از اين كه مبادا اعمالت مردود و خودت رانده شوى. كه روز عيد، عيد كسانى نيست كه لباس تازه پوشيده باشند، بلكه عيد كسانى است كه از عذاب الهى رسته اند و از تهديدات حضرت پروردگار و از خطرات روز جزا در امان هستند. پس بكوش كه با اعمال شايسته در آن روز شريف شايستگى كرامتهاى بيشتر خدا را پيدا كنى.

در روز عيد همه آداب و سنن روز جمعه را از نظافت و عطر و غيره انجام داده، خود را از نظر قلبى آماده ايستادن در پيشگاه خداوند جبار و مناجات با او كن كه روز بسيار شريف و زمان بسيار حساس و ارزشمند است. خداوند در آن روز اعمال را قبول مى كند و دعاها را مستجاب مى فرمايد.

در روز عيد به هوش باش كه سرور و شادى خود را براى خوراك و پوشاك و ديگر لذايذ مادى نكن كه براى آن آفريده نشده اى و آن روز سعيد براى چنين لذايذ زودگذر عيد نشده است، بلكه به سبب كثرت نزول رحمتها، بركتها و موهبتها «عيد» ناميده شده است و طبيعى است كه اين موهبتها از آن كسانى است كه با او معامله اخروى نموده باشند.

### 3 - نماز آيات

به هنگام بروز حوادثى كه موجب وجوب نماز آيات مى شود، حوادث سخت و كمرشكن روز قيامت را به ياد آور، كه چگونه زلزله هاى شديد آن روز همه را دستخوش وحشت و اضطراب خواهد كرد، خورشيد و ماه گرفته خواهد شد و همه جا را تاريكى مرگبارى فرا خواهد گرفت. همه دچار ترس و وحشت شده، در عرصه محشر گرد آمده، مضطرب و نگران خواهند بود.

اين صحنه هاى غمبار را در برابر ديدگانت مجسم كن و آنگاه با ديدگان اشك آلود از او بخواه كه تو را از اين خطرات رهايى بخشد. با خضوع و خشوع و خوف و خشيت از او بخواه كه روشنايى را پس از تاريكى ارزانى بدارد، از لغزشهايت بگذرد، تو را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار دهد. آنگاه از همه گناهانت توبه كن و توبه ات را توبه نصوح قرار بده، تا خداوند تو را در حالى يابد كه دلت شكسته و سرت به نشان خجلت به سينه ات فرو هشته است، تا توبه ات را بپذيرد و از لغزشهايت بگذرد، كه او به دلهاى شكسته نظر دارد و قلبهاى خاشع را دوست دارد، او به افرادى كه در برابرش گردن كج كرده، از ترس روز جزا به خود مى پيچند و از سنگينى گناهانشان مى نالند و از عواقب امورشان مى انديشند، مهربان است.

### 4 - نماز طواف

در نماز طواف جلالت و قداست خانه خدا را در نظر مجسم كن كه آن جا خانه خدا و منسوب به خداست و تو در كنار خانه او هستى و در برابرش ‍ ايستاده اى. اگر چه خداى تبارك و تعالى در هر حالى از اعماق دلت آگاه است ولى اين جا كنار خانه اوست، شديدا تحت مراقبت هستى، و كوچكترين غفلتى موجب سقوط از مقام قرب الهى خواهد بود. چگونه مى شود حال كسى كه در كنار تخت پادشاهى و در حضور او و در كاخ او در وظيفه خود كوتاهى كند؟ قصور اين شخص هرگز با قصور يكى ديگر از رعايا كه در نقطه دور دستى از پايتخت زندگى مى كند مساوى نيست، اگر چه پادشاه از حال او نيز دقيقا باشد.

با تجسم اين معنى بر ميزان خضوع و خشوع خود بيفزاى و از سستى و غفلت به شدت بپرهيز. و به يادآور كه گناه در چنين مكان شريف و مقام مقدس بسيار مضاعف است، آن چنان كه پاداش عبادتها در آن جا مضاعف است.

آنگاه در مورد پيامبران، امامان، صالحان و مؤمنان بينديش كه به آن مكان مقدس آمده اند و در آن جا به جوار قرب الهى بار يافته اند. و آثار برخى از آنها (چون حضرت ابراهيم و حضرت اسماعيل) همواره براى حجاج مشهود است. آنگاه به يادآور كه آنها با چه اعمالى به آن دست جاويدان و نعمتهاى پايدار رسيدند. پس در اعمال صالحه و نيتهاى خالصه از آن پيروى كن البته اين تدبر و تفكر پيش از شروع به نماز باشد نه در حال نماز، كه وظيفه نمازگزار توجه كامل به نماز است و بس.

آنگاه تا مى توانى بر اقبال قلبى و توجه درونى خود بيفزاى تا به عالى ترين مرحله از مراحل والاى معراج انسانى نايل شوى.

### 5 - نماز ميت

چون جنازه را مشاهده كردى، پس به يادآور كه چگونه اهل و عيال و اموال و اولاد را فرو گذاشته، با دستهاى خالى به سوى پروردگار متعال روى آورده است، چيزى از ثروت و فرزند و غيره به همراه ندارد به جز اعمال شايسته اى كه به نيت خالص براى خداى تبارك و تعالى و روز باز پسين از پيش فرستاده است. آنگاه نيك بينديش كه نشاط و طراوت صورتش را از دست داده، روى تابوت چه خاموش غنوده، و زود است كه بر صورتش ‍ خاك نشيند و همه آمال و آرزوهايش در زير خاك نهان شود. بر صورت فرزندانش خاك يتيمى نشسته، بر چهره همسرش غبار بيوه گى رسيده، دست از ثروت و مكنت خود شسته با دست خالى ديده از جهان فرو بسته است. در مساجد و مجالس خير جايش خاليست، پس از آن همه آرزوهاى طول و دراز دستش از همه آنها گسسته، چاره هايش از كار افتاده، حيله هايش ‍ كارگر نشده، در جايگاهى كه همواره از آن غفلت داشت اقامت گزيده است. آرى تاريخ اجل از او پوشيده بود و او به جوانى و كارايى خود مى باليد و مشاغل مادى او را از مرگ نابهنگام و فرا رسيدن اجل غافل مى ساخت. او همواره در تشييع جنازه ديگران كوشا بوده و اينك پيك اجل مفاصل بدنش ‍ را در هم پيچيده و زانوهايش را سست كرده است! زبانى گويا و بيانى زيبا داشت كه در چنگال مرگ گنگ و خموش شده است! صورتى شاداب و چهره اى خندان داشت كه در زير دندانهاى تيز مرگ عبوس و غمگين شده است! بسيار مدير و مدبر و دور انديش بود، براى ده سال ديگر مى انديشيد و مرگ را در چند قدمى خود نمى ديد! تا در كام اجل فرو رفت و در ساعتى كه گمان نمى برد به تير اجل گرفتار آمد! در خواسته هاى نفس مى انديشيد كه يك مرتبه نداى پروردگار را شنيد كه او را فرمان پيش روى به سوى بهشت و يا دوزخ مى دهد.

آنگاه خود را به جاى او فرض كن، و با خود بينديش كه اگر تير اجل به جاى او به تو اصابت مى كرد چه مى كردى؟ در حالى كه در غفلت به سر مى برى و هنوز خود را آماده ديدار الهى نكرده اى. پس بكوش كه بر توشه خود بيفزايى، كه راه دور است و گردنه هاى پر پيچ و خم در پيش، و خطر بسيار جدى است و پشيمانى پس از مرگ سودى ندارد.

اين انديشه هاست كه از آرزوهاى طول و دراز مى كاهد و انسان را آماده تلاش براى افزايش توشه آخرت وا مى دارد. ولى به طورى كه در بخشهاى ديگر گفتيم جاى اين انديشه ها در بيرون نماز است كه در اثناى نماز بايد جز به نماز انديشيد.

### 6 - نماز نذر و عهد

كسى كه نمازى را به وسيله نذر و عهد و قسم بر خود واجب كرده، بايد در انجام آن دقيقا كوشا باشد و به عنوان وفا به پيمانى كه با خداى خود بسته با كمال توجه و رغبت آن را انجام دهد، و هرگز خيال نكند كه اين نماز در اصل واجب نبود و من به دست خود آن را واجب كرده ام، پس اهميت چندانى ندارد، بلكه متوجه باشد كه پس از نذر و عهد و امثال آنها اين نماز نيز چون ديگر نمازهاى واجب اهميت خاصى دارد و در عظمت و جلالت قدر همانند آنهاست.

به هنگام اداى اين فرائض در دل خود اين معنى را مجسم كند كه با يكى از پادشاهان روى زمين پيمان بسته كه كارى را براى او انجام دهد، و اين كار را در برابر ديدگان او انجام مى دهد، او در جايى نشسته كه اين شخص را مى بيند و صدايش را مى شنود. اين شخص چگونه خود را قبلا آماده مى كند و در كارش نهايت اهتمام را نشان مى دهد و آن را در نهايت استحكام انجام مى دهد، زيرا در تحت مراقبت شخص شاه آن را انجام مى دهد. و اگر شاه از او بخواهد كه آن را بسيار دقيق و محكم انجام دهد و از او پيمان بگيرد كه در كارش بسيار دقت كند، در اين صورت خيلى بيش از معمول دقت خواهد كرد.

به هوش باش كه نگاه و مراقبت خداى قادر متعال را از نگاه يكى از بندگان او دست كم نگير، كه چنين كارى گامى به سوى شرك نشانه نفاق است.

بدين گونه در هر نمازى علاوه بر توجه قبلى كه در همه اش مشترك است، سنن و آداب خاص آن را نيز رعايت كن و به آنچه در اين مختصر گفته شد اكتفا كن، بلكه بكوش تا خداوند حقايق برتر و والاترى را از معارف عاليه و فيوضات الهيه بر قلبت عنايت فرمايد كه درهاى فيض همواره باز است و انوار معارف همواره در تابش است و دلهاى مستعد همواره در تپش است، تا هر دلى به ميزان استعداد خود از فيوضات الهى برخوردار و از تابش ‍ معارف و حقايق منور گردد.

از خداى منان مى خواهم كه نگارنده و خواننده را براى دريافت اسرار الهى و حقايق ربانى موفق بدارد و در ليست بندگان نيك و شايسته اش ثبت فرمايد و ما را به سوى رضا و رحمتش رهنمون شود و با فضل و كرم و مرحمت و مغفرت خود با ما رفتار نمايد و توفيق عمل به آنچه آموخته ايم عنايت فرمايد و در ثواب آنان كه از ما آموخته اند سهيم گرداند.

در اين جا سخنان خود را با سپاس و ستايش حق تعالى پايان مى دهم.

مؤلف كتاب، بنده نيازمند به عفو و كرم و رحمت پروردگارش : «زين الدين بن على احمد شامى عاملى» كه خدايش با فضل و كرمش با او رفتار كند، در روز نهم ذيحجة الحرام (روز مبارك عرفه) به سال 951 هجرى از نگارش آن بپرداخت، در حالى كه خدا را سپاس مى گويد، رسول گرامى و پيشوايان معصوم را درود مى فرستد و از گناهانش آمرزش مى طلبد، حسبنا الله و نعم الوكيل (345).

## پی نوشت ها :

1- مستدرك سفينه : ج 6 ص 333.

2- دعائم السلام : ج 1 ص 133.

3- شرح غرر و درر: ج 2 ص 166.

4- بحار: ج 82 ص 235.

5- فروع كافى : ج 1 ص 265.

6- مستدرك وسائل : ج 3 ص 16.

7- غرر و درر آمدى : ج 2 ص 166.

8- سنن ابى داود: ج 1 ص 70.

9- سفينة البحار: ج 5 ص 15.

10- فروع كافى : ج 1 ص 270.

11- سوره مدثر: آيه 43.

12- كنزالعمال : ج 7 ص 326.

13- سنن نسائى : ج 1 ص 234.

14- وسائل الشيعه : ج 3 ص 22.

15- وسائل الشيعه : ج 1 ص 94.

16- تنقيح المقال : ج 1 ص 473، ريحانة الادب : ج 3 ص 283 و رياض العلماء، ج 2 ص 371.

17- اصول كافى : ج 2 ص 598، تفسير برهان : ج 3 ص 253 و تفسير صافى : ج 4 ص 118.

18- سوره مؤمنون : آيه 1 و 2.

19- دعائم الاسلام : ج 1 ص 158.

20- بحار: ج 82 ص 303.

21- فروع كافى : ج 1 ص 268.

22- دعائم الاسلام : ج 1 ص 174.

23- مستدرك وسائل : ج 4 ص 91، بحار: ج 84 ص 249.

24- بحار: ج 84 ص 240 و 249.

25- دعائم السلام : ج 1 ص 158.

26- مستدرك وسائل : ج 4 ص 102، بحار: ج 84 ص 261.

27- سوره طه : آيه 14.

28- سوره عنكبوت : آيه 45.

29- مجمع البيان : ج 8 ص 285.

30- سوره بقره : آيه 45.

31- بحار: ج 82 ص 192.

32- سوره بقره : آيه 43.

33- نهج البلاغه، بخش نامه ها، شماره 47 (صبحى صالح، ص 421).

34- فهرست كتابهاى چاپى فارسى : ج 1 ص 204.

35- طبقات اعلام الشيعه، قرن 12 ص 310.

36- مجله مكتب السلام : سال ششم، شماره 9 ص 7.

37- طبقات اعلام الشيعه، قرن نهم ص 89.

38- فهرست كتابخانه آيت الله مرعشى : ج 8 ص 234.

39- فهرست كتابخانه وزيرى : ج 4 ص 1305.

40- فهرست كتابخانه هاى رشت و همدان ص 1242.

41- فهرست كتابخانه آيت الله گلپايگانى : ج 1 ص 265.

42- فهرست كتابخانه آيت الله مرعشى : ج 2 ص 380.

43- فهرست كتابخانه آيت الله مرعشى : ج 19 ص 400.

44- نقباء البشر: ج 1 ص 330.

45- نقباء البشر: ج 3 ص 991.

46- الذريعه الى تصانيف الشيعه : ج 2 ص 47 - 51.

47- فهرست كتابهاى چاپى : ج 1 ص 204.

48- الذريعه : ج 2 ص 52.

49- رجوع شود به مقدمه ترجمة الصلاة فيض كاشانى، به قلم سيد محمد على صفير، ص 46.

50- الذريعه : ج 5 ص 51.

51- فهرست : كتابخانه مسجد اعظم ص 169.

52- الذريعه : ج 5 ص 51.

53- الكرام البررة : ج 2 ص 716.

54- الذريعه : ج 21 ص 28.

55- الذريعه : ج 23 ص 179.

56- فهرست مشار: ج 2 ص 3400.

57- تذكره علماى اماميه پاكستان ص 348.

58- نامه آستان قدس رضوى، دوره نهم شماره 1 تا 4، دوره دهم شماره 1 و دوره جديد شماره 1، به شماره هاى مسلسل 33 تا 38 به سالهاى 1350 تا 1355 مشهد مقدس.

59- الذريعة : ج 4 ص 78.

60- رسائل شهيد، عنوان كتابى است كه در سال 1313 هجرى در تهران به چاپ رسيده و ده رساله ارزنده از شهيد ثانى را در بر دارد، كتاب «اسرار الصلاة» از صفحه 101 تا 167 اين مجموعه مندرج است.

61- امل الآمل : ج 1 ص 85.

62- روضات الجنات : ج 3 ص 353.

63- اعيان الشيعه : ج 7 ص 144.

64- امل الآمال : ج 1 ص 85.

65- معجم رجال الحديث : ج 7 ص 372.

66- اعيان الشيعه : ج 7 ص 147.

67- روضات الجنات : ج 3 ص 352.

68- اعيان الشيعه : ج 7 ص 147.

69- اعيان الشيعه : ج 7 ص 147.

70- روضات الجنات : ج 3 ص 378.

71- تنقيح المقال : ج 1 ص 473.

72- روضات الجنات : ج 3 ص 378.

73- معجم رجال الحديث : ج 7 ص 372.

74- امل الآمال : ج 1 ص 86.

75- ريحانة الآدب : ج 3 ص 283.

76- معجم رجال الحديث : ج 7 ص 372 - 374 و امل الآمل ج 1 ص 86.

77- اعيان الشيعه ج 7 ص 154 - 156 و ريحانة الادب : ج 3 ص 280 - 283.

78- الذريعة : ج 21 ص 382 و بحار: ج 82 ص 303.

79- الذريعه : ج 16 ص 360.

80- رياض العماء: ج 2 ص 371 و تنقيح المقال ج 1 ص 471 و ريحانة الادب : ج 3 ص 283.

81- اعيان الشيعه : ج 7 ص 153 و 154.

82- بحار: ج 108 ص 146 - 171 و ص 370 - 397.

83- روضات الجنات : ج 3 ص 358.

84- امل الآمل : ج 1 ص 154.

85- اعيان الشيعه : ج 7 ص 154.

86- روضات الجنات : ج 3 ص 361.

87- معجم رجال الحديث : ج 7 ص 374.

88- روضات الجنات : ج 3 ص 353.

89- امل الآمال : ج 1 ص 89.

90- اعيان الشيعه : ج 7 ص 148.

91- معجم رجال الحديث : ج 7 ص 375.

92- مستدرك وسائل : ج 3 ص 426.

93- امل الآمال : ج 1 ص 89.

94- روضات الجنات : ج 3 ص 363.

95- اعيان الشيعه : ج 7 ص 150.

96- معجم رجال الحديث : ج 7 ص 375.

97- اعيان الشيعه : ج 7 ص 152.

98- امل الآمل : ج 1 ص 90.

99- توضيح اين نكته لازم است كه غالب علماى اهل تسنن باب اجتهاد را مسدود مى دانند و معتقدند كه بعد از چهار پيشواى مذاهب چهارگانه كسى به درجه اجتهاد نرسيده است و احيانا مى گويند كه كسى نمى تواند به اين مقام برسد. لذا مى بينيم كه شهيد همواره تلاش مى كرد كه اجتهاد خود را مكتوم بدارد. از اينجاست كه «سيد شرف الدين سماك» هنگامى كه از شهيد در مورتد اجتهادش ‍ مى پرسد، در كنار حرم اميرمؤمنان عليه‌السلام تعهد مى كند كه به احدى نگويد. (روضات الجنات : ج 3 ص 364).

100- رياض العلماء: ج 2 ص 385.

101- مشاهير دانشمندان اسلام : ج 3 ص 373 و سفينة البحار: ج 4 ص 527.

102- معجم رجال الحديث : ج 7 ص 376.

103- قاموس الاعلام تركى : ج 4 ص 2616.

104- رياض العلماء: ج 2 ص 375.

105- اعيان الشيعه : ج 7 ص 143.

106- اعيان الشيعه : ج 7 ص 143.

107- قاموس الاعلام تركى : ج 2 ص 1232.

108- روضات الجنات : ج 3 ص 383.

109- تنقيح المقال : ج 1 ص 472، رياض العلماء: ج 2 ص 375، روضات الجنات : ج 3 ص 382، ريحانة الادب : ج 3 ص 287، مستدرك وسائل : ج 3 ص 428، معجم رجال الحديث : ج 7 ص 376، امل الامل : ج 1 ص 91 و اعيان الشيعه : ج 7 ص 157.

110- ريحانة الادب : ج 3 ص 288، اعيان الشيعه : ج 7 ص 157، روضات الجنات : ج 3 ص 383 و مستدرك وسائل ج 3 ص 428.

111- الدر المنثور: ج 2 ص 189.

112- همان مدرك ص 190.

113- اعيان الشيعه : ج 7 ص 143.

114- الدر المنثور: ج 2 ص 183، معجم رجال الحديث : ج 7 ص 374.

115- الاعلام : ج 3 ص 64.

116- اعيان الشيعه : ج 7 ص 157.

117- معجم المولفين : ج 4 ص 193.

118- نقد الرجال ص 145.

119- الاعلام : ج 3 ص 64.

120- مستدرك وسائل : ج 3 ص 428.

121- الدر المنثور: ج 2 ص 189، روضات الجنات : ج 3 ص 381.

122- امل الامل : ج 1 ص 166.

123- اعيان الشيعه : ج 7 ص 158.

124- اعيان الشيعه : ج 7 ص 156.

125- ايضاح المكنون : ج 2 ص 583.

126- بحار: ج 107 ص 186، روضات الجنات ج 7 ص 13 و مستدرك : ج 3 ص 438.

127- اشاره به حديث قدسى است كه خداوند در وصف نعمتهاى بهشتى فرموده است (عدة الداعى ص 241، صحفية الرضا ص 268 و مستدرك وسائل : ج 11 ص 11).

128- سوره حج : آيه 46.

129- بحار: ج 73 ص 327.

130- بحار، ج 73 ص 327.

131- سوره اعراف : آيه 100.

132- سوره مائده : آيه 108.

133- سوره بقره : آيه 282.

134- سوره مطففين : آيه 14.

135- بحار: ج 73 ص 328.

136- اصول كافى : ج 2 ص 423، معانى الاءخبار ص 395.

137- اصول كافى : ج 2 ص 273.

138- سوره مطففين : آيه 14.

139- سوره اعراف : آيه 200.

140- مكارم الاءخلاق ص 459 و ارشاد ديلمى ص 128.

141- بحار: ج 84 ص 259.

142- سوره اعراف : آيه 200.

143- سوره رعد: آيه 28.

144- سوره مؤمنون : آيه 2.

145- سوره ماعون : آيه 4 و 5.

146- سوره مومنون : آيه 60.

147- فروع كافى : ج 3 ص 267، من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 133 و بحار: ج 82 ص 235.

148- مكارم الاءخلاق ص 459 و ارشاد القلوب ص 128.

149- عوالى اللئالى : ج 1 ص 322.

150- بحار. ج 84 ص 259.

151- عوالى اللئالى : ج 1 ص 322.

152- من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 136 و بحار: ج 84 ص 260.

153- بحار: ج 84 ص 260 و مستدرك وسائل : ج 3 ص 59.

154- فروع كافى : ج 3 ص 265 و فلاح السائل ص 160.

155- من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص 135.

156- تهذيب : ج 2 ص 342 و دعائم الاسلام : ج 1 ص 158.

157- در كافى و تهذيب به جاى «فيها» «منها» آمده است.

158- فروع كافى : ج 3 ص 363 و تهذيب : ج 2 ص 342.

159- با اندك تفاوتى : فروع كافى ج 3 ص 299 و علل الشرائع 358.

160- سوره مؤمنون : آيه 2.

161- فروع كافى : ج 3 ص 300.

162- در كافى و تهذيب به جاى «الى» «فى» آمده است.

163- فروع كافى : ج 3 ص 300، تهذيب : ج 2 ص 286 و مناقب آل ابى طالب : ج 4 ص 162.

164- فروع كافى : ج 3 ص 300 و فلاح السائل ص 161.

165- فروع كافى : ج 3 ص 268، تهذيب : ج 2، ص 239 و با تغييراتى : من لا يحضره الفقيه : ج 1 ص ‍ 134، امالى صدوق 211 و مستدرك وسائل : ج 3 ص 95.

166- فروع كافى : ج 3 ص 269.

167- اصول كافى : ج 2 ص 16.

168- سوره ملك : آيه 2.

169- اصول كافى : ج 2 ص 16 و تفسير برهان : ج 4 ص 359.

170- سوره اسراء، آيه 84.

171- سوره شعراء، آيه 89.

172- در اصول كافى به جاى «اراد» «ارادوا» آمده است.

173- اصول كافى : ج 2 ص 16.

174- فروع كافى : ج 3 ص 267.

175- سوره كهف، آيه 104.

176- فروع كافى، ج 3 ص 268، تهذيب، ج 2 ص 239، الفقيه : ج 1 ص 134، امالى صدوق ص 211، بحار: ج 79 ص 227، غوالى اللئالى : ج 1 ص 318 و مستدرك وسائل : ج 3 ص 95.

177- بحار: ج 70 ص 248 و قريب به اين مضمون : صحيح مسلم : ج 4 ص 1987، مسند احمد: ج 2 ص ‍ 285 و 539، ابن ماجه : ج 2 ص 1388، كنزالعمال : ج 3 ص 23 و 421.

178- بحار: ج 51، ص 258، ج 70 ص 239 و 315، ج 73 ص 20، 59 و 119، ج 78 ص 23، مجمع البيان : ج 7 ص 194.

179- فروع كافى : ج 5 ص 71، الفقيه : ج 3 ص 94، وسائل الشيعه : ج 17 ص 29 و تحف العقول ص ‍ 41.

180- سوره توبه، آيه 102.

181- بحار: ج 70 ص 248.

182- بحار: ج 73، ص 122.

183- الفردوس بماءثور الخطاب : ج 2 ص 64، كنز العمال : ج 9 ص 385، سنن بيهقى : ج 1 ص 175، ابن ماجه : ج 1 ص 196.

184- بحار: ج 73 ص 157.

185- بحار: ج 80 ص 339 و مصباح الشريعة ص 9.

186- سوره فرقان، آيه 48.

187- سوره انبياء، آيه 30.

188- بحار: ج 80 ص 340.

189- علل الشرائع : ج 1 ص 257، عيون الاءخبار: ج 2 ص 102.

190- بحار: ج 80 ص 165.

191- مصباح الشريعة ص 8.

192- مصباح الشريعة ص 30.

193- سوره اعراف، آيه 26.

194- مصباح الشريعة ص 130.

195- سوره هود، آيه 107.

196- سوره نمل، آيه 62.

197- سوره علق، آيه 19 (چون اين آيه يكى از چهار آيه اى است كه به هنگام خواندن آن بايد سجده شود، متن آن را در اين جا نياورديم).

198- بحار: ج 82 ص 193، معجم كبير طبرانى : ج 6 ص 277، تاريخ بغداد: ج 10 ص 443، الفردوس ‍ بماءثور الخطاب : ج 5 ص 390، مجمع الزوائد: ج 1 ص 145.

199- خصال ص 165، بحار: ج 82 ص 211، فتح البارى : ج 11 ص 345، تاريخ بغداد: ج 12 ص 372، تفسير قرطبى : ج 10 ص 168.

200- عدة الداعى ص 152، بحار: ج 84 ص 258، مستدرك وسائل : ج 4 ص 100، المغنى : ج 1 ص ‍ 150، اتحاف السادة : ج 3 ص 23، 124.

201- اشاره به سوره احزاب، آيه 72.

202- مناقب ابن شهراشوب : ج 2 ص 124، بحار: ج 84 ص 256، مستدرك وسائل : ج 4 ص 99.

203- طبقات ابن سعد: ج 5 ص 216، حلية الاءولياء: ج 3 ص 133، سيراءعلام النبلاء: ج 4 ص 392، ارشاد ص 256، اعلام الورى ص 255، مناقب ابن شهراشوب : ج 4 ص 148.

204- منظور از «خير العمل» ولايت حضرت على بن ابى طالب عليه‌السلام است و لذا دشمنان ولايت، آن را از فصول اذان و اقامه حذف كردند و به جاى آن «الصلاة خير من النوم» را بدعت نهادند (رجوع شود به جزيره خضراء صفحه 197 - 204).

205- المغنى عن حمل الاءسفار، ج 1 ص 147، اتحاف السادة المتقين : ج 3 ص 12، بحار: ج 84 ص ‍ 259، مستدرك وسائل : ج 4 ص 101.

206- بحار: ج 84 ص 261، مستدرك وسائل : ج 3 ص 59، ج 4 ص 102.

207- سوره يونس، آيه 30.

208- مصباح الشريعة ص 87، بحار: ج 84 ص 230.

209- فلاح السائل ص 132، بحار: ج 84 ص 366، فروع كافى : ج 3 ص 310، تهذيب : ج 2 ص 67، وسائل : ج 6 ص 24.

210- فلاح السائل ص 132، مصباح كفعمى ص 15، بحار: ج 84 ص 366.

211- فروع كافى : ج 3 ص 310، تهذيب : ج 2 ص 67، وسائل : ج 6 ص 24.

212- مصباح كفعمى ص 15، بحار: ج 84 ص 366.

213- سوره روم، آيه 27.

214- علامه مجلسى قدس سره آيات و احاديث خوف و رجاء را در «بحار الاءنوار» جلد 70 صفحات 323 تا 401 گردآورده است.

215- اتحاد السادة : ج 3 ص 140، المغنى : ج 1 ص 166 و به تعبير:

«استحى من الله... » روضة الواعظين : ج 2 ص 460، كنزالعمال : ج 3 ص 118.

216- بحار: ج 84 ص 216 و به تعبير:«لايزال الله مقبلا... » مسند احمد: ج 5 ص 172، سنن دارمى : ج 1 ص 331، سنن ابو داود: ج 1 ص 144، سنن بيهقى : ج 2 ص 282.

217- مجمع البيان : ج 7 ص 157، ارشاد القلوب ص 115، بحار ج 84 ص 228، 261، 266، ج 88، ص ‍ 19 دعائم الاسلام : ج 1 ص 174.

218- كشف الخفاء: ج 1 ص 209، المغنى : ج 1 ص 169، الاسرار المرفوعة 110، اتحاف السادة : ج 10 ص 17.

219- سوره شعرا، آيه 219.

220- اشاره به فرمايش اميرمؤمنان عليه‌السلام است كه مى فرمايد:

ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الاحرار:

«گروهى خدا را به طمع بهشت پرستيدند كه آن پرستش بازرگانان است، و گروهى او را از ترس دوزخ پرستيدند كه آن پرستش بردگان است، و گروهى او را براى سپاس و ستايش پرستيدند كه آن پرستش ‍ آزادگان است» (نهج البلاغه، كلمات فصار، شماره 237).

221- عدة الداعى 152، اتحاف السادة : ج 3 ص 23، 124، المغنى : ج 1 ص 150، بحار: ج 84 ص 258، مستدرك وسائل : ج 4 ص 100.

222- مصباح الشريعة ص 52، بحار: ج 70 ص 254.

223- بحار: ج 70 ص 245، مصباح الشريعة ص 53.

224- بحار: ج 70 ص 210.

225- سوره شعرا، آيه 89.

226- سوره منافقون، آيه 1.

227- بحار: ج 84 ص 230.

228- متن كامل دعاى توجه : وجهت وجهى للذى فطر السماوات و الارض، عالم الغيب و الشهادة، حنيفا مسلما و ما انا من المشركين، ان صلاتى و نسكى و محياى و مماتى لله رب العالمين، لا شريك له و بذلك امرت و انا من المسلمين :

(فروع كافى : ج 3 ص 310).

229- سوره انعام، آيه 79.

230- سوره كهف، آيه 110.

231- سوره انعام، آيه 162.

232- توحيد صدوق ص 24، عيون الاءخبار: ج 2 ص 134، معانى الاءخبار ص 370، صحيفة الرضا ص ‍ 79، امالى شيخ صدوق ص 195، بحار: ج 3 ص 13، ربيع الاءبرار: ج 2 ص 149، كنزالعمال : ج 1 ص 52، اعلام الدين ص 365.

233- سوره محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، آيه 24.

234- مجمع البيان : ج 2 ص 908، بحار: ج 96 ص 350.

235- مجمع البيان : ج 1 ص 87، صحيح مسلم : ج 1 ص 296، سنن ترمذى : ج 5 ص 201، سنن بيهقى : ج 2 ص 38، كنزالعمال : ج 7 ص 288.

236- مسند احمد: ج 2 ص 192، سنن ترمذى : ج 5 ص 177، مجمع البيان : ج 1 ص 85.

237- بحار: ج 85 ص 43، مصباح الشريعة ص 28.

238- سوره نحل، آيه 98.

239- بحار: ج 85 ص 108.

240- مصباح الشريعة ص 89.

241- سوره علق، آيه 19. (آيه سجده واجب).

242- سوره طه، آيه 55.

243- بحار: ج 85 ص 136، مصباح الشريعة ص 91.

244- سوره احزاب : آيه 4.

245- مصباح الشريعة ص 91، بحار: ج 85 ص 136.

246- مصباح الشريعة ص 93، بحار: ج 85 ص 248.

247- سوره قصص، آيه 68.

248- مصباح الشريعة ص 95، بحار: ج 85 ص 307.

249- مجمع الزوائد: ج 10 ص 229، كنزالعمال : ج 3 ص 22، دعوات راوندى ص 40، اعلام الدين ص ‍ 229، بحار، ج 84 ص 257.

250- سوره معارج، آيه 22.

251- بحار: ج 93 ص 322، مصباح الشريعة ص 132.

252- سوره اسراء، آيه 11.

253- بحار: ج 93 ص 322.

254- بحار: ج 93 ص 323، مصباح الشريعه ص 133.

255- بحار: ج 93، ص 323.

256- بحار: ج 93 ص 323، مصباح الشريعة ص 134.

257- سوره مريم، آيه 12.

258- سوره نساء، آيه 82.

259- سوره مزمل، آيه 4.

260- تحف العقول ص 144.

261- سوره مائده، آيه 188، سنن ابن ماجه : ج 1 ص 429.

262- كنزالعمال : ج 1 ص 548.

263- سوره كهف، آيه 109.

264- مناقب ابن شهراشوب : ج 2 ص 43، بحار: ج 92 ص 93 و 103، ينابيع المودة : ج 3 ص 456.

265- سوره نحل، آيه 108.

266- سوره محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله، آيه 24.

267- المغنى : ج 1 ص 233، 285، ج 3 ص 8، اتحاف السعادة : ج 4 ص 195، ج 7 ص 234، ج 9 ص ‍ 69.

268- در حديث آمده : «دلها زنگ مى زند آن چنان كه آهن زنگ مى زند» (عوالى : 1/279).

269- عوالى اللئالى : ج 1 ص 277، بحار: ج 73 ص 50، 122، 129.

270- سوره بقره، آيه 231.

271- سوره طه آيه 82.

272- سوره عصر، آيه هاى 1 - 3.

273- سوره اعراف، آيه 56.

274- سوره نساء، آيه 41.

275- در منثور: ج 2 ص 163، جامع الاصول : ج 3 ص 20، مجمع البيان : ج 3 ص 77، تفسير ابوالفتوح رازى : ج 1 ص 768، مستدرك وسائل : ج 4 ص 238.

276- بخارى : ج 6 ص 244، مسند احمد: ج 4 ص 313، سنن دارمى : ج 2 ص 441، فتح البارى : ج 9 ص 101، تاريخ بغداد: ج 4 ص 228، بحار: ج 92 ص 216، مستدرك وسائل : ج 4 ص 239.

277- سوره انفال، آيه 2.

278- سوره زلزال، آيه 7 و 8.

279- بحار: ج 92 ص 107.

280- سوره طه، آيه 124.

281- بحار: ج 92 ص 107، تفسير صافى : ج 1 ص 73.

282- فلاح السائل ص 107، تفسير صافى : ج 1 ص 73.

283- نهج البلاغه، خطبه 193 ص 304 (صبحى صالح).

284- بحار: ج 84 ص 260.

285- سوره ماعون، آيه هاى 4- 7.

286- بحار: ج 72 ص 305، مستدرك وسائل : ج 1 ص 107.

287- تفسير عياشى : ج 1 ص 283، معانى الاءخبار ص 341، الفردوس بماءثور الخطاب : ج 4 ص ‍ 203.

288- عدة الداعى ص 217، الزهد ص 63، وسائل : ج 1 ص 73، بحار: ج 72 ص 304.

289- بحار: ج 72 ص 305، مستدرك وسائل : ج 1 ص 107.

290- بحار: ج 72 ص 305، مستدرك وسائل : ج 1 ص 111.

291- اصول كافى : ج 2 ص 293، بحار: ج 72 ص 266، وسائل : ج 1 ص 65.

292- سوره كهف، آيه 110.

293- اصول كافى : ج 2 ص 294، وسائل : ج 1 ص 71، بحار: ج 72 ص 282.

294- سوره توبه، آيه 25.

295- سوره كهف، آيه 104.

296- اصول كافى : ج 2 ص 313، امالى شيخ صدوق ص 363.

297- اصول كافى : ج 2 ص 313، معانى الاءخبار ص 243، بحار: ج 72 ص 317.

298- اصول كافى : ج 2 ص 313، فقه الرضا ص 388، الزهد 67، وسائل : ج 1 ص 101، مستدرك : ج 1 ص 138، بحار: ج 72 ص 317.

299- اصول كافى : ج 1 ص 314، علل الشرايع ص 354، وسائل : ج 1 ص 101.

300- اصول كافى : ج 1 ص 314، عدة الداعى ص 236، بحار: ج 72 ص 312.

301- عدة الداعى ص 217، وسائل : ج 1 ص 73.

302- تفسير تبيان : ج 1 ص 187، مجمع البيان : ج 1 ص 209، تحف العقول ص 175.

303- احياء العلوم : ج 4 ص 392، و قريب به اين مضمون : عدة الداعى ص 218، بحار، ج 72 ص 304، ج 77 ص 83.

304- الايضاح - فضل بن شاذان - ص 287.

305- سوره كهف، آيه 104.

306- اتحاف السادة : ج 8 ص 285، المغنى : ج 3 ص 299، كنزالعمال : ج 8 ص 514.

307- احياءالعلوم : ج 3 ص 307.

308- عدة الداعى ص 235.

309- عده الداعى ص 235.

310- اصل علاء بن رزين - در ضمن كتاب الاصول الستة عشر - ص 154، بحار: ج 72 ص 322.

311- كلمه الله ص 234، و به تعبير:

«عليك ستره و على اظهاره» عدة الداعى ص 230، بحار: ج 70 ص 233.

312- نهج البلاغه - صبحى صالح - ص 551، رح ابن ابى الحديد: ج 20 ص 68.

313- عدة الداعى ص 237، بحار: ج 72، ص 322.

314- امالى شيخ طوسى ص 211، اعلام الدين ص 43، عدة الداعى ص 238، بحار: ج 72 ص ‍ 322.

315- عدة الداعى ص 239.

316- اصول كافى : ج 2 ص 232، خصال : ج 1 ص 47، عدة الداعى ص 238، كنزالفوائد ص 13.

317- عدة الداعى ص 239، اصول كافى : ج 2 ص 453، اختصاص ص 243.

318- كافى شريف : ج 3 ص 269، بحار: ج 84 ص 261.

319- من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 196، فروع كافى : ج 3 ص 311، تهذيب : ج 2 ص 81، بحار: ج 84 ص 185.

320- بحار: ج 92 ص 185، مستدرك وسائل : ج 4 ص 250.

321- مسند احمد: ج 2 ص 441، سنن دارمى : ج 2 ص 301.

322- عدة الداعى ص 230، بحار: ج 72 ص 304.

323- سوره مريم، آيه 96.

324- سوره نساء: آيه 134.

325- بحار: ج 103 ص 25 و قريب به اين مضمون : ارشاد القلوب ص 186.

326- سوره رعد، آيه 11.

327- سوره عنكبوت، آيه 69.

328- سوره زمر، آيه 10.

329- مسند احمد: ج 2 ص 438، در منثور: ج 5 ص 176، عدة الداعى ص 109.

330- سوره سجده، آيه 17.

331- سوره مؤمن، آيه 40.

332- عدة الداعى ص 239.

333- عدة الداعى ص 240.

334- سوره ابراهيم، آيه 34.

335- عدة الداعى ص 242، خصال : ج 1 ص 15.

336- عدة الداعى ص 177، 242.

337- سوره نحل، آيه 18.

338- بحار: ج 71 ص 23، 235.

339- سوره جمعه، آيه 9.

340- سوره عنكبوت، آيه 45.

341- سوره عنكبوت، آيه 45.

342- سوره انعام، آيه 108.

343- سوره جمعه، آيه 9.

344- سوره منافقون، آيه 9.

345- ترجمه اين كتاب روز سه شنبه 11 ذيعقدة الحرام، فرخنده روز ميلاد مسعود حضرت ثامن الحجج على بن موسى الرضا عليه‌السلام، به سال 1405 هجرى (برابر 9/5/64) در تبريز پايان يافت.

تجديد نظر و استخراج مصادر احاديث آن نيز در روز يكشنبه 11 ذيقعدة الحرام 1416 ه‍. خجسته سالروز ميلاد مسعود سلطان سرير ارتضا: حضرت على بن موسى الرضا عليه آلاف التحية و الثنا، (برابر 12/1/1375 ش. ) در كنار حرم مطهر كريمه اهلبيت حضرت معصومه سلام الله عليها پايان يافت، و لله الحمد.

فهرست مطالب

[مقدمه چاپ دوم 2](#_Toc383521073)

[يادداشتهاى مترجم 4](#_Toc383521074)

[معراج انسان 4](#_Toc383521075)

[ميزان اعمال 6](#_Toc383521076)

[شرايط قبولى نماز 7](#_Toc383521077)

[1 - ولايت 7](#_Toc383521078)

[2 - خضوع و خشوع 8](#_Toc383521079)

[3 - رعايت آداب و اركان 9](#_Toc383521080)

[4 - تفكر و تعقل 10](#_Toc383521081)

[اسرار نماز 11](#_Toc383521082)

[1 - ياد خدا 11](#_Toc383521083)

[2 - مصونيت از گناه 12](#_Toc383521084)

[3 - استقامت در برابر شدايد 13](#_Toc383521085)

[4 - رمز وحدت 13](#_Toc383521086)

[5 - ايجاد نظم 14](#_Toc383521087)

[كتابنامه اسرار نماز 15](#_Toc383521088)

[كتاب حاضر 21](#_Toc383521089)

[بيوگرافى اجمالى مؤلف 22](#_Toc383521090)

[تألیفات گرانبهاى شهيد 24](#_Toc383521091)

[1 - المقاصد العلية 25](#_Toc383521092)

[2 - الفوائد الملية 26](#_Toc383521093)

[3 - الصلاة لا تقبل الا بالولاية 26](#_Toc383521094)

[اساتيد و شاگردان 26](#_Toc383521095)

[مسافرتهاى پربار شهيد 27](#_Toc383521096)

[سبب شهادت 29](#_Toc383521097)

[محل شهادت 31](#_Toc383521098)

[محلدفن 32](#_Toc383521099)

[كرامتهايى از شهيد ثانى 32](#_Toc383521100)

[تاريخ شهادت 33](#_Toc383521101)

[مراثى 33](#_Toc383521102)

[يادى از شهيد اول 34](#_Toc383521103)

[پيشگفتار مؤلف 35](#_Toc383521104)

[مقدمه 38](#_Toc383521105)

[مطلب اول : در تحقيق معناى قلب 38](#_Toc383521106)

[مطلب دوم : در اثبات لزوم حضور قلب 45](#_Toc383521107)

[مطلب سوم : راه تحليل حضور قلب 55](#_Toc383521108)

[1 - امور خارجى 55](#_Toc383521109)

[2 - امور داخلى 58](#_Toc383521110)

[بخش اول : در مقدمات نماز 64](#_Toc383521111)

[طهارت 64](#_Toc383521112)

[ازاله نجاست 71](#_Toc383521113)

[پوشانيدن بدن 73](#_Toc383521114)

[مكان نمازگزار 75](#_Toc383521115)

[وقت نماز 77](#_Toc383521116)

[روى دل به سوى كعبه 82](#_Toc383521117)

[بخش دوم : در مقارنات نماز 87](#_Toc383521118)

[1 - قيام 87](#_Toc383521119)

[2 - نيت 90](#_Toc383521120)

[3 - تكبيرة الاحرام 93](#_Toc383521121)

[4 - قرائت 97](#_Toc383521122)

[5 - ركوع 105](#_Toc383521123)

[6 - سجده 107](#_Toc383521124)

[7 - تشهد 111](#_Toc383521125)

[8 - سلام 113](#_Toc383521126)

[تعقيبات نماز 115](#_Toc383521127)

[آداب تلاوت قرآن 120](#_Toc383521128)

[1 - حضور قلب 120](#_Toc383521129)

[2 - تدبر در آيات قرآن 120](#_Toc383521130)

[3 - تفهم معانى قرآن 121](#_Toc383521131)

[4 - دورى از موانع فهم 122](#_Toc383521132)

[5 - خود را مخاطب قرآن دانستن 124](#_Toc383521133)

[6 - اثر پذيرى از قرآن 125](#_Toc383521134)

[7 - توجه و ترقى 128](#_Toc383521135)

[8 - تبرى 130](#_Toc383521136)

[بخش سوم : منافيات نماز 133](#_Toc383521137)

[منافى كمال و منافى صحت 133](#_Toc383521138)

[1 - ريا و خودنمايى 134](#_Toc383521139)

[2 - عجب و خودپسندى 139](#_Toc383521140)

[اقسام ريا 141](#_Toc383521141)

[اقسام عجب 153](#_Toc383521142)

[جبران كمبودها 156](#_Toc383521143)

[ويژگيهاى ديگر نمازها 173](#_Toc383521144)

[1 - نماز جمعه 173](#_Toc383521145)

[2 - نماز عيد 179](#_Toc383521146)

[3 - نماز آيات 180](#_Toc383521147)

[4 - نماز طواف 181](#_Toc383521148)

[5 - نماز ميت 182](#_Toc383521149)

[6 - نماز نذر و عهد 183](#_Toc383521150)

[پی نوشت ها : 186](#_Toc383521151)

[فهرست مطالب 202](#_Toc383521152)